

## الفبای اقتصاد اسلامی

آیت الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی

### اشاره

بهترین قانونها آن است که با طبیعت بشر، و سازمان آفرینش او سازگار باشد، و نیازمندیهای همه جانبه طبیعی و فطری را برآورد، و الا.. نه قابل عمل است و نه می تواند آدمی را خوشبخت و سعادتمند سازد. این شعور فطری انسان همواره بایستی در مقام قانونگذاری مورد توجه قانونگذاران قرار گیرد، تا با تنظیم قوانین و برنامه هائی متناسب با سرشت و فطرت آدمی، بتواند نیازمندیهای طبیعی او را رفع کرده، و سعادت فردی و اجتماعی را تأمین نماید، و اینکه می بینیم در طول تاریخ بشر قوانین گوناگون پدید آمده، و بزودی از درجه اعتبار ساقط شده است به علت عدم انطباق آن قوانین با قوانین تکوین و سرشت آدمی بوده است، زیرا انسان موجودی است ناشناخته، و تاکنون اسرار خلقت عجیب خود را باز نیافته، و از قوانین و مقررات طبیعت سررشته ای ندارد، از نظام دقیق جهان و نظم آن اطلاعی ندارد، آیا چگونه ممکن است چنین انسانی قانونگذار باشد؟!.

### پیش گفتار

بهترین قانونها آن است که با طبیعت بشر، و سازمان آفرینش او سازگار باشد، و نیازمندیهای همه جانبه طبیعی و فطری را برآورد، و الا.. نه قابل عمل است و نه می تواند آدمی را خوشبخت و سعادتمند سازد. این شعور فطری انسان همواره بایستی در مقام قانونگذاری مورد توجه قانونگذاران قرار گیرد، تا با تنظیم قوانین و برنامه هائی متناسب با سرشت و فطرت آدمی، بتواند نیازمندیهای طبیعی او را رفع کرده، و سعادت فردی و اجتماعی را تأمین نماید، و اینکه می بینیم در طول تاریخ بشر قوانین گوناگون پدید آمده، و بزودی از درجه اعتبار ساقط شده است به علت عدم انطباق آن قوانین با قوانین تکوین و سرشت آدمی بوده است، زیرا انسان موجودی است ناشناخته، و تاکنون اسرار خلقت عجیب خود را باز نیافته، و از قوانین و مقررات طبیعت سررشته ای ندارد، از نظام دقیق جهان و نظم آن اطلاعی ندارد، آیا چگونه ممکن است چنین انسانی قانونگذار باشد؟!.

این نظم عظیم مطلع باشد، که او فقط (خدا) است، اگر انسان برای خود قانون وضع کرد.. به علت شناخت محدودش، آن قانون صد درصد کامل و بی نقص نخواهد بود. (موریس مترلینگ) دانشمندی که انیشتن در باره اش می گوید: ((شاید قرنها بگذرد و در کره خاک مانند مترلینگ بوجود نیاید)) در کتاب ستارگان مینویسد: ((عمر من از هشتاد سال گذشته، و عزرائیل در آستان در ایستاده، و من هنوز نظیر دوره 45 سالگی نادان هستم، و هیچ چیز نفهمیده، از این جهان می روم، آو.. که هشتاد سال عمر من تلف شد و هیچ چیز نفهمیدم، آو.. که اسرار جهان نخواست گوشه ای از چهره خود را به من نشان بدهد، و من با سالخورگی و نادانی از این جهان می روم و چیزی جز یک مشت نادانیها، و فرضهای میان تهی از من باقی نمی ماند، و آنهم بعد از چند هفته و یا چند ماه دستخوش حوادث جهان گردیده.. از بین می رود، اکنون خود را بسی حقیر و بیچاره می بینم و بر سرنوشت سنگی که کنار راه افتاده تأسف می خورم زیرا او چون باقی می ماند امیدوار است که به اسرار جهان راه پیدا کند، و من چون از بین می روم، امیدی به ادراک اسرار دنیا ندارم)) (ستارگان نوشته موریس مترلینگ ص 111) از نظر اسلام قانون گذار (خدا) است که برای کلیه شئون زندگی انسان قانون وضع کرده، و قانون الهی همیشه بر قوانین بشری تفوق داشته، چون خدا که آفریننده انسان و جهان است.. مصالح

بندگان خود را بهتر از آنان می داند، و چون قانون خدا از روی حکمت و برای مصلحت انسان تشریح شده، همیشه قابل اجرا است، به خلاف انسان که هنوز نه خود و نه جهان را شناخته، (تمام انسانها مانند ذرات متناهی و محدودی هستند که بر یک ذره خاک نقش بسته، و آن ذره خاک در عالمهای نامتناهی غیر محدود پرت شده باشد)) (الانسان ذلک المجهول ص 22 نوشته دکتر الکسیس کارلی). اسلام قبل از اینکه یک ایدئولوژی و دین باشد، یک مکتب انسان ساز است، و همیشه در مرحله اول به انسان اهمیت می دهد، بعد به مادیات، قرآن مجید می فرماید: ((ما پیامبران را با دلایل آشکار فرستادیم و با آنان کتاب و ترازوی عدالت را نازل نمودیم، تا مردم در سایه عدل و داد زندگی کنند)) (سوره حدید آیه 25). اما.. از روزی که امت مسلمان عملاً دست از قوانین اسلامی برداشته، و دنبال تجدد غربی رفتند، آنهم تجدد در مصرف نه تولید.. یعنی توانستند بهترین بازار مصرفی برای کالاهای شرق و غرب شوند، ولی از نظر تجدد تولیدی عقب افتاده تر شدند، پیوسته به عقب باز گشته و با تمدن و فرهنگ مصرفی و وارداتی راضی شدند. امروزه بهترین منابع ثروت از کشورهای اسلامی به شرق و غرب صادر، و بجای آن بهای اندکی عارضشان می شود که چند صباحی بتوانند لقمه نانی به دست آورند و به پیشبینی ناظران سیاسی اقتصادی.. اگر روزی منابع طبیعی کشورهای اسلامی تمام شد به خاک سیاه خواهند نشست. اضافه بر استعمار اقتصادی ای که به آن اشاره شد... استعمارگران توانستند فرهنگ پوسیده خود را به کشورهای اسلامی صادر نموده، تا امت مسلمان با دنباله روی از آن بطور عملی اسلام را از یاد ببرند، و لذا مشاهده می کنیم که در حال حاضر یک جوان مسلمان نمی داند، اصولاً اسلام نظام اقتصادی دارد یا خیر؟ چه اینکه از روز نخست جز فرهنگ وارداتی شرق و غرب چیزی نشنیده و حتی در دانشگاههای کشورهای اسلامی اقتصاد سرمایه داری و کمونیستی تدریس می شود، و از اقتصاد اسلامی خبری نیست. ((اسلام با گسترش آزادیها، جلوگیری از افزایش دستگاه و افراد حکومتی و باقرار دادن بیت المال.. توانست از نظر اقتصادی سطح مردم را بالا ببرد، و به همین جهت اقتصاد اسلامی بهترین انواع اقتصاد است.. نه مانند اقتصاد سرمایه داری که تقسیم ثروت در آن ظالمانه و ناموزون است، و نه مثل اقتصاد کمونیستی که حتی نیازمندیهای اولیه انسان را هم نمی تواند تأمین کند)) (هكذا الاسلام \_ نوشته آیت الله شیرازی ص 80). اسلام مکتبی است کامل و پاسخگوی تمام نیازهای انسان و به همین جهت از نظر اقتصادی دارای سیستم اقتصادی مستقلی است که به هیچ مکتبی وابسته نیست و خطوط آن بوسیله قرآن و سنت بیان شده است. قبلاً کتاب (نگاهی به مکتبهای اقتصادی) نوشته حضرت آیه الله العظمی سید محمد شیرازی را از زبان عربی به فارسی ترجمه نموده که در آن خطوط اصلی اقتصادهای جهانی مورد بررسی قرار گرفت، و کتاب حاضر (الاقتصاد للجمع) کتابی است عمیق و علمی، و در عین حال سلیس و جالب و با سبک خیلی ساده و روان به رشته تحریر در آمده... امید است مورد رضای خاطر مبارک امام زمان حجه ابن الحسن (ارواحنا فداه) قرار گیرد. محمد باقر فالی

## مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمین.. والصلاه والسلام علی محمد و آله الطاهیرین و لعنهالله علی أعدائهم الی یوم الدین. (اقتصاد برای همه) کوشش مختصری برای شرح قسمتی از جنبه های اقتصادی که در جهان به آن مواجهیم، خواه در جهان غرب به پیشتازی آمریکا، با جهان شرق به سرکردگی شوروی و یا جهان سوم.. که سهمی از این و نصیبی از آن قسمتش شده، و با این کوشش می خواهیم نظری بر اقتصاد اسلامی و نظری بر اقتصاد توزیعی \_ که عده ای از روشنفکران به آن دعوت می کنند \_ بیفکنیم. این کتاب راهنمای ساده ای است، برای این جنبه مهم از زندگی انسان، از خداوند متعال مسئلت داریم که آن را قرین رضای خویش نموده، و برای کسانی که خواهان راه مستقیم اند تبصره ای قرار دهد و هوالموفق المستعان. محمد بن المهدي الحسيني الشيرازی

## اقتصاد اسلامی

دارائی را میان فرد و جامعه مشترک قرار داده، و انسان را در تحصیل ثروت، و چگونگی خرج آن با رعایت چند شرط آزاد می‌داند. 1 \_ تحصیل ثروت از حرام نباشد. 2 \_ صرف آن در راه حرام نباشد. 3 \_ فرصتهای مناسب برای تحصیل ثروت را همه دارا باشند. 4 \_ کسی که ثروت به دست می‌آورد باید حق خدا را بپردازد که در این صورت نه فقری می‌ماند.. نه فقری و نه نیازمندی خاص یا عامی که به تأخیر افتاده باشد. با رعایت شرایط فوق.. اگر انسانی دارائی زیاد و تجارتهای مختلف در شرق و غرب زمین هم داشته باشد، هیچ مانعی ندارد (اخیرا فتوای از حضرت آیت ا... العظمی نایب الامام خمینی صادر شد مبنی بر اینکه برای مالکیت در اسلام محدودیتی نیست، بنا بر این اگر کسی شرایط اسلام را مراعات کند برای مالکیتش محدودیتی نخواهد بود). همچنین جامعه (که عبارت دیگری از دولت است) حق تحصیل ثروت را دارد، و دارائی دولت هم در مصالح اجتماعی مانند بنای مدارس و بیمارستانها، ساختن راهها و شهرسازی، تأسیس کارخانه و کارگاهها مبارزه با فقر، بیماری، جهل و هرج و مرج و پیشبرد ملت و مملکت مصرف می‌شود و تفاوت نمی‌کند که اجتماع (دولت) ثروت را.. از تجارت به دست آورد یا از حقوق خدا مانند (خمس و زکات)، یا از تسلط بر مباحات و یا از راههای دیگر، و اموال دولت هم مشروط است به همان چهار شرطی که در ثروت فرد گذشت. و کار اساسی دولت \_ از نظر اسلام \_ برقراری عدالت، حفظ فرصتهای مناسب و یکنواخت برای همه و نگهداری زمین و منافع آن برای همه نسلها، پس نسل معاصر حق ندارد طوری از ذخیره های زمین استفاده کند که در اثر آن نسلهای آینده در فقر و عقب افتادگی بسر برند، که این کار فساد است، و خداوند فساد را دوست ندارد و همچنین اضرار به دیگران می‌باشد که جایز نیست. دیگر از کارهای مهم دولت عبارت است از: پشتیبانی از آزادیهای عمومی و خصوصی.. به نحوی که نه آزادی فرد به آزادی اجتماع تجاوز کند و نه بالعکس. و از نظر اسلام زمین ملک است برای خدا و برای هرکس که آن را احیاء کند (هرکس که زمین بایری را احیاء کند، مالک آن است) بشرطی که فرصتها را از دیگران نگیرد و با دارائی خویش فساد نکند و از دادن حق خدا امتناع نرزد. و پس از رعایت این شرایط مانعی نیست که زمین احیاء شده خیلی وسیع و بزرگ هم باشد.. چنانکه اسلام از اینکه منابع ثروت عمومی.. خواه طبیعی مانند جنگلها و غیره، و خواه غیر طبیعی مانند کارخانجات و غیره، با رعایت شرایط گذشته، بدست فرد یا دولت باشد، جلوگیری نمی‌کند، پس (اگر کسی از مسلمانان به چیزی سبقت گرفت، حق بیشتری در آن دارد) و (خداوند آنچه را در زمین است برای شما انسانها آفرید) و (خداوند خرید و فروش را حلال کرده) و (تجارت با رضایت طرفین \_ جایز است) و (به عقود وفادار باشد). و لذا از دیدگاه اسلام: تجارت، اجاره، مضاربه، مزارعه، مساقات احیای زمینهای بایر، هبه، عاریه، قرض، مالکیت فردی، مالکیت دولت، وقف و صدقه همه صحیح است، چنانکه: خمس، زکات خراج مقاسمه، جزیه و غیر آن واجب می‌باشد. و از نظر اسلام: مصادره اموال و آزادیها، غصب، ربا، احتکار، غش، از بین بردن فرصتهای مناسب و ممانعت از پرداخت حقوق خدا و مردم.. هیچکدام جایز نیست، و لذا در اسلام: فقر، فقیر، نیازمندی عقب افتاده، انحصارطلبی، استعمار، استثمار، کمونیسم، سرمایه داری سوسیالیسم، نظام توزیعی، ملی کردن \_ بمعنی امروزی \_ ، بازی در نرخ بازارها و زیان رساندن بوسیله ثروت بربک فرد یا بر غیر (خواه آن غیر دولت باشد یا فرد، معاصر باشد یا آینده در نسلهای بعد) هیچکدام از اینها پیش نمی‌آید.

## ثروت

ثروت در مقابل پنج چیز است: 1 \_ کار حلال.. پس کسی که \_ از نظر شرع اسلام \_ کار حلالی انجام داد، در مقابل کارش حق تحصیل ثروت را پیدا می‌کند مانند بنا، نجار کارگر، کشاورز و غیره، ولی مقابل کار حرام مثل رقص، فساد، غناء و مانند آن مزدی نیست. 2 \_ اشیاء ملموس خارجی.. مثلا اگر دو نفر در جنگلی مشغول کار باشند که یکی برای تولید چوب سقفها و درها درختها را قطع کرده و می‌فروشد و پولش را برابر (تخته چوب باضافه کار) دریافت می‌کند و دیگری به کار بنائی مشغول شده و در مقابل (کار

تنها) اجرت دریافت می کند، شکی نیست که کارگر اولی از دومی در آمد بیشتری خواهد داشت، و آن زیادی تنها در برابر کارش نیست بلکه برابر (تخته)ای است که تهیه نموده، در این صورت بخشی از ثروت برابر اعیان و مواد خارجی می شود. و این قول که باید آن هردو نفر در اجرت باهم مساوی باشند خلاف است، چنانکه اگر کسی بگوید که تخته اصلتا ارزش ندارد، و تهیه کننده آن فقط اجرت کارش را می تواند بستاند خلاف امور بدیهی می باشد. 3 \_ ابزار کار.. اگر دو نفر با دستمزدی روزانه معادل یک دینار برای هرکدام مشغول کار شدند، و یکی از آنان از میوه های جنگل تغذیه نمود، و با یک دینار دستمزدش تیشه ای ساخت، و دیگری با یک دینار نان و گوشت خریده و آنها را مصرف کرد، اولی حق دارد که تیشه اش را مثلاً روزی یک درهم اجاره دهد، که در آینده اولی روزانه یک درهم خواهد داشت، و دیگری فقط یک دینار، و این درمهای اضافی مقابل (ابزار کار) است، گرچه خود ابزار هم از کار تولید شده باشد که به آن کار مترکم (انباشته شده) گفته می شود. 4 \_ فکر.. زیرا مدیر کارخانه، پزشک و مهندس، مقابل فکرشان دستمزد می ستانند، نه مقابل کار بدنیشان، پس فکر سهمی از مزد را به دنبال دارد، گرچه خود فکر هم در معنی عام کار نوعی کار است. 5 \_ روابط اجتماعی، مثلاً اگر دو نفر از دسترنج خویش نفری یک دینار به دست آوردند، و یکی از آنان دوستش را میهمان کرد، و یک دینار خود را برایش خرج نمود تا غذا آماده کند، و دیگری هم آن غذا را مصرف نمود، و میهمان با یک دینار خود تیشه ای ساخت، و آن را روزانه یک درهم اجاره داد، از فردا روزی یک دینار و یک درهم به دست می آورد، در حالیکه دوستش فقط یک دینار خواهد داشت، پس اگر این درمها جمع شد، مقابل رابطه اجتماعی می باشد، پس اگر این درمها جمع شد، مقابل رابطه اجتماعی می باشد. پس این قاعده که (پول فقط در مقابل کار است) و مقصود از کار کار بدنی است که در (کارگر و کشاورز) محدود می شود، هیچ اساس عقلی و منطقی نداشته، چنانکه دین و شرع هم آن را رد می کند. وانگهی چون ضررهای نظامهای چهارگانه اقتصادی در جهان امروز را اعم از (سرمایه داری، سوسیالیسم، کمونیسم و اقتصاد توزیعی) سابقاً در کتابی (کتاب مزبور (الاقتصاد الاسلامی المقارن) است که بنام (نگاهی به مکتبهای اقتصادی) ترجمه شده است (مترجم)) ذکر کردیم، نیازی نیست که آنان را در این کتاب تکرار نمائیم، چنانکه در کتاب (الفقه: الاقتصاد) در باره اقتصاد اسلامی و اقتصادهای دیگر به تفصیل سخن گفتیم، و اینجا برای آنچه از نبود اقتصاد اسلامی ذکر کردیم نیازی به استدلال نیست، چون تفصیل خطوط عرض آن گذشت.

## علم اقتصاد

خداوند متعال از بدو پیدایش انسان روی زمین سعی و کوشش همیشگی را راهی برای زندگیش قرار داده، و در قرآن کریم می فرماید: ((فیها تحیون و فیها تموتون و منها تخرجون)) \_ روی زمین به وجود آمده، و می میرید، سپس از همان خاک به وجود آمده، و دوباره زنده می شوید. (با ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه) \_ ای انسان تو در حال جهاد و حرکت به سوی پروردگارت هستی، پس به او خواهی رسید \_ . خداوند متعال آدم علیه السلام را از خاک آفرید (خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون). پس گفته داروین که اصل انسان سلول زنده ای بوده، و بعد تکامل یافته.. تا اینکه شکل میمون و سپس به صورت انسان در آمده درست نیست، و دلایل علمی برخلاف تئوری او نظر داده اند. بلکه انسان و فرهنگ انسانی باهم آفریده شده اند، به دلیل آیه قرآن (و خداوند تمام اسمها را به آدم تعلیم نمود)، پس تئوری کسانی که قائل به (انسان اولیه) ای که در غارها زندگی می کرده، و از گوشت شکار مصرف می کرده.. تا آخر آنچه می گویند، صحیح نیست، چون دلیل بر آنها اقامه نشده، و صرف تئوری می باشد. انسان اول خلیفه خدا روی زمین بود، و از روز اول هدفش تأمین خواسته های روحی و جسمی خویش بود، که مشغول کشاورزی و تهیه لباس و مسکن شد، همان طوری که از نخستین روز خدای آفریننده را پرستش نمود، و فکرش را به کار انداخت تا به تکامل برسد، و در این دنیا به راحتی و آسایش

زندگی کند، سپس به بهشتی برود که عرضه آن آسمانها و زمین است، که در آن سعادت بدنی و سعادت روحیش را خواهد یافت، (و رضوان فی الله اکبر) \_ و رضایتی که خدا از او دارد بزرگتر است \_ . انسان برای تأمین زندگی دو نوع کار برگزیده: (اول) استفاده مباشر از طبیعت: صید ماهیها، پرندگان و حیوانات زمینی استفاده از میوه جنگلها و غیره: و (دوم) کارهای تولیدی مثل: ساختن خانه، پارچه بافی، خشک کردن میوه ها برای استفاده همیشگی دامداری، تجارت، آهنگری و غیره.. و چون انسان طبیعتاً شهرنشین است، نمی تواند نیازهای خود را به تنهایی برآورده، و طبیعتاً انسی است، زیرا به مونس از هموعانش نیاز دارد، و چون این امور خود بخود و بدون هیچ ضابطه ای آماده نمی شود، خداوند متعال از اولین روز پیدایش انسان بروی زمین قانونهایی برای امور مختلف بشر وضع و تشریح نمود، مثل قوانین: معاملات، جزائی، خانوادگی و غیر از آن قرآن کریم می فرماید: (من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل أنه من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعاً \_ باین علت نوشتیم بر بنی اسرائیل: کسی که نفس بی گناهی را کشت مثل کسی است که تمام مردم را کشته \_ ، یعنی نوشتن حکم جنایت از اولین روزی بود که قابیل هابیل را کشت، و غیر از آن از دلیلهای شرعی وارد شده ای که دلالت دارند احکام خداوند از اولین روز پیدایش آدم علیه السلام روی زمین وضع شده است. و در ضمن آن احکام معاملات بود، چون کسی که گوشت تولید می کند نیاز به کسی دارد که گندم تولید نماید، و بالعکس و کسی که پارچه تولید می کند نیاز به کسی دارد که خانه اش را بسازد، و بالعکس و به همین ترتیب همه به هم نیازمندند. پس (علم اقتصاد) عبارت است از: 1 \_ شناخت روابط اقتصادی میان مردم، خواه آن روابط روابط صحیح باشد، مثل شراکت یا فاسد مثل روابط در نظام کمونیسم و سرمایه داری. 2 \_ شناخت چگونگی عرضه و تقاضا، چگونگی تولید، چگونگی رشد اقتصادی و غیره. 3 \_ شناخت مسائل پولی، از قبیل تورم، بورس، مسائل بانکی و غیره. و خلاصه آنچه مربوط می شود به امور مالی، اعم از روابط خارجی، یا قوانین طبیعی حاکم بر آن و یا ضوابطی که از سوی مکتبهای اقتصادی برای روابط خارجی در نظر گرفته شده و مسائلی از این قبیل (علم اقتصاد) را تشکیل می دهد. و تقسیم اقتصاد به (اقتصاد سیاسی)، (علم اقتصاد)، (مکتب اقتصادی) و غیره.. اهمیتی ندارد، زیرا همه اینها از قبیل (سبب) یا (مسبب) یا (فرعی جدا شده از قاعده کلی) و یا مانند اینهاست، که هر علمی را می توان به چند اعتبار و مزیت و خصوصیت چنین تقسیم نمود.

## دوره های تاریخ از نظر مارکس

مارکس و پیروانش اقتصاد را به چهار دوره تاریخی تقسیم نموده اند: اول \_ دوره جامعه های اولیه.. که افراد یک قبیله در نظافت غار نصب چادرها، صید حیوانات و چیدن میوه ها باهم همکاری می کردند و سپس در بهره برداری باهم مساوی بودند و هرچه بدست آمده بود بر همه توزیع می شد، در نتیجه... نه مالک، نه حاکم، نه ارباب نه استثمارکننده و نه بی کاری بود، و این همان (کمونیسم) اولیه است. دوم \_ دوره بردگی.. که هرچند نفری برای یک فرد کار می کردند، و همگی طوری برده اش بوده که به دلخواه خویش در آنان تصرف می کرد، و از نتیجه کار و کوشش آنها بهره مند می شد، بردگان همانند زحمتکشانی بودند که جز لقمه نانی \_ که گرسنگی آنها را سد کند \_ و کهنه جامه ای \_ که بدن آنها را بپوشاند \_ نداشتند آنان نسبت به (مالکانشان) مثل گاو میش شیردهی بودند که صاحبش برای استفاده خویش آن را می دوشد، و به آن گاو میش چیزی نمی دهد مگر به اندازه ای که به وی شیر داده و استفاده برساند. سوم \_ دوره (اربابان و رعیتها).. که در این مرحله رعیتها آزاد بودند، ولی برای کارفرما یا مالک زمین به عنوان اجیر کار می کردند و در نتیجه.. قسمتی از دسترنجشان را دریافت می کردند، و بقیه در کیسه (کارفرما و زمیندار) می رفت که از آنان به اصطلاح (فتودال) تعبیر می کنند. چهارم \_ دوره (سرمایه داری).. که در آن صنایع و کارخانجات سنگین بوجود آمد و رابطه میان سرمایه دار و کارگران و کشاورزانش چنین شد که برابر اجرت و نسبت معینی از سود نزد همان سرمایه دار کار می کردند. و در

نتیجه.. سرمایه و کارخانه و زمین و قسمت اعظم سود راجع به سرمایه دار، و مقدار کمی از سود هم به کارگران و کشاورزان تعلق می گرفت. پنجم \_ پس از بیان این دوره ها، مارکس و پیروانش می گویند که اکنون لازم است به (کمونیسم) اولیه باز گردیم.. به نحوی که همگی در کار و به دست آوردن سود باهم مساوی باشند، و دولت به منظور تهیه کار برای همه و پخش سود بطور مساوی در میانشان باید ناظر باشد و کسی حق ندارد مثل سرمایه داری که محصول کار کارگران را می ستاند از نتیجه کار دیگران بهره ببرد. ولی نظریه مارکس به چند دلیل مردود است زیرا: \_ اولاً \_ دلیلی بر وجود مرتب دوره های چهارگانه مزبور، و بر (انسانهای نخستین) \_ بر حسب نظریه مارکس \_ در دست نیست. بلکه دلایل موجود از این حکایت می کند که (انسان و فرهنگ و تمدن باهم بوجود آمده اند) وانگهی مرحله های بردگی فئودالی و سرمایه داری در عرض هم بوده، و همزمان تا امروز وجود دارند.. بنا بر این چگونه در طول هم قرار گرفته و مرحله ای و دوره ای بوده اند؟ ثانیاً \_ مارکس: بردگی، فئودالیسم و سرمایه داری را به اعتبار دوره های تاریخی ای که باید وجود داشته باشند پذیرفته، و معتقد بود که هر مرحله ای ضروری و مقدمه مرحله گذشته می باشد، و این با عقل و منطق مخالف است، و آیا بردگی کشیدن انسان و برخورداری از نتیجه کارش، گرچه در تاریکترین دوره هم باشد صحیح و منطقی است. ثالثاً \_ کمونیسمی را که مارکس بنا نهاد دو نتیجه داشت: 1 \_ باز گرداندن دیکتاتوری نزد طبقه حاکمه به بدترین نوعش. 2 \_ دولت را یک سرمایه دار بزرگی قرار داد، که سلاح و ثروت را منحصرأ بدست گرفت و در آن هنگام وای به حال ملت زیرا سرمایه داری غربی \_ گرچه بخودی خود اشتباهی بزرگ است \_ ولی به این اندازه اشتباه نیست، چون اگر سرمایه دار ظلم کند، می توان به قدرت (حکومت) متوسل شده و از او شکایت نمود، ولی در کمونیسم.. اگر سرمایه دار (دولت ظلم کرد، نزد چه کسی می توان شکایت نمود؟. رابعاً \_ مارکس و پیروانش مذهب خود را بر (الغای مالکیت فردی) بنا نهاده اند، بنا بر این کسی حق ندارد که پول و قدرت را استخدام کند، و هر دو مطلب اشتباه می باشد. می پرسیم: چرا مالکیت فردی منع می شود؟ آیا به آن دلیل که ظلم است؟ در این صورت باید از ظلم پیشگیری نمود، نه از مالکیت فردی چون آشکار است که بین این دو تلازمی نیست. و یا منع مالکیت فردی برای این است که کارفرما حاصل بهره کارگر را می خورد؟ که این هم کلیت ندارد، چون سابقاً گفتیم که (ثروت مقابل کار تنها نیست) بلکه قسمتی از آن مقابل کار بدنی خویش حقی داشته باشد چه اشکالی پیش می آید؟ البته با ملاحظه اینکه به یکدیگر ظلم نکنند، خداوند متعال می فرماید (لا تظلمون ولا تظلمون) \_ نه ظلم کنید و نه به شما ظلم شود. پس لازم است: \_ الف \_ پول را مقابل امور پنجگانه ای که گذشت قرار دهیم نه مقابل کار تنها. ب \_ مالکیت فردی را مباح و بدون اشکال بدانیم. ج \_ از ظلم جلوگیری نماییم. که تمام اینها را اسلام مقرر کرده.. نه مارکس و پیروانش، که نه دلیلی از عقل و منطق و نه دلیلی از تاریخ دارند.

## بردگی

سؤال: چگونه اسلام بردگی را مباح کرد؟ جواب: جنگهای اسلامی که هدفی نداشتند جز اینکه: یک \_ مردم را از خرافات و عقاید فاسد نجات بخشند. (وواضح است که خرافات را ظلم و ستم، و عقیده منحرف را کار فاسد دنبال می کند). دو \_ ستمدیدگان را از ستمگران رهائی بخشند، چنانکه خداوند متعال می فرماید: (و مالکم لا تقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین) \_ شما را چه می شود که در راه خدا و برای نجات مستضعفین مبارزه نمی کنید. این جنگها اگر با پیروزی اسلام خاتمه یافت، و اسلام از افراد دشمن عده ای را اسیر کرد، حاکم شرع اسلام مخیر است بین اینکه: 1 \_ بر اسیران منت نهاده.. و آزادشان نماید. 2 \_ در برابر مالیاتی به عنوان (فدیة) آنان را آزاد کند. 3 \_ برای مدت زمانی بر حسب صلاحدید خود زندانشان کند. 4 \_ اگر اسیر فاسد و مفسد بود او را بکشد. 5 \_ اسیر را برده کند، به این نحو که اسیران را بین عده ای از مردم پخش کرده، تا از شر تجمع دوباره، و توطئه شان علیه دولت و ملت اسلام ایمن باشد، و بدین وسیله اسلام به اسیران، آزادی محدودی در چهارچوب مراقبت مولی (أرباب) عطا می کند. و کدام بهتر است.. کشتن اسیر یا بردگیش؟ و اگر جهان امروز کشتن اسیران جنگی را مباح می داند، آیا از رحمت خدا نیست که بجای قتل،

جزائی سبکتر برای آنان نهاد؟ اضافه بر این.. اگر کفار بر مسلمانان پیروز می شدند، آنان را برده می ساختند پس اسلام هم حق داشت اگر بر آنان پیروز می شد به صورت برده از آن استفاده کند، و همانطوری که اگر کسی خواهان کشتن تو می باشد حق داری او را بکشی، کسی که خواهان اسارت توست می توانی اسیرش نمائی. اما چرا اسلام نسل برده را برده می داند \_ در حالیکه بی گناه است \_ ؟ این برای حفظ رقابت آریابها است تا این فرزندان از نو جمع نشوند و انتقام پدرانشان را بگیرند، چون فکر کردن فرزندان در گرفتن انتقام پدران.. موضوعی طبیعی در ذات انسانها است. به همین علت قانون جهان امروز پس از هر جنگی احتیاطاتی قرار داده.. که آن احتیاطات اگر خیلی با خشونت نباشد، دست کمی از بردگی اسلامی (در چهارچوب صحیحش) ندارد.

### کمونیسم ساقط میشود

کمونیسم جهانی در حال سقوط است، و بیش از 10 سال از بقای عمر آن پیش بینی نمی شود، چون اضافه بر اینکه کمونیسم عملاً قابل پیاده شدن نیست، و 60 سال از عمر آن گذشته، و دارای همه امکانات هم بوده، و ظاهر شد که رویاهای مارکس، و انگلیس بیش از یک خیال تو خالی مثالی نبوده.. اضافه بر تمام اینها نمی تواند برای اثبات صلاحیتش در ایستادن روی پای خویش (ولو برای مدت کوتاهی) حتی یک دلیل هم اقامه کند. اما اینکه قابل پیاده شدن نبوده، چون آشکار است که مارکس به (نبودن دولت) (نبودن مالکیت فردی)، (مشاع بودن زنان)، (بی دینی) (نبودن اخلاق)، (مساوات)، (مبارزه با ربا و استثمار)، (پیاده شدن کمونیسم در کشورهای صنعتی) و بالاخره (اتحاد تمام کمونیستها) فریاد می زد و این مطالب در نوشته جات مارکس، انگلیس، لینن و دیگر رهبران این مکتب دیده می شود، و این هم آشکار است که کمونیسم در (شوروی) که مادر تمام نظامهای کمونیستی جهان بود، برخلاف نظر مارکس (دولت تشکیل داد)، (تا حدودی مالکیت فردی را مباح ساخت)، (با نظام خانواده موافقت نمود)، (اجازه برپائی مراسم دینی و مذهبی را داد \_ گرچه در شرایط خیلی محدود \_)، (به اخلاق احترام نهاد)، (مساوات را نتوانست به مرحله اجرا در آورد، چون اعضای حزب کمونیست به حدی مرفه اند که حتی سرمایه داری آمریکا آن را در خواب نمی بیند، در حالیکه کارگر و کشاورز غیر کمونیست زندگی بدتر از حیوانات دارد) و بالاخره می بینیم که شوروی (ربا و استثمار را در اولین قسمت کارهای دولت قرار داد) \_ چنانکه می توان اینها و بیش از اینها را در کتابها و نوشته جات (خروشچف) و غیره دید. و کمونیسم متکی به سرنیزه.. در عقب افتاده ترین کشورها (شوروی) پیاده شده، و در کشورهای صنعتی به هیچ وجه پیاده نشد، و بین خود کمونیستها چه داخلی و چه خارجی اختلاف افتاد، تا آنجائی که عده ای عده دیگر را کشتند، و جنگ سرد و گرم میان خود دولتهای باصطلاح کمونیستی از جنگ آنان با دولتهای دیگر بیشتر است. و اینکه نمی توانند حتی یک دلیل هم اقامه کنند، روشن است چون ثابت شده که (مادیت تاریخی)، (دیالکتیک) و (اینکه پول برابر کار تنهاست) ناتمام و ناقص بوده و دانشمندان و نویسندگان هم در تمام این نظریه ها از مارکس انتقاد نموده و آن اشکالات تاکنون از سوی مارکسیستها بی جواب مانده است. و اینکه کمونیسم بر لبه پرتگاه و در حال سقوط است، زیرا: اولاً \_ دولت باقی نمی ماند مگر آنکه متکی به یک (ایدئولوژی) باشد، و اگر آن ایدئولوژی سقوط کرد، دولت هم سقوط می کند، و ایدئولوژی کمونیسم سقوط کرده، چون دلایل محکمی بر مبادی آن خط بطلان کشیده و بعد از آن جز سقوط دولت انتظار نمی رود. ثانیاً \_ وضع داخلی کشورهای کمونیستی را غبار غلیظی از فقر و انواع مختلف ظلم و ستم فرا گرفته، به طوری که جهان بشریت در طول تاریخش تا کنون مانند آن را ندیده، و خیلی آشکار است که سلاح و وحشت افکنی به دست ستمگران ادامه نمی یابد.. و در مثالها آمده که (زور دوامی ندارد. (و فیلسوفان گفته اند: (با سرنیزه می توان همه چیز ساخت ولی نمی توان روی آن نشست) و در حال حاضر وضع داخلی کشورهای کمونیستی مانند دیگری است که می جوشد، بطوری که صاحب نظران عمر طولانی ای برای کمونیسم پیش بینی نمی کند، و هرچه کمونیسم برابر سرمایه داری عقب نشینی کند، چنانکه (یوگسلاوی)، (شوروی) و (چین) عقب نشینی

کردند، اثری بر ابعاد خاتمه حتمی کمونیسم نمی گذارد، چون این مکتب بیش از افسانه ای نیست، که بشر مدتی از تاریخش را که تاریکتر از هر تاریخ گذشته ایست گرفتار آن شد. و تاریخ بر عدم صلاحیت بقای این مکتب دلالت می کند، و اگر کمک (صهیونیسم و انگلستان) به کمونیسم در بدو پدیداری آن در کودتای اکتبر نبود، این مکتب استقامتی نداشت.. چنانکه اگر کمک رسانی (متفقین) در جنگ جهانی دوم نبود، سقوط می کرد، و همچنین اگر کمک آمریکا بوسیله (مواد غذایی و تکنولوژی و غیره) نبود، کمونیسم حتی یکسال هم پایداری نمی کرد. و آیا می شود که انگلستان، آمریکا و صهیونیسم بین المللی به کمونیسم کمک کند، و این مکتب دشمن با سرمایه داری باشد؟! آری.. اما راجع به آمریکا.. چون شوروی بهترین بازار مصرفی برای آن است و مگر سرمایه دار جز گرمی بازار چیزی می خواهد؟ اما انگلستان.. چون از نظر (نیروی انسانی و منابع ثروت) در تنگنا قرار گرفته، میبایست در جهان تفرقه بیفکند تا بتواند به زندگی خویش ادامه دهد، و در برخورد میان کمونیسم و سرمایه داری بهترین تفرقه افکنی جهانی است، که انگلستان پشت پرده آن اختفا کرده ولی در سایه اش براحته زندگی می کند. و اما صهیونیسم، چون توانست از مکتب کمونیسم دیوی ترسناک ساخته، تا دولت خود را بر آن بنا نموده، کارخانه های اسلحه اش را بکار اندازد، و با فرستادن خبره گانش به کشورهای سرمایه داری، که در برابر اجرتی با کمونیسم مبارزه کنند، توانست جهان را استثمار کند، و با اندکی ملاحظه مشاهده می شود: بذر کمونیسم در خاورمیانه به دست صهیونیستها افشاندن شد (به طوری که در کتابهای مربوط به این مطلب ذکر شده).. لذا برای جهان آشکار شد چگونه شوروی دومین کشوری بود که اسرائیل را به رسمیت شناخت. و تا امروز (شوروی) اسرائیل را (با مغزهای خبره و اندیشمند) کمک می کند، و در برابر آن آمریکا هم با (ثروت) به اسرائیل کمک می نماید. آری.. کمونیسم جهانی به زودی سقوط می کند، چون انحرافش ظاهر شده، و اسباب بقای آن هم رو به تمامی گذاشته، چنانکه قبلا هم زمانی در یونان ظهور پیدا کرد و ساقط شد، و در ایران هم با قیام مزدک ظهور نمود و ساقط شد، و سپس در کشورهای اسلامی در دوران قرامطه) ظاهر شد و دیری نپائید که رو به نابودی گذاشت.

### سرمایه داری غربی و مالکیت فردی

بین مالکیت فردی و سرمایه داری به معنی غربی آن تفاوت هست. زیرا مالکیت فردی غریزه ای است انسانی که نمی توان آن را از انسان دور ساخت، چنانکه دین، اخلاق، خانواده و دولت همین حکم را دارند، مثلا، دین فطری بوده و بازگشتش به این اصل است که (بطور بدیهی هر معلولی نیاز به علت دارد) و اخلاق فطری بوده و بازگشتش به این اصل است که (نیکی، خوب و بدی، زشت می باشد) و خانواده هم فطری است که به این اصل باز می گردد (روان انسان بیش از بدنش نیاز به آرامش دارد) و بالاخره دولت هم جزو فطریات است که به اصل (نیاز جامعه به کسی که آن را نظم بدهد) باز می گردد. اما سرمایه داری به معنای غربی.. جزیک بیماری جهانی نیست، که انسانها هنگام غفلت اندیشمندان دچار آن شده اند، و باید این بیماری، چه در حال و چه در آینده نابود گردد.. چون زائیده خود خواهی و طمعکاری و ظهور حالتهای حیوانی، و توحش در انسان می باشد، حال آنکه پیامبران و مصلحین هزاران سال پیش.. با زمام عقل و فضیلت آن را مقید ساخته اند. و کسی که مالکیت فردی را \_ به عنوان منشأ سرمایه داری غربی \_ نادرست می داند، مانند کسی است که قتل انسان را به علت سردردی که عارضش شده واجب بداند. مالکیت فردی باید از برجسبهای سرمایه داری پاک شود، مانند: (استثمار)، (استعمار)، (ساختن سلاحهای خطرناک)، (اسراف و تبذیر)، (تبلیغات گمراه کننده) و (تقسیم جامعه به طبقات جدا از هم با دادن سرمایه به دست یک گروه معدودی، و محرومیت اکثریت حتی از ضروریات زندگی.. مانند پوشاک، غذا، مسکن و دارو). و این نوع سرمایه داری را آمریکا و کشورهای سرمایه دار غربی به شکل خیلی افراطی به وجود آورده، چون پول را به دست سرمایه داران سپردند، و همچنین شوروی و کشورهای کمونیسم به شکل افراطی تر بوجود آورده، چون پول را به دست دولت سپردند.. و کمونیستها به این دلیل افراطی تر بودند چون کارشان سبب شد تا تمامی افراد ملت: (یک لقمه ای هم برای ادامه

زندگی از خود نداشته باشند، مگر آنکه گندم از آمریکا وارد شود. (دو) به هیچ علم و دانشی دسترسی نداشته باشند مگر آنکه (تکنولوژی) از کشورهای غربی برایشان وارد شود. (سه) حتی نسیم سبکی هم از آزادی به مشام ملت نرسد. و لذا آنچه پیشینی می شود این است که (سرمایه داری غربی) دور یا نزدیک از هم خواهد پاشید، تا اعتدال و استقامت پولی جانشینش گردد به طوری که مالکیت برای انسان صلاحیت داشته باشد، و هدف از مالکیت، انسان و رشد او باشد \_ چنانکه اسلام آن را مقرر کرده \_ نه اینکه هدف از بقای انسان مالکیت و مانند آن باشد.. چنانکه سرمایه داری منحرف آن را مقرر نموده است. وانگهی.. باید به دو اشتباه که گروهی از مردم برای فرار از جهنم کمونیسم و سرمایه داری دچار آن شده اند اشاره کرد: اول \_ سوسیالیسم: چون عده ای مدعیند که اگر منابع ثروت عمومی اختصاص به دولت یابد، مشکل اقتصاد حل خواهد شد، در حالیکه این کار مشکل را حل نمی کند، مثلاً انگلستان سوسیالیستی در تمام بدبختیها مانند آمریکای سرمایه دار است، بله در کثرت مشکلات و قلت آنها تفاوت هست، ولی چنین تفاوتی نمی تواند مشکل را حل کند. دوم \_ اشتباه دوم را هواداران اقتصاد توزیعی مرتکب شده اند، که مدعیند اگر دولت ناظر باشد تا هر کسی سودهای کارش را به دست آورد مشکلات حل خواهد شد، در حالیکه این تئوری خیالی بیش نیست، درست مانند همان خیالی بودن کمونیسم، چون مکتب توزیعی از دو امر اساسی چشم پوشی نموده: یکم): تفاوت در قابلیتها و تواناییهای انسان.. که موجب می شود به سبب آن عمل و اجرت او با دیگران متفاوت شده و حالت اداریش نیز تفاوت پیدا کند، که بعضی مدیر و گروهی زیر دست مدیر می شوند و این حالت نمی گذارد که جامعه تبدیل به یک طبقه شود، چنانکه تعبیر کرده اند از آن به (جامعه بی طبقه توحیدی) و قرآن حکیم به این حقیقت اشاره کرده، می فرماید (خداوند عده ای از شما را در رزق و روزی بر عده دیگر ترجیح داده) و در آیه های دیگر واژه (درجات) را بکار برده.. و در باره پیامبران می فرماید: (عده ای از آنان را بر عده دیگر ترجیح دادیم) پس جامعه توحیدی همان (جامعه ای است که کفایتها و قابلیتها در آن ملاحظه شود) نه (جامعه بی طبقه) مگر آنکه توانسته باشیم تا انسان را خرد کرده و او را مانند ظرفهایی که از یک ماده واحدی در یک ماشین واحد به یک شکل و یک حجم متحد ساخته می شوند، قرارش دهیم. و این کار \_ حتی در صورت امکان \_ هم خلاف حکمت است چون: الف \_ زیبایی تنوع را از بین می برد، که تنوع از لطیفترین انواع زیبایی است، و همانطوریکه هرچیزی در جهان متنوع است و زیبایی جهان از آن می باشد، انسانها هم چنین اند، که در شکلهای و کفایتها باهم اختلاف داشته، و موجب جمال و زیبایی بخصوصی می شوند. ب \_ ندادن حق موجودیت به کفایتهای ممکن، ظلم به آنها و بخل از سوی آفریدگار است، و ظلم و بخل هردو خلاف حکمت و عقل می باشند. و همانطور که نیافریدن و ندادن حق وجود به شیئی بخل و ظلم است، به همین ترتیب.. ندادن حق وجود و نیافریدن برخی اشیاء ممکن (که در خلقت و ایجاد آنها هم معذوری نیست) ظلم می باشد. و با این جمله.. (فلسفه خلقت) خلاصه می شود که قرآن مجید هم آن را خلاصه کرده و می فرماید: (و به این انگیزه است که خداوند آنان را آفرید). (دوم) پول در ازاء (کار) تنها نبوده بلکه در ازاء (پنج چیز) می باشد هواداران اقتصاد توزیعی پول را تنها در ازاء کار می دانند، و اگر چنین شد، مضاربه، مزارعه و مساقات صحیح نیست، و صاحب کارخانه و زمین زراعتی هم در نظر آنان هیچ نصیبی از بهره ندارد و بنا بر این: ارث، تجارت بهره دار، اجاره خانه، اجاره انسان و غیره.. هیچکدام صحیح نیست. نظام توزیعی می خواست از نابسامانیهای سرمایه داری غربی رهائی یابد و مدعی شد برای این رهائی.. جز با پیاده شدن نظام توزیعی چاره دیگری نیست، حال آنکه این نظام هم مانند کمونیسم و سوسیالیسم نادرست در آمده. زیرا.. چه اشکال دارد که آزادیها و کفایتها در امور عالی آزاد باشد بشرط اینکه: 1 \_ فقر، و نیازمندی عقب افتاده ای نباشد. 2 \_ هیچکس با بهره برداری از ثمره کار دیگران، به آنان ظلم نکند. 3 \_ هیچکس فرصت کار را از دیگران نگیرد \_ نه در نسل معاصر و نه در نسلهای آینده. 4 \_ اسراف و تبذیر (اسراف عبارت است از خرج با مورد، ولی بیش از احتیاج، و تبذیر یعنی خرج بی مورد (مترجم))، به فساد کشیدن نیروی انسانی و نیروهای طبیعی در کار نباشد. آزادی در ثروت با در نظر گرفتن شرائط فوق چه مانعی دارد؟ حتی اگر کسی مالک صد خانه، و کارخانه بزرگ، و صد میلیون تومان هم شود، و حال آنکه.. دیگران مانند او نداشته باشند؟ و معنی تفاوت مراتب انسان در داشتن

کفایتهای ذاتی این است که راه برای همه باز باشد، تا کفایتها ظاهر شود، و در غیر این صورت به صاحبان کفایتهای عالی ظلم می شود و همانطور که انسان: الف \_ حق دارد نبوغ خود را به کار انداخته، و بی نهایت دانش کسب کند (که دانش هم پیشرفت و هم قدرت به دنبال دارد). ب \_ و حق دارد بوسیله کفایتهایش آراء مردم را به سوی خود جلب کرده و رئیس شود (که ریاست هم قدرت به دنبال دارد). ج \_ همانطور هم حق دارد که کفایتهای خود را بکار انداخته و بیشترین قدر ممکن از ثروت را به دست آورد (چون ثروت هم نوعی قدرت به دنبال دارد). حال اگر گفته شود که: در (بند سوم) حق ندارد ولی در اول و دوم حق دارد، می پرسیم که تفاوت میان آنها چیست؟ هواداران سیستم اقتصاد توزیعی پاسخ خواهند داد: (یک) تمرکز ثروت فساد به دنبال دارد، ولی تمرکز دانش و حکومت چنین نیست. (دوم) تمرکز ثروت جز با ظلم به دیگران ممکن نیست، ولی تمرکز دانش و حکومت چنین نیست. اما این دو پاسخ تفاوتی را نشان نمی دهد زیرا: اولاً: میان فساد و تمرکز ثروت تلازمی وجود ندارد، چون ثروت مثل سائر چیزهاست.. ممکن است در فساد بکار رود، چنانکه ممکن است در اصلاح هم بکار رود، و علم و حکومت هم چنین است و حال آیا صحیح است که از تمرکز علم یا حکومت جلوگیری شود به این دلیل که موجب فساد می شود؟ و اگر سرمایه داری غربی را مثال زدند و گفتند: ما مشاهده کردیم: که تمرکز ثروت موجب فساد بوده، و بنا بر این لازم است که از آن جلوگیری شود، پاسخ می دهیم که: این مثال با تمرکز حکومت، و تمرکز علم رد می شود، چون ما (هم حکومتهای مفسد) و هم (دانشمندان مفسد) را مشاهده نموده ایم. پس همینطور که واقعیت فاسد در باب تمرکز حکومت و علم منع آن را توجیه نکرده، بلکه منع افساد حکومت و افساد علم را توجیه می کند به همین ترتیب واقعیت فاسد در باب تمرکز ثروت، ممنوعیت آن را توجیه نکرده بلکه ممنوعیت، افساد ثروت را توجیه می کند. ثانیاً: اگر فرصت به اندازه کافی و بطور یکسان برای همه فراهم شود، دیگر ظلمی نخواهد بود، و معامله با کمال اختیار و آزادی انجام می گیرد، چنانکه خداوند متعال می فرماید (تجاره عن تراض) و آنچه کار فرما و زمیندار به دست می آورد، در ازاء (نیروی اداره) و (اجاره زمینی که آن را احیاء کرده) و یا \_ بطور مثال \_ کارخانه ای که خریده است می باشد. \_ و همانطور که صحیح نیست انتخاب کنندگان رئیس جمهوری به وی بگویند: چرا به تو رأی بدهیم، تا با جمع آوری آراء ما قدرتمند شوی؟ چون به آنها پاسخ می دهد که: رأی دادن شما.. به مصلحت شما است، زیرا من می توانم شما را اداره کنم، پس نتیجه عاید خود شما می شود. \_ و همانطور هم که صحیح نیست استادان به محصل بگویند: به چه مناسبت دانشهایمان را به تو بدهیم، تا بوسیله جمع آوری دانش ما دانشمند شوی؟ چون پاسخ می دهد: که آموزش دادن شما در مصلحت امت است، و با فراگیری دانش از شما من به آنان خدمت خواهم کرد. \_ به همین ترتیب صحیح نیست که کارگران و کشاورزان به کارخانه دار و زمیندار بگویند: چرا زحمت خودمان را به تو بدهیم تا از دسترنج ما ثروتمند شوی؟ چون پاسخ می دهد: که جمع آوری ثروت در مصلحت امت است، چه اینکه باید سرمایه جمع شود تا بتوان امور مملکت و مردم را اداره کرد. و در حقیقت (ثروتمند)، (رئیس) و (دانشمند) همه خدمتگزار مردم اند گرچه خودشان هم از ثروت و ریاست و کسب علم بهره می برند، و اگر یکی از آنان منحرف شد، \_ بایستی به راه راست هدایتش نمود، نه اینکه گفته شود: دیگر به (رئیس) و (دانشمند) و (ثروتمند) نیاز نیست. و همچنین است اگر گفته شود: نیازی به بیمار و فقیر و نادان نیست در حالیکه باید بیماری و فقر و نادانی را ریشه کن ساخت نه انسانها را. از آنچه در این فصل و فصل سابق گذشت معلوم شد که: هر کدام از نظامهای اقتصادی (کمونیسم)، (سرمایه داری)، (سوسیالیسم) و (توزیعی) برخلاف عقل و منطق است. و تنها نظام مستقیمی را \_ که عقل و منطق تأییدش می کند \_ همانا نظام اسلامی است، که در فصل اول در باره اش سخن گفته شد. و جهان امروز نمی تواند به یک اقتصاد صحیح دست یابد، چنانکه به هیچ برنامه صحیحی در هیچکدام از شئون زندگی نمی تواند باز گردد، مگر اینکه اسلام را از نظر ایدئولوژی، شریعت و نظام آن بپذیرد.

**بالا بردن سطح اجتماعی**

بالا بردن سطح اجتماعی دو معنی دارد: 1 \_ بالا بردن آن از نظر (معنوی) به اینکه سطح افراد جامعه بالا رود، به طوری که هر شخصی دارای معنویات در سطح عالی بشود مانند راستگویی، امانت، تعاون و همکاری، روح فعالیت، مراعات نظم، پاکیزگی، نوع دوستی، کمک به خیر خواهان، علم، ایمان و مانند آن، و این نیاز به یک (سپاه) متشکل از واعظ و مرشدان و أهل صلاح دارد و جهان با اختلاف روشهایش، این حقیقت را درک نموده، و لذا به این جنبه \_ که به جنبه روحی موسوم است \_ اهمیت می دهد. به طور مثال: در جهان غرب حدود بیست میلیون روحانی مسیحی راهب راهبه و از این قبیل وجود دارد، که معنویتهای جهان غرب را آنها نگه داشته اند \_ البته معنویتهائی که به نظر آنان معنویت است \_ . و در اتحاد جماهیر شوروی حدود 10 میلیون نفر اعضاء حزب کمونیست شوروی وجود دارند که آنها هستند نگهدارنده معنویتهای جهان مارکسیستی اند، گرچه در روسیه به آنان واعظ و یا مرشد گفته نمی شود ولی آنان در حقیقت واعظان و دعوت کنندگان و نگهدارندگان مارکسیسم به شمار می آیند، چون نظام مارکسیسم برپا نمی شود مگر برپایه های از ارزشهای مارکسیستی که همانها نگهدارندگان این پایه ها می باشند. و \_ مثلا \_ در ایران، حدود ربع میلیون روحانی مذهبی وجود دارد که نگهدارنده نظام اسلامی، و دعوت کننده به سوی آن هستند، و آنچه از نظام معنوی اسلام \_ که آثار آن در روش افراد هم ظاهر است \_ مشاهده می شود، بوسیله همین روحانیون باقی است.. و به همین ترتیب یا نسبتهای متفاوت در سایر کشورهای اسلامی. و این علما و مرشدان در حقیقت نگهدارندگان جامعه ها \_ با در نظر گرفتن اتجاهات مختلفشان \_ از لغزش و سقوط می باشند، و اگر کشیشان و هم مسلکان آنان را از جهان مسیحیت، و حزب کمونیستی را از روسیه بیرون رانندیم، خواهیم دید که دو بلوک شرق و غرب سقوط پیدا می کند، و به همین ترتیب در جهان اسلامی است. و چون این نگهدارندگان نقش پیشوایان جامعه را ایفا می کنند هر جامعه ای به نگهداری و پرورش و احترام دانشمندان روحانیش اهمیت می ورزد، به طوری که سایر افراد ملت این احترام را ندارند. چون قاعده است که می گوید (الانفع أرفع) \_ کسی که بهرمندی بیشتری دارد، ارزشش بیشتر است \_ . 2 \_ بالا بردن جامعه از نظر مادی: که باید سطح زندگی به نحوی بالا رود که هریک از افراد جامعه لا اقل یک خانه مسکونی، کار، خوراک خوب، پوشاک مناسب، وسیله نقلیه و یک همسر وفادار داشته، و همچنین برای مسائلی فرصت داشته باشد مانند: یادگیری و تحصیل، توانائی مراجعه به پزشک و تهیه دارو برای معالجه \_ هنگام بیماری \_ ذخیره برای تأمین زندگیش هنگام پیری و نقاهت و بالاخره تشکیل حکومت دادگستری که در سایه آن در امنیت و سلامت زندگی کند، تا شخصیتش محفوظ و اگر ظلمی به او شد، از وی زدوده شود. و این نیازها بر آورده نمی شود مگر بوسیله (یک نظام حکومتی صحیح) و (استفاده بیشتر از طبیعت و منابع آن). اما اول \_ تشکیل نظام حکومتی صحیح \_ . راه به سوی آن جمهوری، بر آن استوار است که همه کس در اظهار نظر و انتخاب افراد صالح تر در آن آزاد باشند \_ و این همان جنبه سیاسی جامعه است، که فعلا سخن ما بدان مربوط نیست. و دوم \_ استفاده از منابع طبیعی \_ . و طریقه آن زیادی (تولید) اعم از محصولات کشاورزی، صنعتی و مانند آن می باشد، پس هرچه یک شخص یا امتی دارای صنعت و محصول بیشتر و بهتری باشد، در رفاه بیشتری به سر می برد، و به عکس هرچه یک شخص یا امتی دارای صنعت و محصول کمتر و بدتری باشد، رفاهش کمتر است. و لذا تخصص و مبادله باهم تلازم دارند، زیرا هرچه تخصص کمتر باشد، مبادله کمتر است، چون مردم با کسی که محصول بهتری را ارائه دهد مبادله و معامله انجام می دهند، و هرچه تخصص بهتر باشد، محصول هم بهتر است، خواه محصول کشاورزی باشد یا کالاهای دیگر، و یا کارهایی مانند دامداری، خانه سازی، تأسیس کارخانه و غیره.. و به همین انگیزه ملت‌های متمدن آموزشگاه‌های تخصصی تشکیل داده، و به جنبه اخلاقی در نسل‌های آینده اهمیت می دهند. و بر ملتی که خواستار پیشرفت است دو مطلب لازم می باشد. اول) اینکه در تولید مقدار تقاضا را ملاحظه کند، چون تولید بیش از حد تقاضا، اسراف است که به نابودی می کشد، مثلا اگر مقدار گندم مصرفی و صادراتی مردم عراق ده هزار تن باشد، تولید بیش از آن نوعی اسراف بوده، اضافه بر اینکه مقداری از نیرو و مصرف‌های دیگر بپای آن به هدر رفته است. بنا بر این: آنچه پاره ای از اقتصاد دانان گفته اند که هرچه تولید بیشتر باشد زندگی بهتر است، صحیح نیست. مثلا اگر کشور عراق قدرت تولیدی بیش از احتیاج

داشت باید قدرت اضافی را (یعنی اضافه بر تولید 10 هزار تن گندم) در تولید چیز دیگری صرف کند که در مصرف داخلش بدان احتیاج داشته و با به مصرف بازارهای خارجی برساند، و این به برنامه ریزی دقیقی نیاز دارد تا میان عرضه و تقاضا توازنی برقرار ساخته، اضافه بر اینکه با زیاد کردن تخصصها باید تولید بهتر شود، تا همراه کمیت، کیفیت هم بهتر شود. دوم) بجای محصولات ذخیره ای، به محصولات همیشگی اهتمام ورزد، چون در طبیعت ذخیره های نفتی است، که خداوند متعال در آن به ودیعت گذاشته، و این ذخیره ها با بهره برادری تمام می شود، مانند نفت و معادن دیگر، که اگر به مقادیر غیر معقولی صرف شود، تمام خواهد شد، و با این کار به نسلهای آینده زیان خواهد رسید، که از نظر شرعی جایز نیست، چون دلیل (لاضرر) همان طوری که شامل زیان رسانی به نسل معاصر است، شامل نسلهای آینده هم می شود، و این برخلاف محصولات همیشگی است، مثل محصولات میوه، دام و غیره.. چون هرچه میوه مصرف شود در سال آینده به جایش می آید، و هرچه گوشت و محصولات دام مصرف شود، باز با تولید مثل افزایش می یابد. و بدین جهت.. لازم است برای بر آوردن برخی حاجتها بجای اشیاء مصنوعی اشیاء اصیل و طبیعی را بکار برد، مثلا بجای چرمهای ساخته شده از نفت در نیازمندیهای مختلف باید از چرمهای حیوانی استفاده نمود. و امتی که می خواهد سطح اقتصادیش را بالا ببرد، باید به صنعت بیش از کشاورزی اهتمام ورزد، چه صنعت برای پیشرفت اقتصاد ضمانت بیشتری می دهد زیرا: 1\_ صنعت آفتی ندارد به خلاف کشاورزی که کمی باران، شدت سرما، ریزش برف و تگرگ و غیره موجب تلف یا کاهش آن می شود. 2\_ صنعت قابل افزایش است به خلاف کشاورزی.. چون زمین سالانه بیش از یکبار محصول نمی دهد، اما کارخانه همیشه قابل استفاده و برداشت است. 3\_ صنعت همیشه قابل تحسین و بهتر شدن است، برخلاف کشاورزی که پس از رسیدن بحدی توقف می کند. 4\_ صنعت را می توان به انواع مختلفی تکثیر و افزایش داد به خلاف کشاورزی. 5\_ و بالاخره صنعت ضامن رشد کشاورزی است، چون با (تراکتورها، مواد شیمیائی و غیره) کشاورزی بهبود یافته و کمیت آن هم زیاد می شود، در حالیکه کشاورزی چنین نیست و در پیشرفت صنعت نقشی ندارد مگر با راههای پیچیده مثل اینکه محصول کشاورزی در خرید کارخانجات و غیره صرف شود. وانگهی مقصود ما این نیست که کشاورزی و دست آوردهایش مانند.. گوشت و لبنیات از میان برداشته شود، بلکه مقصود دادن اهمیت بیشتری به صنعت و تنوع بخشیدن آن است، زیرا هرچه صنعت رنگارنگ باشد، نیازمندیهای داخلی را بیشتر برآورده و در بازارهای جهانی با رکود کمتری مواجه می شود، و مثال آن اگر رنگارنگ باشد مانند (مغازه عطاری) است که همه نوع نیازمندیها در آن هست، که هم فروش بیشتری داشته و هم احتمال از کار ایستادن و رکود آن کم است، و با تنوع صنعت سطح مردم بیش از پیش بالا می رود. البته بالا رفتن سطح زندگی یک امت تنها با ازدیاد کشاورزی و صنعت نیست، بلکه لازم است که تقسیم هم عادلانه باشد، و پرواضح است که اگر شکمهای از پرخوری به تنگ آید، و شکمهای از نخوردن و محرومیت بدر آید، ازدیاد صنعت و کشاورزی هیچ سودی نخواهد داشت. و همچنین لازم است که کشورهای نفت خیز \_ مانند کشورهای اسلامی \_ نفت را از صنایع به حساب نیاورند، چون در حقیقت نفت کالای صنعتی نبوده، بلکه معدنی است استخراج شده، که بیش از یک پیشرفت موقت را برای امت موجب نمی شود، و اگر امتی برآن اعتماد کرده، و بر درآمد آن تکیه زند، باید بداند که پس از مدت کوتاهی که منابع نفت خشکید، سقوطش حتمی است، و همچنین است حکم هر معدنی که در سرزمین امتی کشف شود، از معادن غیر دائمی ای که رشد همیشگی ندارد، مثلا آب دریا که تبدیل به نمک می شود، معدنی است بی پایان که همیشه رشد می کند به خلاف معدن الماس و طلا و مانند آن، پس برامت است که معادنی مانند نفت را در پیشرفت دانش و تکنولوژی طوری صرف کند که در آن جنبه ای از رشد و تحول دیده شود، چون دانش تمام نمی شود... و نسلهای آینده.. یکی پس از دیگری آن را به ارث می برند، و معدن حق همگانی بوده و تنها حق نسل معاصر نیست.. و حتی تنها حق پنج نسل آینده هم \_ به طور محدود \_ نیست، پس تصرف در معادنی مانند نفت برای مصرفهای (غیر ضروری) اضرار به دیگران بوده و شرعا هم جایز نیست.. بله اگر نفت در پروژه های همیشگی مانند اصلاح زمینها، حفر چاهها و مانند آن \_ که هم معاصرین و هم نسلهای آینده به طور همیشگی از آن استفاده کنند \_ صرف شود، خیلی بجاست.

## نکاتی پیرامون صنعت و کشاورزی

صنعت محیط زیست را آلوده کرده، به طوری که زندگی را برای انسان، جانوران و گیاهها مشکل می نماید. پس لازم است با آلودگی محیط زیست مبارزه، و حتی الامکان از صناعی که موجب آلودگی می شود \_ و آلودگی آنها را نمی شود از بین برد \_ جلوگیری بعمل آید، چون آلودگی محیط هرچند هم کم باشد.. آثار سوئی در جهت زیان انسان دارد، و در اسلام زیان دیدن و زیان رسانیدن هردو ممنوع است، و فرار از آلودگیها حتمی و لازم می باشد. و همچنین باید هماهنگی نمود: الف: میان صنعت و کشاورزی، تائیکی به حساب دیگری رشد نکند، چنانکه اتحاد جماهیر شوروی انجام داده، و صنعت آن به حساب کشاورزی به رشد رسیده است، زیرا این نوعی نیازمندی ای است که انسان را بزرگ سلطه استعمار می کشاند. و حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) فرمودند (به هرکسی نیاز داشتی اسیر، و از هرکس بی نیاز بودی نظیر و مانند او، و به هرکه نیکی کنی سرور و امیرش خواهی بود). ب: هماهنگی در انواع کشاورزی و خاک آن، و همچنین در قسمتهای مختلف صنعت.. چون هرکدام از دنیای صنعت یا کشاورزی مانند اعضای یک انسان واحدی است، که اگر عضوی به حساب عضوهای دیگر کم شود.. بدبختی و سیه روزی در پیش خواهد داشت، و موجب رکود کالای بیش از مقدار عرضه، و کثرت تقاضای کالاهای کمیاب خواهد شد.. بطوری که قیمتها بالا رفته و گرانی پدید می آید.. و واجب است که دولت این دو جنبه را ملاحظه نماید، چون مسئول مصالح عمومی است، پس باید از بروز این زیان جلوگیری کند، زیرا عدم ملاحظه هرکدام از این دو جنبه اضرار به مردم است. و همچنین بر دولت لازم است که به منظور باز کردن بازارها، دوستی خود را با جهان زیاد کرد، و میان خود و کشورهای صنعتی در مبادله تخصصها و نیازمندیهای هماهنگی نموده.. و از هجرت مغزهای متفکر \_ جلوگیری به عمل آورد، نه با روشهای سلبی و فشار تنها \_ مثل منع مهاجرت یا راههای دیگر \_ بلکه با روشهای مثبت.. از قبیل احترام نهادن به آنها، تشکیل شوراهائی که موجب آزادی آراء است، تشکیل سندیکاهای حقیقی و صحیح، اضافه کردن حقوق، ملی نکردن هیچکدام از بخشهای خصوصی و روشهای دیگری که زمینه را برای بقای مغزهای متفکر آماده ساخته، و در بهره مندی بیشتری از آنچه خداوند به آنان سپرده مهیا می نماید. چنانکه نباید پیشیزی از دوستی به زیان امت یا به منظور عقب نشینیهای سیاسی باشد، چون موجب استثمار و استعمار می شود درست مانند بیماری سرطان.. که اگر حتی بر یک سلول بدن عارض شد، کم کم گسترش یافته تا تمام بدن را فرا گیرد، چنانکه انگلیسیها در واقعه مشهور تنباکو در ایران خواستند چنین عملی را انجام دهند، و اگر هشجاری مرحوم آیهالله مجدد شیرازی و فتوایش نبود، ایران شکار استعمار می گردید، چنانکه کشور هند زمانی که اجازه افتتاح شرکت (هند شرقی) را در حدود 300 سال پیش صادر کرد، در چنگال استعمار افتاد، و پس از سه قرن بایک نهضت مردمی که نیم قرن به رهبری (گاندی) ادامه داشت، توانست رهائی یابد. وانگهی.. محکم و معیار در بالا رفتن سطح جامعه، بالا رفتن سطح اکثریت است، اما بالا رفتن سطح ثروتمندان تنها، دلیلی است بر ضعف و سستی، و اگر دولت ملاحظه کرد که تنها این سطح رو به ترقی است، بایستی به ارتفاع سطح عمومی اهتمام ورزد، وگرنه این ارتفاع خطر بحرانی را در پیش دارد که زد و خورد و هرج و مرج منتهی می شود.

## فرصتهای یکسان و ملاحظه نسبت

از مهمترین واجبات دولت اهتمام دادن به دو کار است: اول: حفظ فرصتهای یکسان برای همه، تا همه بر استفاده از منابع طبیعی و غیره قادر باشند، و تنها عده معدودی از آنها بهره نبرند، چه اینکه زمین، دریا، جنگل و غیره برای همه بوده و باید در دسترس همگان باشد، آن هم نه تنها برای نسل معاصر، که نسلهای آینده هم از آنها حقی ندارند. به طور مثال: اگر کسی خواست زمین بایری را احیاء کند، باید به دیگران زبانی نرساند، خواه به افراد معاصر با او.. به این نحو که آنان هم بخواهند قسمتی از آن را احیاء کنند، ولی جائی برای کار نیابند، و خواه به افراد پس از او در نسلهای آینده به این نحو که زمین دستگردانی میان ثروتمندان شود، که از یک سو

احیاکنندگان آن را از هم به ارث ببرند و از سوی دیگر افرادی در نسلهای آینده بی زمین مانده، و محروم از استفاده از آن باشند. معنی قرار دادن زمین برای مردم.. دادن فرصتهای یکسان به آنها است، مثلاً اگر کسی به (10) نفر بگوید این (10) دینار برای شما.. یعنی اینکه هرکدام یک دینار حق دارد، پس اگر مثلاً یک میلیون انسان و یک میلیون هکتار زمین بود، ولی بیش از صد نفر از آنان کشاورز نبودند، تمام آن زمین را می توانند احیاء کنند چون دیگران از حق خویش روی گردانیده، و روی گرداندن هم حق را ساقط می کند. و اگر این نسل مرد و معدوم شد، زمینی را که صد نفر احیاء کرده بودند صد نفر از اولادشان به ارث بردند، و در این میان اولاد دیگران خواستند که حق خودشان را از نو احیاء کنند، (البته اگر برای زندگی راهی جز آن ندارند) ورثه احیاء کنندگان حق ندارند به این دلیل که (زمین احیاء شده را از پدرهایمان به ارث برده ایم) اولاد دیگران را از بهره برداری از آن منع کنند، و ادله شرعی هم این دلیل را شامل نمی شود، و الا چنین می شود که اگر انسانی دریا را به تنهایی و بدون مزاحم مورد بهره برداری قرار داده، فرزندش وارث او می شود، گرچه توالد و تناسل موجب می شود که میلیونها انسان به دریا نیاز داشته باشند و این بحثی است فقهی که در کتاب الفقه بخش اقتصاد متعرض آن شده ایم (کتاب (الفقه) نوشته مؤلف محترم دایره المعارفی است از فقه شیعه که تا کنون بالغ بر چهل جلد آن به چاپ رسیده و پیرامون تمام ابواب فقهی بحث نموده که یکی از آنها (اقتصاد) است). و به همین ترتیب فرصتهای یکسان را در تمام موارد و منابع طبیعی و غیر طبیعی باید ملاحظه نمود، مثلاً اگر از صد نفر (100) نفر بر منابع ثروت غیر طبیعی مانند کارخانه های بزرگ دست یافتند و دیگران هم خواستند که برای خودشان کارخانه هائی تأسیس کنند آن ده نفر اول حق ندارند، به دلیل اینکه بازارها راجع به آنان است یا اینکه چون در صنعت از دیگران سبقت گرفته اند و یا بدلیلهای دیگر از کار آنان جلوگیری نمایند. و اگر فرصتهای یکسان برای همه وجود داشت، دیگر هیچ کارگری حق ندارد که بگوید: زمیندار یا کارخانه دار باید به من فلان مقدار مزد بدهد، یا اینکه حق ندارد هیچ شرطی با من ببندد، و همان طوری که کارخانه دار و زمیندار.. کارگر و کشاورز را نمی تواند بر پذیرفتن شرایطش مجبور کند و کارگر و کشاورز می تواند به دلخواه به هر نحوی که خواست کار کند، همین طور است عکس مسئله. و این موضوع \_ یعنی لزوم اینکه قرارداد با رضایت طرفین باشد \_ جانبداری از آزادی انسان \_ بمعنی صحیح است \_ و جدائی میان انسان و آزادیش، به یغما بردن عزیزترین چیزی است که انسان بوسیله آن تکامل انسانیش را طی می کند. و اگر به کسانی فرصتها وجود نداشت، بر دولت است که آن را ایجاد کند چه نمی توان آزادی را دقیقاً پیاده کرد مگر در یک زمین حاصلخیز و آماده، و حاکم هم برای مراعات مصالح عمومی تعیین شده که یکی از مهمترین آنها همین مسئله است. و اگر به علت موقعیتهائی استثنائی حاکم نتواند فرصتهای یکسان را بوجود آورد، باید در قراردادهای دخالت کرده تا برای طرفین حدی تعیین کند، بطوری که نه کارفرما به کارگر ظلم نماید و نه به عکس که خداوند متعال فرمود (لا تظلمون ولا تظلمون) نه ظلم می کنید و نه به شما ظلم می شود، و استثمار هرکدام، در حکم (احتکار) بوده و موجب بروز (تراست و کارت) در بازارها می شود، و حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) در نامه اش به مالک اشتر فرمود: معاملات و قراردادهای باید به موازین عدالت و قیمت هائی باشد که به هیچکدام از طرفین معامله اجحاف نشود، و فرمایش امام و حکمشان \_ با تمام فروع \_ شامل اینجا هم می شود. پس حاکم نسبت صحیح را میان (سود) (کارگر)، (اداره کارفرما) (خرج کارخانه و زمین) و (ارزش ماده اولیه کالا) \_ اگر کالایی بود که نیاز به مواد اولیه داشت \_ ملاحظه می کنید، و بر حسب ارزیابیش حق کارگر و کارفرما را معین می نماید که آنگاه هیچیک از طرفین حق مخالفت با حاکم را ندارد. ولی اینکه: کارگر مزدی را حق دارد که کارفرما تعیین کند.. و باقیمانده در آمد برای سرمایه دار است چنانکه نظام (سرمایه داری) گفته. یا اینکه: تمام سود از آن کارگر است و کارفرما حکم یک کارگر را دارد چنانکه سیستم اقتصاد (توزیعی) مقرر می دارد. یا اینکه: کارگر به مقدار نیازش حق دارد و بقیه درآمدها از آن دولت است چنانکه (کمونیسم) مقرر می دارد. و یا اینکه: کارگر در منابع ثروت عمومی مثل (کمونیسم) و در منابع ثروت خصوصی مانند سرمایه داری است.. چنانکه (سوسیالیسم) آن را می گوید. هیچکدام صحیح نیست به دو جهت: یک: اینان حاکمیت خود را در هر دو صورت (بودن فرصتهای یکسان یا نبودن آن) تعمیم

می دهند، و تعمیم حاکمیت صحیح نیست که سخن در باره آن گذشت و دخالت حاکم در صورت نبودن فرصتهای یکسان صحیح است. دو: هنگام نبودن فرصتهای یکسان) در سیستمهای اقتصادی چهارگانه نوعی ظلم و ستم، یا به کارگر و یا به کارفرما می شود و همانطور که کارفرما حق ندارد به کارگر ظلم کند، همچنین کارگر هم حق ندارد به کارفرما ستم روا دارد. بنا بر آنچه گذشت آشکار می شود که معاوضه همیشه بین کار دو انسان نیست مثل اینکه خیاط برایت پیراهن بدوزد و در برابر تو برایش اطاقی بسازی، میان دو کار انجام شده هم نیست، مثل اینکه آهنگر یک تیشه ساخته شده به نجار بدهد، و در مقابل یک درب ساخته شده بستاند، ( هرکدام از تیشه و در کاری است انجام شده) و میان دو چیز باارزش که یکی از طرفین در آن کاری نکرده، ولی اختصاص به او دارد هم نیست، چنانکه دو کبوتر \_ که در اصل مباح است \_ به دو خانه متعلق به دو انسان آمدند، آن دو هم کبوترها را گرفته و میان خود تعویض کردند و بالاخره معاوضه تنها بین دو نیروی فکری هم نیست، چنانکه پزشک نظری به مریض بیفکند برابر اینکه او هم در ساختن خانه اش نقشه ای بدهد (البته در صورتی که مریض مهندس باشد). معاوضه منحصر به اینها نیست، بلکه ممکن است میان یک شکل و شکل دیگر باشد، خواه در قیمت برابر باشند یا نباشند، در صورتیکه آن کس که کمتر را می ستاند بداند که ارزش آن کمتر است، ولی از آن چشم پوشی کند، آن هم نه از روی اجبار و احتیاج یا نبودن فرصتهای یکسان بلکه از روی سخاوت و تعاون، یا بودن روابط اجتماعی، و یا مانند آن. و به این ترتیب معلوم می شود که گفته بعضی اقتصاددانان، مبنی بر اینکه همیشه کار برابر کار است خواه کار خارجی یا انباشته شده و انجام شده.. هیچ اساسی از صحت و درستی ندارد. وانگهی ممکن است اشیاء باارزش در شمار معاوضه های متعددی به حساب آید، مثل اینکه کارخانه را با چیزی که ارزش ذاتی دارد، یا آن چیز را با فکر، یا فکر را با روابط اجتماعی.. و یا اینکه روابط اجتماعی را با کار انباشته شده تعویض کند. و هرچه از این امور پنجگانه که گذشت در دسترس انسان باشد نوعی سرمایه است چون از لحاظ نتیجه یکی است، و نام نهادن بعضی قسمتها را بنام سرمایه و عدم نامگذاری قسمتهای دیگر هیچ اساس منطقی ای ندارد.

## مسائلی چند

\_ 1 چگونه قیمت طلا معلوم می شود، تا گفته شود که یک (مثقال) آن با یک کیلو گندم یا دو کیلو برابر است؟ و به همین منوال، مثلا ارزش یک دینار کاغذی چگونه معین می شود؟ 2 \_ دولت.. تا چه حدی می تواند اسکناس چاپ کند؟ آیا یک میلیون؟ یک میلیارد؟ و یا هرچند که بخواهد؟ بالاخره میزان آن تا چه حدودی است؟ 3 \_ و آیا انسان می تواند مقداری از پول (طلا یا اسکناس) ذخیره کند یا نه؟ و اگر می تواند مقدار آن چقدر است؟ الف) پاسخ مسئله اول: عقلاء و اندیشمندان امور پنجگانه \_ کارخانه فکر، ماده، ابزار کار و روابط اجتماعی \_ را ملاحظه نموده، و سپس برابر هرکدامشان مقداری طلا قرار داده اند، مثلا گفته اند (یک مثقال طلا) برابر (هشت ساعت کار کارگر بنا) یا (یک ساعت کار فکری مهندس) یا (یک بشکه نفت) یا (یک بیل \_ که ساختنش یک ساعت وقت، یک کیلو آهن و پنج کیلو تخته سفید برای دسته اش بکار برده \_ و یا اینکه در برابر (علاقه پدر به پسر که مثلا اگر از سفر باز گردد به او یک مثقال طلا می دهد) می باشد. اما ارزش این امور پنجگانه \_ که مثلا هشت ساعت کار کارگر بنا را با یک ساعت کار فکری مهندس برابر دانسته اند \_ بر حسب نظر عقلاء بوده، و بسته به مقدار فائده آنهاست، پس هرچیزی که سود و فایده اش بیشتر باشد، ارزش بیشتری برایش قرار داده اند. و فرمول تا همین جا متوقف می شود، چه اینکه ممکن نیست در پس هر شیئی شیء دیگری باشد، چنانکه شیء اخیر هم به اولی باز نمی گردد، و در اصطلاح فلاسفه آمده که (الذاتی لا یعلل) (شیء ذاتی قائم بذات است و معلول شیء دیگری نیست بطور مثال شوری نمک یا رطوبت آب و یا وجود خداوند متعال. (مترجم)) و دور و تسلسل هم هر دو باطل اند. پس ارزش طلا به ارزیابی امور پنجگانه از سوی عاقلان باز می گردد، و اگر در این زمینه امور پنجگانه اصل باشد، ممکن است یک (ارز) پولی دیگری مانند (اسکناس) را بدون هیچ نیازی به پا درمیانی طلا به میان آورد، پس مثلا یک اسکناس یک

دیناری با (هشت ساعت کار کارگر بنا) مساوی می باشد، و به همین ترتیب.. ب) پاسخ مسئله دوم: دولت به اندازه دارائیش از (امور پنجگانه) حق دارد که اسکناس چاپ کند، خواه ارزیابی امور پنجگانه را برای مدت یکسال و یا \_ مثلا \_ پنج سال ملاحظه نماید. 1 \_ بنا بر این.. اگر دولت بیش از دارائیش اسکناس چاپ کند، مثلا اگر برای یک سال (دو هزار دینار) به چاپ برساند، این کار موجب تورم خواهد شد، \_ و سخن پیرامون تورم خواهد آمد \_ و اینکه گفتیم موجب تورم خواهد شد، چون مثلا به کارگر بناء (یک دینار) می دهد، در حالیکه کارگر می تواند با یک دینار تنها نصف نیازمندیهای خود را تأمین کند، ولی اگر تورمی نبود، می توانست تمام نیازمندیهایش را با یک دینار دستمزدش فراهم سازد. پس اگر دولت اسکناس بیشتری چاپ کند، در حقیقت به همان مقدار آن اضافه.. از ملت ربوده، بنابراین در مثال گذشته مشاهده می شود که دولت نیمی از نیازمندیهای ملت را به یغما برده است. 2 \_ و اگر دولت کمتر از دارائیش اسکناس چاپ کند، مثلا اگر برای یک سال.. پانصد دینار) به چاپ برساند، این اقدام موجب کاهش قیمت کالاها خواهد شد چون مثلا به کارگر (یک دینار) می دهد، حال آنکه کارگر می تواند با یک دینار دو برابر نیازمندیهایش را تأمین کند، ولی اگر کاهش قیمت در کالاها نبود، می توانست فقط به مقدار نیازمندیهای خریداری کند. و هرکدام از تورم یا کاهش قیمت، موجب عدم ثبات وضع بازارها می شود، مگر آنکه دولت (اولا) به طور مطلق بالا رفتن قیمتها را تا دو برابر در حال (گرانی کالا) و (ثانیا) پائین آمدن قیمتها را تا نصف هنگام (ارزانی کالا) اعلام کند، و غالبا دولتها بیش از دارائیشان اسکناس چاپ می کنند، ولی از اعلام گرانی و تورم ممانعت می ورزند، چون در بیان حقیقت از سوی دولت هرج و مرج پدید می آید. ج) اما جواب اشکال سوم: انسان حق دارد در صورت عدم زیان به دیگران آنچه خواست از دارائیش را ذخیره کند، و در صورت ضرر.. این حق از او سلب می شود، بنا بر این مقداری که ذخیره اش مباح و جایز است.. تا حد عدم ضرر می باشد.. و اینکه بشرط عدم ضرر حق ذخیره کردن دارد چون به انسان (در نفس و مالش) آزادی کامل داده شده (مردم بر مال و جان خویش مسلطند)، و اینکه گفتیم تا حد عدم ضرر به دیگران هم حق دارد به دلیل قاعده (لاضرر ولاضرار فی الاسلام) تست.

### قدرت پول در معامله

برای آگاهی از قدرت پول در معامله، (بانک مرکزی) قدرت پول را مثلا برای امور پنجگانه ملاحظه نموده، و آنگاه مقدار ارزش آن را تعیین می کند، و بعد وزارت کار بر حسب نیاز و گاهی مناسب با شخصیت انسان مزدها را تعیین می نماید. پس اینجا دو عمل انجام می گیرد: \_ اولاً) تعیین مقدار ارزش خریدی یا (معامله ای) پول.. به این نحو که بانک \_ اول هر سالی \_ ارزش امور متعدد عمومی را ملاحظه نموده، سپس حکم می کند که قیمت پول چقدر است. مثلا ملاحظه می کند که هر یک کیلو گوشت یک دینار، و هر بیست کیلو نان یک دینار، و هر ده کیلو برنج یک دینار، مزد دوخت یک پیراهن مثلا ربع دینار و ویزیت پزشک هر یک ربع ساعت یک دینار (دینار: واحد پولی است که در برخی کشورهای اسلامی معمول است، و یک دینار مساوی است با 20 درهم که هر درهم در حدود 10 ریال ایرانی می باشد، و چون در گذشته این واحد پولی در دولت پهناور اسلام معمول بوده، لذا مؤلف محترم همیشه به دینار مثال می زند.) می باشد و... و بدین ترتیب.. بانک قیمتهای یاد شده برای اجناس فوق را ثابت می کند. و سپس در سال بعدی.. اگر قیمتها همان قیمتهای گذشته بود معلوم می شود که نه تورمی و نه کاهشی در قیمتها پدید آمده است. اما.. اگر قیمتها در سال بعد بالا رفت.. مثلا گوشت کیلوئی یک دینار و نیم شد، و همچنین اجناس دیگر...، تورم بوجود می آید. و اگر قیمتها کاهش یافت، مثلا گوشت کیلوئی سه ربع دینار شد، و اجناس دیگر هم به این ترتیب...، کاهش قیمتها و بحران بیپولی بوجود خواهد آمد. ثانیا) \_ در آغاز هر سالی \_ وزارت کار مقدار نیاز سالانه کارگر را از نظر خوراک، پوشاک، اجاره خانه، خرج بیماری، نیازمندیهای تحصیلی فرزندان و غیره در نظر می گیرد، و بر ساعات کارش تقسیم می کند، بعد هم به تناسب آنچه به دست آمد اجرت هر ساعت را تعیین می کند. به طور مثال: کارگر هفته ای پنج روز، روزی (8) ساعت به مدت یازده ماه کار می کند و سالی یک ماه در تعطیل به سر می برد، در

نتیجه ساعتهای کارش سالانه (1870) ساعت می شود، وانگهی اگر خرجهایش به طور متوسط سالانه (900) دینار، یعنی هر ماهی (75) دینار باشد، وزارت کار برای هر ساعت از کار کارگر (نیم دینار) تعیین می کند، چون نسبت میان (1870) ساعت و (900) دینار تقریباً همین است. این تعیین بر حسب (نیازمندی) است. و اما تعیین بر حسب شخصیت انسان اضافه بر نیازمندی، به این صورت است که اگر وزارت بخوهد اجرت مهندس، پزشک، معلم و غیره را تعیین کند، بر (قیمت کار) آنان قیمت شخصیتشان را هم اضافه می کند، مثلاً برای هر یک ساعت از کار پزشک (یک دینار) قرار می دهد و چون پزشک ساعتی پنج مریض را می تواند مورد معاینه قرار دهد، اجرتش برابر هر معاینه ای (یک پنجم) دینار خواهد بود. این ارزیابی بانکی (راجع به قیمت گذاری اشیاء) و تعیین وزارتی (راجع به تعیین دست مزد کارگران) باید در دولت اسلامی مراعات شود. چون در اسلام دولت برای مراعات حال و مصالح امت قرار داده شده، پس اگر حاکم چیزی را صلاح دید و بدان امر نمود متابعتش واجب است چون میان امر حاکم مبنی بر اصلاح مردم و کشور، و اطاعت مردم از وی تلازم هست، اضافه بر اینکه مخالفت با امر حاکم ضرر، احتکار پدید آمدن کارتل و تراست در بازارها و مشکلات دیگری که برخی از آنها در فصل (یکسانی فرصتها) گذشت، می شود. و حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) در وصیتنامه اش به مالک اشتر نخی فرمود: (و بدان که در بسیاری از آنان تنگنای فاحش و پلیدی قبیح، و احتکار منافع و حکم بی رویه ای در فروشها وجود دارد، و اینها برای عموم زیان آور بوده، و برای والیان (جانشینان خلیفه) عیب است) (و اعلم مع ذلک ان فی کثیر منهم ضیقا فاحشا و شحا قبیحا و احتکارا للمنافع و تحکما فی البیاعات، و ذلک باب مضره للعامه و عیب علی الولاده). و ظاهر این فرمایش این است که از هر ضرری به عموم باید جلوگیری به عمل آید. و این عنوانی است ثانوی که از قاعده (مردم بر مال و جان خود مسلط اند) (الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم) ارجح است، چنانکه (قوانین رانندگی)، (قوانین صدور و استيراد کالاها) \_ البته هنگامی که مضر بحال جامعه باشد \_ و (قوانین ورود و خروج به کشور، اگر برای صلاحیت مردم باشد و در خلاف آن به مردم کشور ضرر برسد)، از قاعده مزبور خارج می شود. و تفاوت میان این قوانین و قوانین اولیه این است که در قوانین اولیه دست نمی رود، مگر در حال اضطرار، ولی قوانین ثانوی وضع نمی شود مگر هنگام نیاز و اضطرار \_ و این بحثی است فقهی که تفصیلش را در کتاب الفقه \_ بخش اقتصاد \_ ذکر کرده ایم. بله.. بر دولت اسلامی است که تا حد ممکن زمینه را برای عدم سلب آزادی مردم مهیا سازد، که آنهم با ایجاد بازارهای ارزان و تکنسین های متخصص مانند پزشک و مهندس که با مزدهای عادلانه قانع باشند امکان پذیر است، و این بازارها و تکنسین های دیگر می شود. و حال.. پیرامون آنچه گفتیم.. راجع به اینکه برخی کارمندان اضافه بر دستمزد، حق شخصیت خویش را دریافت می کنند، همانند پزشک و مهندس، سؤالی مطرح می شود به اینکه: چرا برخی مردم مزد بیشتری دریافت می کنند، حال آنکه همه به طور یکسان اشتغال به کار دارند؟. پاسخ: این افراد مزد بیشتری دریافت نکرده، و آنچه اضافه بر دیگران می ستانند برابر کار فعلی و کار گذشته آنهاست، مثلاً پزشک پانزده سال درس خوانده و اگر پانزده سال هم کار کند، حق دارد که دستمزد سی سال دریافت نماید، پس در مدت کار پزشکیش برابر کارگر بنا \_ به طور مثال \_ دو برابر مزد او را مستحق می باشد. و اگر مزد پزشک دو برابر (یعنی به میزان درس خواندن و کارش) بود، این پاسخ صحیح است، حال آنکه غالباً دستمزد این افراد بیش از اینهاست. در حقیقت برتری اندیشمندان بر دیگران چند علت دارد: 1 \_ انسان متفکر و اندیشمند \_ کسی که کارش فکری باشد \_ به یک جو ملایم، آرام و راحت نیازمند است، تا بتواند فکر و اندیشه اش را به کار اندازد، زیرا در یک جو شلوغ و در شرایط نامساعد زندگی، انسان نمی تواند به قوه فکر و اندیشه پناه ببرد، برخلاف کسی که کار بدنی می کند مانند کشاورز و کارگر، که کارش به جو ملایم و آرام نیازی ندارد، پس دستمزد بیشتر برای اندیشمند به منظور تهیه جو ملایم است، تا بتواند به کار فکری بپردازد. 2 \_ اندیشمند بیش از کارگر بدنی در معرض بیماریهاست، چون کار بدنی موجب تقویت و میکروب زدائی بدن می شود، برخلاف کار فکری، زیرا استقرار در جایی برای فکر کردن، آمادگی بدن را برای مبارزه با ناملایمات کمتر می کند، و لذا همیشه کسالت و بیماری اندیشمندان بیشتر از کارگران و کشاورزان بوده.. و دستمزد بیشتر برای آنان مقابل فقدان بهداشت و راحتی نسبی آنان است، اندیشمند کار می

کند و از بهداشت خویش مایه می گذارد، در حالیکه کارگر فقط کار می کند، بدون اینکه هیچ مایه ای از بهداشت بدنش بگذارد. 3 \_ کار اندیشمند ثمربخش تر از کارگر است، مثلا یک پزشک هر سال (هزار انسان) را با نسخه های داروئیش \_ به خواست خدا \_ شفا می بخشد، در صورتی که یک بنا هر سال با ساختن خانه ای وسایل راحتی تنها یک خانواده را فراهم می سازد... و اجرت هم باید به مقدار محصول کار باشد. البته.. نباید دستمزد کارگر از کارش و از نیازمندیش به یک زندگی مرفه متوسط.. کمتر باشد، چنانکه نزد عرف و نزد عاقلان دستمزد اندیشمند (کسی کار فکری می کند) هم نباید بیش از استحقاقش باشد.

## تورم

تورم: عبارت است از بالا رفتن قیمتها که آن را در زبان شرع گرانی می نامند. زمانی که از ارزش خریدی (پول) کاسته شود، تورم پدید می آید، مثلا: کارگر روزی یک دینار کار می کرد، و با آن تمام نیازهایش را اعم از خوراک، پوشاک، مسکن و غیره تأمین می نمود به طوری که یک قرص نان را به یک فلس (فلس: کمترین واحد پولی است که هر پنجاه فلس یک درهم و هر 20 درهم معادل یک دینار می باشد و فلس تقریبا معادل یک پنجم ریال ایرانی است)، و یک کیلو گوشت را به ده فلس و به همین ترتیب نیازهای دیگرش را تأمین می نمود، حال اگر هر یک قرص نان دو فلس و یک کیلو گوشت بیست فلس شد، تورم پدید آمده، و ارزش اسمی (یک دینار) با ارزش واقعی که همان ارزش خریدی است مختلف می شود، به این نحو که ارزش اسمی آن (یک دینار) ولی ارزش حقیقیش نیم دینار بیش نیست. و اگر تورم به این مقدار بوجود آمد باید دستمزدها دو برابر شود، و به همین ترتیب بقیه (امور پنجگانه) مثلا اگر مناسب بود که مرد شب دامادی بیست دینار به همسرش هدیه کند، بایستی آن را به چهل دینار افزایش دهد، و بر این منوال ارزش (مواد، ابزار تولید و فکر) بالا می رود. مثلا اگر (اجاره منزل، خوراک، پوشاک، خرج تعلیم و آموزش فرزندان، لوازم التحریر آنها و غیره) برای یک ماه در سال گذشته (صد دینار) بود، و امسال (صد و بیست دینار) شد، معنیش این است که (قیمت واقعی یک دینار) از قیمت اسمیش به مقدار (یک پنجم) کاهش یافته.. و در مقابل باید دستمزدها به مقدار یک پنجم افزایش یابد، و الا.. این یک نوع دزدی واقعی از کار کارگران و... می باشد. و قبلا گفتیم که بر دولت است که مانند این کمبود را بر حسب عدالت تأمین نماید. و چه بسا.. دولتها با قراردادن یک مقیاس نادرست به عنوان قیمت پول کاهش قیمت پول را مخفی می دارند، به طوری که می گویند: کاهش ارزش از آن مقیاس است، تا کاهش حقیقی کمتر به نظر آید، به طور مثال: پنج سال پیش اجاره ماهانه یک خانه پنج دینار، و ارزش خوراک متوسط به مدت یک ماه برای هر یک شخص هم پنج دینار بود، و پس از پنج سال بانک مرکزی این قیمتها را میزان قرار داده و اعلام می کند که اجاره یک خانه در این سال (12) دینار و قیمت خوراک (6) دینار است، و تورم به مقدار (یک پنجم) می باشد، در حالیکه مقیاس، مقیاس (پنج سال پیش) نیست، چون قیمت سه سال پیش کاهش یافته، به طوری که اجاره خانه به پنج دینار و قیمت خوراک (دو ونیم) شده بود، و بر معدل (5) و (دو ونیم) دستمزد کارگر کاهش یافته است و حال اگر امسال اجاره منزل تا (12) دینار و خوراک تا (6) دینار افزایش یابد، معنیش این است که ملاحظه نسبت بین (5) و (12) و بین (دو ونیم) و (6) لازم است، نه ملاحظه نسبت بین (10) و (12) و بین (5) و (6). پس (نرخ اشیاء پنجگانه) باید ملاحظه شده و با این ملاحظه (نرخ پول) تعیین شود، و هر چه اولی گرانتر شد، دومی ارزانتر و بالعکس هر چه اولی ارزانتر شد، دومی گرانتر شود. و اگر کارگر.. روزانه یک دینار کار می کرد، و نان را کیلویی یک درهم می خرید، و بعد نان کیلویی دو درهم شد، و به همین ترتیب.. لازم است که مزد کارگر هم روزانه دو دینار شود، و همین طور بالعکس مثلا اگر فرض کنیم ارزش نان به کیلویی نیم درهم تنزل یافت و چیزهای دیگر هم به این ترتیب.. لازم است که مزد کارگر روزانه نیم دینار پرداخت شود. بنا براین \_ در مثال اول \_ هر کمبودی از دو دینار که بر کارگر عارض شود، نوعی دزدی از کارش بوده.. چنانکه هر اضافه ای بر نیم دینار \_ در مثال دوم \_ نوعی دزدی از صاحب پول است. و آنچه ممکن است تورم به شیء واحدی، و یا نسبت به مه اشیاء پدید آید، مثلا گاهی به علت کمی گندم، تنها

قیمت نان گران می شود، و گاهی به طور کلی نرخ و اجاره تمام نیازمندیها گران می شود. و اگر تورم نسبت به شیء واحدی حاصل شود، چه بسا به چیزهای دیگر هم سرایت می کند، و یا نمی کند. مثلا اگر اجاره خانه تا دو برابر افزایش یافت، کارگر ناچار می شود که دستمزد خویش را بالا برده تا بتواند اجاره افزوده شده را بپردازد، و ب این ترتیب اگر کارگر دستمزد بیشتری گرفت، کم کم نانوا، قصاب و خواربار فروش قیمت کالاهایشان را گران می کنند تا میزان بازار متساوی شود و به همین ترتیب قیمت ها افزایش می یابد. تورم \_ غالبا مانند آبی است که اگر در ظرفهایی دارای طول و عرض متفاوت، ولی متصل به هم جاری شود، نسبت به همه آنها یک سطح متساوی به خود می گیرد. اما تورم زائیده چیست؟ در پاسخ چند علت برای آنان می توان ذکر کرد: اول) خرجهای گران اداره جات: زیرا حکومت به منظور (دادگری)، (اداره مملکت) و (پیشبرد کشور) تشکیل شده، و اگر این سه هدف ملاحظه شود، حکومت به کارمندان زیادی نیازمند نیست، اضافه بر اینکه زندگی افراد دولتی هم بایستی متوسط باشد. گرچه همین هم تا حدودی روی تولید اثر می گذارد، اما تأثیرش به حساب نمی آید.. مثلا اگر میان یک میلیون انسان (هزار کارمند) باشد که همگی از زندگی متوسطی برخوردار باشند، زندگی این هزار نفر بر تولید حاصله از یک میلیون انسان اثری نمی گذارد. و لذا حکومتهای صحیح سعی می کردند تا با اموری که راجع به آنان نیست بارشان سنگین نشود، ولی جو مناسب را آماده می ساختند تا خود مردم نیازمندیهایشان را رفع کنند \_ نه از راه لطف و بخشش \_ بلکه از راه تجارت و خدمت. پس لازم است که (آموزش)، (بهداری)، (پست و تلگراف و تلفن) و غیره به دست مردم اداره شود، و دولت باید ناظر باشد که استثماری نباشد مگر در حد معقول، اضافه بر اینکه باید بر درستی و حسن مدیریت آنان هم نظاره کند. و به این نحو آزادیهای مطلق تا دورترین مرزها گسترش یافته و میان حکومت و مردم تفاهم و محبت برقرار می شود، و حکومت هم مردم را به زحمت نخواهد انداخت. اما اگر حکومت مانند (شیری درنده) \_ چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) در پیامش به (مالک اشتر) از آن تعبیر نمود \_ و اگر از راه راست منحرف شد، و دستگاهش هم در (کمیت) توسعه یافت، به طوری که مثلا برای یک میلیون انسان ده هزار کارمند استخدام نمود، و هم در (کیفیت) به طوریکه زندگی افراد دولت، نه تنها بهتر از متوسط بلکه همراه با اسراف و مباحات و ذخیره اموال شد (چنانکه در حکومتهای ستمگر مرسوم است) در این حال تورم پیش می آید، چون تولید کاهش می یابد \_ زیرا افراد حکومتی تولید نمی کنند \_ و در برابر کاهش تولید (مصرف) هم زیاد می شود، زیرا افراد دولت (به علت اسراف و مباحات) دوبرابر بیش از دیگران مصرف می کنند، و اگر عرضه کم شود، تقاضا زیاد می شود، و در نتیجه تورم پدید می آید. فرض می کنیم که برای کالاها و صنایع و کشاورزی هزار تولیدکننده باشد، و دولت هم هزار اسکناس پولی برای قیمت (خدمات و کالاهای) آنان به چاپ برساند، در نتیجه سهم هر کدام از آنان یک دینار می باشد، و این یک دینار دستمزدی است مقابل نیازی که به آنان می شود. و حال.. اگر فرضا (صد نفر) بنام افراد دولت بر اینها افزوده شود، بدون شک این صد نفر نه تنها تولیدی نداشته، بلکه مصرف کننده هم خواهند بود، و اگر دولت (صد دینار) از آن هزار دینار به کارمندان مزبور داد، باید (900) دینار باقیمانده را بر هزار کارگر پخش کند، و بدین ترتیب هر کارگری (900) فلس (هریک دینار برابر است با 1000 فلس، و اگر 900 دینار را بر هزار نفر تقسیم کنیم، به هر نفری (900) فلس خواهد رسید) دستمزد دریافت خواهد کرد. در چنین موقعی مزد کارگر به قدر یک دهم کاهش یافته اما (نیازمندیش) به اندازه همان یک دینار باقی میماند، و به این نحو تورم پدید می آید، چون سابقا گفتم که تورم عبارت است از (گرانی) و یا به عبارت دیگر عدم مساوات میان دستمزد و نیازمندی است، چون دست مزد کمتر از مقدار احتیاج می باشد. و این تورم زمانی است که فرض کردیم صد نفر اعضای دولت صد دینار دریافت کنند، ولی اگر فرض شود که آن صد نفر پانصد دینار بستانند \_ چنانکه در حکومتهای دیکتاتوری معمول است (خواه دیکتاتوری علنی باشد مثل شوروی، و یا زیر پرده مانند آمریکا) \_ در این صورت (تورم شدید) شکل می گیرد، چون دولت نیمی از دستمزد کارگر را به یغما برده، زیرا به کارگر (نیم دینار) داده حال آنکه حق کارگر (یک دینار) است، آنچه که به کارگر پرداخت می شود می تواند نیمی از نیازمندیهایش را برآورد.. و بقیه؟ وارد کیسه دولت می شود. و لذا: خرجهای سنگین اداره جات از عوامل (تورم) به حساب می آید...

و هرچه این خرجها بیشتر باشد، تورم هم شدیدتر خواهد بود. اما اگر فرض شود که دولت به منظور پرداخت همان (یک دینار) به کارگر، (دو هزار دینار) چاپ کند، این کار در حل مشکل تورم سودی ندارد، چون به صد نفر کارمند هزار دینار و به (900) کارگر هم هزار دینار خواهد پرداخت، و کارگر (یک دینار و صد فلس) دریافت می کند، در حالی که کالا به اندازه دو دینار افزایش یافته است چون (کالاها و خدمات) که اضافه نشده، پس دولت (900) فلس از دستمزد کارگر ربوده، زیرا اگر پول (دو هزار) دینار باشد، دستمزد کارگر هم به طور نسبی دو دینار خواهد بود. و حل مشکل چنین تورمی این است که (اداره جات) به مقدار مورد نیاز کاهش یابد، و حقوق کارمندان هم عادلانه پرداخت شود، و با این دو اقدام مشکل تورم و گرانی حل شده، و دستمزد با نیازمندی مساوی خواهد شد. دوم) خرید کالای بیش از نیاز از سوی مردم است. آن هم یا به علت عدم اعتماد بر (پول) و یا برای ترس از آینده حاصل می شود، مثلا دولت ضعیف و ارزش پول هم متزلزل باشد و عدم اعتماد مردم بر پول موجب می شود که پولهایشان را مبدل به کالا سازند، زیرا کالا سقوط نمی کند، ولی احتمال سقوط یا کاهش ارزش پول می رود، به طور مثال: کسی (صد دینار) دارد که با (صد) مثقال طلا (برابری می کند، و هنگامی که احتمال سقوط دینار را می دهد، آن را مبدل به طلا می نماید، چون هرچه پول تحول پیدا کند، طلا تغییر نمی یابد. یا آن صد دینار را (گندم) و یا هر کالای دیگری می خرد، و حال اگر تولید کالا به همان حد معمول مانده و اضافه نشود، و تقاضا هم زیاد شود، به ناچار (عرضه) کم شده و قیمتها افزایش می یابد، و در نتیجه تورم پدید می آید، مثلا قیمت هر مثقال طلا دو دینار می شود. و همچنین اگر جامعه به علت خشک سالی، جنگ و غیره از آینده بهراسد، مردم اقدام به خرید زیاد نموده، و (تقاضا) سر صعودی پیدا می کند، و باز عرضه کم و موجب تورم خواهد شد. و علاج این نوع تورم، از میان برداشتن اسباب آن از راه تقویت مرکز پول و بازگشت اطمینان به مردم می باشد تا خرید و فروش به همان حالت اول باز گردد، یعنی رفع نیازمندی.. نه ذخیره سازی. سوم) چاپ اسکناسهای پولی بدون پشتوانه از سوی دولت می باشد \_ چنانکه بدان اشاره شد \_ مثلا اگر کالا به مقدار هزار دینار، بود، و دولت دو هزار دینار به چاپ رسانید، اینجا هر دو دینار ارزش یک دینار حقیقی را خواهد داشت، و اگر دستمزدها باندازه دو برابر افزایش یافت، تورمی پیش نخواهد آمد، و کار دولت اقدامی بیهوده خواهد بود، ولی اگر دستمزدها به میزان دو برابر افزایش نیافت، تورم حتمی است، زیرا مزد کارگر کمتر از مقدار مورد نیازش می باشد. و این کاری است نامشروع، که برخی دولتها جاهلانه و یا هنگام پیشامدهای بخصوصی که علاج مشکل را جز از این راه نمی بینند اقدام به انجام آن می نمایند، و گرچه این اقدام مدت کوتاهی دولت را آسوده می کند، ولی حکم مواد مخدر را دارد، و به زودی برملا شده و دولت را دچار بحران اقتصادی کرده، و گاهی هم به سقوط آن می انجامد. و اما علاج این نوع تورم به این است که دولت از زیاده روی بپرهیزد و آنچه پول به چاپ می رساند، برابر پشتوانه ای به کار اندازد. بله.. اگر دولت برای آینده سازی، عوارض جنگی و مانند آن نیاز به پول بیشتری پیدا کرد، می تواند برای رفع نیازمندی به چاپ (اوراق قرضه) پناه ببرد. و معنی اوراق قرضه این است که مردم آینده کارشان را به مصرف می رسانند، مثلا.. اگر کارهای مردم در مدت (پنج سال) برابر (پنج میلیارد) دینار بود، دولت (یک میلیارد) دینار، و (چهار میلیارد) اوراق قرضه به چاپ رسانده و میان مردم پخش می کند، یعنی اینکه مردم (پنج سال از دسترنج و زحمتهایشان را در این سال) پیش فروش نموده، و بدین ترتیب دولت را در بازسازی خرابیهای گذشته، یا ایستادگی برابر پیشامدهای غیر مترقبه کمک می کند، و این مانند انسانی است که بخواهد خانه ای را بسازد و این خانه برابر پنج سال دستمزد کارش خرج بر می دارد این شخص به مقدار چهار سال دستمزدش قرض کرد و به مزد این سال اضافه می کند، و با مجموع این پول خانه ای می سازد، تا بجای اینکه تا آخر سال پنجم بی خانه باشد، و پیوسته پولش را برای ساختن خانه جمع آوری کند، از همان سال اول خانه دار شود، و پروژه های پنج ساله و مانند آن که دولتها نقشه آنها را طرح می کنند از این قبیل است. چهارم) استیراد کالاهای گران قیمت از خارج است. که موجب تورم داخلی می شود مثل اینکه انسان حیوانی بیمار از خارج وارد کند که موجب بروز همان بیماری در داخل خواهد شد، و این تورم چنین صورت می گیرد: مثلا شخصی صد دینار \_ دستمزد یک ساله اش \_ را دارا باشد، و فرضا باید نیازمندیهای یک سالش را با آن تأمین

کند، یعنی اینکه کار یک سال را بدهد (زیرا صد دینار کار انباشته شده است)، و در مقابل آن دسترنج یکساله اش را از جنس دیگری بستانند، پس لازم است نرخ آن چیزی که می خواهد خریداری کند عادلانه باشد نه نرخ افزایش یافته، پس اگر با آن صد دینار چیزی خرید که نرخ واقعی (90) دینار بود تورم پدید می آید، چون با دسترنج یک سال توانسته کمتر از نیازمندی یک سالش را تأمین کند. مثلاً فرض می کنیم که به صد کیلو از (حبوبات) نیازمند است و هر کیلوئی دو دینار بود، ناچار می شود برنج مورد نیازش را (فرضا ده کیلو) به بیست دینار خریداری کند، و این تورمی است که او را از نیازمندیش به مثلاً (نخود) محروم می کند چون برنج با (ده دینار اضافیش) قیمت نخود مورد احتیاج را هم صرف نمود. و علاج این تورم وارداتی این است که انسان با آنچه دارد کفایت کند، و کالاهای خارجی را وارد نکند و همین علاج برای (خانواده) نسبت به تورمی که در سطح شهر در برخی اجناس پیش می آید عملی می شود، مثلاً اگر تخم مرغ گران شد و تورم پیش آمد، علاج این است که تخم مرغ نخورند و چیزی ارزان جایگزین آن نمایند، تا دستمزدشان با مصارفشان برابری کند، و الا دچار تورم شده و به فرض یا مدت زمانی گرسنگی گرفتار خواهند شد. و تورم حتی در آمریکا و شوروی وجود دارد، چون (سرمایه داری منحرف) خواه سرمایه بدست تجار باشد \_ مثل بلوک غرب \_ یا بدست دولت باشد \_ مثل بلوک شرق \_ با تورم تلازم دارد، و لذا همیشه افزایش قیمتها را در هردو بلوک مشاهده می کنیم، و خرجهای سنگین دولت (از نظر کمیت و کیفیت) در آمریکا، روسیه و کشورهای دیگر تورم همیشگی را پدید می آورد، و نگرشی کوتاه به (رشد اعضای دولت، و اعضای حزب) و (رشد کمیت و نوعیت تسلیحات) چگونگی تورم در دو بلوک غربی و شرقی را بیان می کند. و مقاله ها و کتابهایی که راجع به تورم در یکی از این دو بلوک سخن به میان می آورد، و از دیگری ساکت می ماند (حالت کتابها و مقاله هائی را دارد که تنها زشتیها و اشکالات یکی از همه جهات مورد بررسی قرار می دهد) و اینها مزدور آشکار برای جهتی هستند که درباره اش سکوت نموده اند، چون تمام انواع مفاسد در هردو طرف هست.

## آسیب تورم

طبقه زحمتکش و کسانی که در آمد محدودی دارند از تورم آسیب می بینند، چون بر طبقه ثروتمندان و هم قطارانسان هیچ اثری نمی گذارد. مثلاً.. اگر تورم به مقدار (یک دهم) پدید آید انسانی که ماهیانه صد دینار درآمد دارد.. در هر ماهی سه روز یعنی (یک دهم) از اداره امورش باز می ایستد و گرسنه می ماند، یا اینکه (یک دهم) از خرج مصرفیش همیشه بکاهد، چون یک دهم (دو هزار تومان) حقیقی را کمبود داشته است. ولی ثروتمندی که ماهیانه بیست هزار تومان کسب می کند، در واقع یک صدم در آمدش را کمبود می آورد، و این هیچ اثری برزندگیش نداشته، بلکه یک اثر جزئی بر سودهایش خواهد داشت. وانگهی غالباً ثروتمندان تورم را بر طبقه زحمتکش \_ که در آمدی محدود دارند \_ تحمیل کرده تا هیچ کمبودی (حتی در یک صدم در آمد) هم عارضشان نشود، به این نحو که قیمت کالاهای تولیدی یا استیرادی را به اندازه تورم پدید آمده گران می کنند پس اگر صد دینار (یکدهم هزار) یا ده تومان (یک دهم صد دینار) که در زندگیشان مصرف می کنند) کمبود حاصلشان شود، آن صد دینار یا ده دینار را مثلاً بر (کنسروهائی) که تولید یا وارد می کنند پخش کرده و به همان نسبت قیمتها را بالا می برند، و در نتیجه طبقه زحمتکش و کارگر اضافه بر پرداخت زیان ناشی از تورم در زندگیش، بایستی کمبودهای عارض بر زندگی ثروتمند را هم جبران کند. و دولت جزو طبقه ثروتمندی است که متحمل زیان تورم نمی شود چون آن کمبودش را از راه مالیات مستقیم یا غیر مستقیم بر مردم جبران می کند، به طور مثال \_ : 1 \_ گاهی دولت برخی مالیات مستقیم را بر مردم می نهد، خواه از راه مالیاتی که از قبل نبوده و یا از راه اضافه کردن مالیات قبلی، مثلاً اگر مالیات خانه ده دینار بود، آن را یازده دینار می کند \_ به فرض تورم ناشی از یک دهم \_ . 2 \_ و گاهی دولت مالیاتی غیر مستقیم از مردم می ستاند، مثل اینکه قیمت (نفت)، (سیگار) یا (قند) و مانند آن را گران کند. و چه بسا ثروتمندان یا دولتها تورم را بهانه ای برای بالابردن قیمتها قرار دهند، مثلاً اگر به علت تورم ده دینار زیان ببینند، مالیات با قیمتها را تا بیست

دینار افزایش می دهند. و کار زیانهای ناشی از تورم را بر زحمتکشان و کارگران سه برابر می کند، یعنی هم تورم بر خودشان و هم تورم عارض بر طبقه ثروتمند یا هیئت دولت و هم تورم اضافی را که از طمعکاری سرچشمه گرفته باید متحمل بشوند، و اگر این مشکل را یعنی (دستمزدی که به طبقه زحمتکش داده می شود، کمتر از مقدار استحقاقش باشد) به سه نوع تورم بالا اضافه کنیم، چون تورم موجب کاهش قدرت خریدی پول می شود، در نتیجه.. این طبقه که دارای درآمد محدودی است، چهار برابر زیان تورم را متحمل خواهد شد.. و در اثر آن باید خیلی کم مصرف کند، به طوری که نه بدنش کاملاً پوشانده شود و نه شکمش کاملاً سیر، و نه دارای خانه ای مرفه شود، در صورتی که شخص دیگری \_ از زحمت و دسترنج او در همه انواع رفاه و آسایش بسر برده، هم پولش را ذخیره و هم سرمایه اش را افزایش می دهد.

### مثلث اختناق

1\_ مسابقه تسلیحاتی. 2\_ گسترش اداره جات. 3\_ استثنا (استثنا: درست بر عکس ایثار است و مفهومش این است که انسان خودش را بر دیگران مقدم شمارد). این مثلث هر روز تنگ تر شده، و جهان را دچار اختناق می نماید. 1\_ مسابقه تسلیحاتی ای که جهان دچار آن شده، نتیجه حب ریاست، شهرت، تفوق طلبی و غفلت از خدا و روز رستاخیز) است، این مسابقه موجب شد تا مقادیر زیادی از ثروت خرج شود که آن ثروتها همان محصول دسترنج کارگران و زحمتکشان می باشد، و فکر و اندیشه، علم، تکنولوژی، تخصص، کار و مواد اولیه همه و همه در خدمت تسلیحات در آمده، تسلیحات هم دو ضرر خانمانسوز برای بشر به دنبال داشت، ضرر فقر، تورم و گرسنگی، علاوه بر ضرر فنا و نابودی و بلاهای گوناگون (زیرا مجروحین و افراد ناقص العضو جنگها، کودتاها و انقلابها قربانی بلاهائی هستند که زائیده اسلحه است). و یک گزارش حکایت می کند که سالانه در جهان (10) میلیون کودک در اثر فقر، سوء تغذیه و نبودن غذا و نیازمندیهای دیگر فوت می کنند.. چنانکه گزارش دیگری اظهار می دارد که تنها در کشور هند هر روز هزار انسان در اثر گرسنگی جانشان را از دست می دهند (البته همه می دانند که در حال حاضر هند بمب اتم می سازد)!. 2\_ و گسترش اداره جات به حد فاحشی رسیده، به طوری که در دوران حکومت (جمال عبدالناصر) گزارشی دیدم مبنی بر اینکه: مصر فقط به (200) هزار کارمند نیاز دارد ولی تعداد کارمندان به (یک میلیون و صد هزار نفر) رسیده است. و اگر علاوه بر افراد سازمان امنیت.. افراد ارتش و نیروهای مسلح را به کارمندان اداری اضافه کنیم، نتیجه ده برابر کارمندان مورد نیاز در هر دولت خواهد شد.. و اینجانب به یاد می آورم که در یک کشور کوچک که جمعیتش بیش از صد هزار نفر نبود، تعداد کارمندان در عرض (30) سال از پنجاه نفر به (3) هزار نفر افزایش یافت. اضافه بر این عده زیادی از کارمندان در نعمت و رفاهی \_ اگر نگوئیم بهتر \_ لاقلاً همانند رفاه ثروتمندان بسر می بردند، در حالی که یک کارمند \_ حتی رئیس جمهور \_ بیش از خدمتگزاری برای مردم نیست، که باید زندگی ای مانند هر فرد متوسط جامعه داشته باشد.. و این هم در صورتی است که بخواهیم از رأی اسلام فراتر برویم چه اینکه حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) \_ در نهج البلاغه \_ می فرماید: لازم است رئیس دولت زندگی فقیرانه ای داشته باشد (تا یک فرد فقیر از فقرش به ستوه نیاید). پس تعداد انبوه کارمندان اضافه بر زندگی مرفه یا فوق مرفهی که دارند.. دومین عامل از مثلث اختناق را تشکیل می دهند. و اینان زیان دو برابری به بار می آورند: ا\_ چون اصالتاً زندگیشان سرباری بر تولید کنندگان می باشد. ب\_ و زندگی مرفه آنان سربار دومی است. ت\_ و سربار سومی هستند از اینکه اوقات و اموال و نیروها را برای پیاده نمودن شبکه دیوان سالاری و بروکراسی بر مردم، صرف می کنند. فرض می کنیم که انسانی هر ساعت به اندازه یک درهم کالا تولید می کند، و روزی هشت درهم دستمزد دریافت می کند، و اگر کارمندی سربار او گشت روزی (4) درهم) اجرت کارمندی و (یکدرهم دیگر) برای تأمین رفاه خویش از او می ستاند، کما اینکه اگر هم کار یا مشکلی اداری برای آن کارگر پیش آید در اثر دیوان سالاری و بروکراسی اداری مثلاً (یک ساعت) او را معطل می کند، که همین معطلی ارزش (یک درهم) برای کارگر دارد، و اضافه بر تمام اینها پول (کاغذ و ورق و غیره)

را هم از او می ستاند، در نتیجه مشاهده می شود که مجموعاً روزانه کمتر از (نیمی از دستمرد) برای کارگر باقی می ماند. و اگر این ملاحظه ها را نسبت به (نهمصد هزار کارمندی نمائیم که بیش از مقدار نیاز در کشور مصر آمد) آسیب سنگینی را که از این ضلع از مثلث، اختناق عارض مردم مصر می شود، خواهیم شناخت. 3 \_ و اما استثنا... با ملاحظه تنگنایی که عده زیادی از حکام و فرمانروایان با کثرت پول بر مردم قرار داده اند، اثرش ظاهر می گردد به طور مثال یکی از کشورهای نفت خیز را ملاحظه کنیم: \_ الف) عده زیادی از کارکنانش به نام اجنبی معروف اند، مثلاً برای خریدن خانه مسکونی، یا مغازه ای برای کسب هیچگونه حقی ندارند چون خارجی هستند، و دولتها این حق را به خودشان می دهند که هرگاه خواستند، آنان را اخراج کنند، و اگر یکی از آنان به کاری گماشته شد، دستمزدی کمتر از دستمزد یک (شهروند هم وطن) \_ به اصطلاح امروز \_ دریافت خواهد کرد، و به همین ترتیب آداب و رسوم دیگر این (بردگی جدید). ب) اما شهروند: آن هم چند درجه است، درجه یک، درجه دو و درجه سه، و هر درجه ای که بالاتر باشد مزایای بیشتری بدان تعلق می گیرد. ج) و دولت فرصتهای مناسب را از نظر پول و منصب تنها برای طبقات عالی از شهروندان قرار می دهند، اما سایر طبقات که اکثریت ملت را تشکیل می دهند هیچ فرصتی برای پیشرفت ندارند. د) دولت برای کسی که بخواهدخانه ای تهیه کند، یا ازدواج نماید و یا از این قبیل کارها انجام دهد، وام هایی قرار می دهد، و این وامها (اولاً) با بهره است و (ثانیاً) انسان را به بند می کشد، به این ترتیب که وامها را در مدت بیست یا سی سال \_ مثلاً \_ باز پس می گیرد، و در این مدت انسان همیشه بدهکار دولت خواهد بود. ه) \_ و به همین ترتیب است که اگر دولت خانه ای قسطی به شخصی بدهد \_ حال آن همان وام می باشد \_ و) و بعد از اینها.. نوبت (استثمار آزاد) می رسد که یک اتومبیل، یخچال، کولر و غیره را به طور قسطی به شخصی می فروشد و بهره را بر اصل ثروت و سود آن اضافه می کند. مثلاً اگر یک فرد زحمتکش و یا کسی که در آمد محدودی دارد دستمزدش را دریافت نمود، نیمی از آن را در پرداخت (قسط) و یک چهارم را در اثر (تورم) باید بپردازد و برای او اضافه بر اندوهی که از بدهکاری عارضش می شود جز یک چهارم دسترنجش نمی ماند به طوری که او را به حالتی بدتر از بردگان سوق می دهد، زیرا (برده کار می کرد و بدون هیچ بدهکاری و قرض به اندازه نیازمندیش مصرف می کرد) ولی این شخص بایستی کار کند، و اضافه بر بدهکاری از دسترنج خویش لقمه نانی بدست آورد. و خداوند متعال زمین، نفت و سایر امکانات کشورهای نفت خیز را \_ حد اقل \_ برای ساکنین آنها آفریده، و اگر حاکم ستمگر بوسیله قوانین نامربوطش میان خلق خدا و زمین خدا و نفت خدا و غیره جدائی نمی افکند، هر کدام از ساکنین آن کشورها حداقل دارای یک خانه، مغازه، اتومبیل و سایر لوازم خانگی اعم از اثاث یخچال، رختشویی و غیره می شدند، و دیگر کسی از نداشتن مسکن درآمد و یا نیازمندیهای دیگر شکایت نمی کرد... چنانکه هیچ پسر یا دختری از نداشتن همسر شکایت نمی کرد \_ چون عدم امکانات مالی از ازدواج جلوگیری می کند. و اینکه از کشورهای نفت خیز نام بردیم، از باب بهترین مثال برای ارتجاع حاکمان و قوانین ارتجاعی آنهاست، و الا.. تمام کشورهای جهان این چنین است. خداوند مردم، زمین و خیرات آن را آفرید، و این زمین و منابعش برای زندگی مرفه و مالمال از آزادی همه مردم کفایت می کند ولی این فرمانروایان و قوانین ساخته و پرداخته آنهاست که از رسیدن نعمتهای خدائی به بندگان خدا جلوگیری می کند. و هرگاه، حاکمان جاهل برکنار، و قوانین ظالمانه لغو شود و حکومت، حکومت خدا گردد، و حاکم طبق فرمان خدا از عدالت فقاقت، پاکی و جهانبینی بر خوردار باشد، به طوری که مردم با رأی اکثریت (شوروی) انتخابش کنند، آن روز، روز آزادی انسان خواهد بود، نه تنها آزادی سیاسی و اقتصادی بلکه آزادی و رهائی از هر قید و بندی که بشر بر کاهل مردم نهاده (و از آنان فرو می نهد بار گران و زنجیرهائی که بر آنان سنگینی کرده) (و یضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم). باید تمام مردم برای رسیدن چنین روزی فعالیت کنند \_ آن هم به خواست خدای سبحان نزدیک است \_ (و اراده کرده ایم که منت نهیم بر آنانکه در زمین ناتوان شمرده شده، و آنان را پیشوایان و وارثان گردانده و در زمین فرمانروائی داده و به فرعون و هامان و سپاهیانشان بنمائیم آنچه را از شان می هراسیدند) (و نريد أن نمعن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين، و نرى فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون). هر حاکم طاغوتی نسخه جدیدی

از (فرعون) و هر مشاور چاپلوسی، نسخه جدیدی از (هامان) و هر نیروئی از نیروهای مسلح که حاکم طاغوت و مشاور چاپلوسی بدان تکیه زند، همانا نسخه جدیدی از (ارتش آن دو) می باشد. یک سؤال: آیا هرچه تعداد افراد بشر بیشتر شود، زمین و منابع آنان را کفایت می کند؟. پاسخ: فرض می کنیم که در آینده زمانی بیاید که زمین و منابعش کفایت نکند، و علم هم به امکان سکونت در فضا و استفاده از خیرات سایر ستارگان، یا به خیراتی که در اعماق اشیاء نفهته است، دسترسی پیدا نکند. اگر چنین فرض شود (که البته این فرض امکان ندارد مگر پس از گذشت صدها سال) آنگاه جایز است که انسان طبق قاعده (لاضرر) و مانند آن نسلش را محدود بسازد. و اینکه گفتیم پس از صدها سال، چو برخی آمارها دلالت دارد که اگر نیروها در تخریب مصرف نشود \_ چنانکه امروز نیروهای زیادی در امور تخریبی صرف می شود \_ کره زمین با منابعش می تواند چند برابر انسانهایی که در حال حاضر روی آن سکونت دارند، پذیرا باشد.

### چگونگی حل مشکل تورم

در فصل گذشته تورم را شرح دادیم که خلاصه می شود دراینکه (مصرف) بیش از مقدار (تولید) باشد. و حل مشکل تورم به این بود که (مصرف با مقدار تولید برابری کند). و دولتهای سرمایه دار \_ به اصطلاح امروز \_ خواه سرمایه دار (دولت) باشد مثل کشورهای کمونیستی شرقی یا (تاجر) باشد مانند کشورهای سرمایه دار غربی، ابداً برایشان ممکن نیست که (تورم) را از میان بردارند، حتی اگر علل بروز تورم بخشی از (حکومت) را تشکیل می دهد. بله (دولتهای اسلامی) به معنی صحیح \_ که در اولین فصل همین کتاب بدان اشاره شد \_ می توانند بطور نهائی از تورم نجات یابند. اما دولتهای فعلی چه غربی و چه شرقی و آنچه که مدار آنهاست وسائل متعددی برای کاهش تورم در پیش گرفته اند که از مرز (ظلم) و (فرب کاری) نمی گذرد.. گرچه برخی آنها اختصاص به دولتهای بزرگ استعمارگرد، و برخی دیگر اختصاص به دولتهای استعمار شده دارد مانند: \_ اول) اضافه نکردن دستمزد کارگران و زحمتکشانی که در آمد محدود دارند.. تا پول زیاد نشود و (تورم) پدید نیاید، زیرا اگر پول در کشور زیاد شد، نرخها فوراً گران می شود، و به این علت تورم افزایش می یابد. و لذا مشاهده می شود دولتهای استعمار شده \_ مانند پاکستان، عراق، مصر و غیره \_ اعتصابهای کارگران را \_ اگر به منظور بهتر شدن احوال، و بالا بردن سطح زندگیشان باشد \_ به شدت سرکوب می کنند، باوجودی که آنان جز حق منصفانه خویش را مبنی بر دریافت دستمزد برابر با نرخهای گران کالا مطالبه نمی کنند.. مثلاً کارگر و کسانی که در آمد محدودی دارند \_ مانند معلم یا کارمندان جزء \_ ده سال پیش حقوقش هزار تومان بود بعد به هزار و پانصد تومان رسید. در حالیکه قیمتتهای بازار به دو برابر افزایش یافته، در این صورت اعتصاب می کند تا ضروری که عارضش شده \_ مثلاً \_ به مقدار یک سوم از حقوق فعلیش را مطالعه کند، ولی با اینحال حکومت وقت برای سرکوبی اعتصابات مداخله می کند.. اما در کشورهای کمونیستی چون دولت بر زشت ترین نوع دیکتاتوری بنیانگذاری شده حتی به اعتصاب دو کارگر بمدت یکساعت هم اجازه نمی دهد، و الا سرنوشت اعتصاب کننده به زندان، شکنجه و بالاخره اعدام منتهی می شود. و آنجا که موسوم به جهان آزاد است.. اثری از اعتصاب بچشم می خورد که آن هم غالباً با راه حل متوسط) شکسته می شود، که در نتیجه باز کارگران و هم قطارانشان به حقوقی که مطالبه می کنند دسترسی پیدا نمی کنند. دوم) از روشهای کاهش تورم این است که دولت پولهایی که بدون پشتوانه پخش کرده، حتی الامکان بوسیله مالیات مستقیم و غیر مستقیم مانند (گران کردن نرخ کالاها) جمع آوری کند. و چون قراردادن مالیات مستقیم خیلی مشکل است، دولت به جمع آوری پول از راههای مختلف، مثل گران کردن قیمت کالاها اهتمام می ورزد، و این موجب فشار بیش از پیش بر زحمتکشانش می شود و به همین جهت دستمزد کارگران کمتر، و قیمت کالاهای مورد نیاز آنها بر ایشان گرانتر تمام خواهد شد. سوم) بمنظور کاهش تورم.. دولت، ثروتمندان را بصرف ثروتشان در خرید زمین، ساختمان و غیره مانند پس انداز در بانکها تشویق می کند، تا پول از فعالیت باز ایستد، مثلاً اگر (کالا باندازه یک میلیارد دینار) بود و دولت دو میلیارد دینار به چاپ رسانید، و نتیجتاً تورم به مقدار دو

برابر بوجود آمد، ودولت ثروتمندان را بر (رکود پولشان) تشویق کرد، حاصل چنین می شود که تورم به مقدار پولهای راکد در زمین و بانک و غیر کاهش خواهد یافت. چهارم) دولت با عدم استخدام و ترفیع کارمندان مستحق ترفیع اعلام حالت فوق العاده می کند، و با این اقدام.. از پرداخت پولهای بیشتر جلوگیری به عمل می آورد. پنجم) دولت به علت های مختلفی اموال ثروتمندان را مصادره می کند، و این غالباً در میان حکومت های جهان سوم اتفاق می افتد، و بدین وسیله دولت بر پولها، کالاها و املاکی دست یافته، و با فروش کالاها و املاک، پولهای موجب تورم را از میان مردم جمع آوری می کند. ششم) برای اینکه در داخل کشور پول، زیادتیر از کالا نشود، دولت از صدور کالاهای داخلی مورد نیاز جلوگیری کرده، و تشویق بر ورود کالاهای خارجی می نماید، تا پول اضافه ای که موجب تورم شده به خارج برده شود. هفتم) دولت کشاورزی و صنعت داخلی را از رونق می اندازد، تا مردم ناگزیر به استيراد کالاهای خارجی شوند، و این موجب کاهش شدت تورم می شود، زیرا بوسیله استيراد اضافه پول به خارج از کشور می رود. هشتم) دولت املاک و زمینهای دولتی را در معرض فروش می گذارد، تا پول اضافی را جمع آوری کند، و غالباً بوسیله دلالت این املاک و زمینها گرانتر از قیمت واقعیشان به فروش می رسد. نهم) دولت از بالا رفتن قیمت ها جلوگیری می کند. دهم) استقرار و ثبوت پول را همه جا اعلام می کند، که این فایده روانی دارد نه حقیقی و واقعی. و بالاخره.. دولت راهها و روشهای معروف غیر از اینها را هم برای کاهش تورم به کار می برد. وانگهی.. یکی از روشهای استعمارگران برای سقوط دولتهای ملی، ایجاد تورم داخلی در آنهاست، تا نارضایتی مردم زیاد شده و رژیم ساقط شود.. و همچنین از روشهای دیگرشان ایجاد خشک سالیها مصنوعی است، چنانکه هنگام قیام گاندی در هند همین روش را پیش گرفتند، و با ایجاد قحطی و خشک سالی مصنوعی توانستند (800) هزار انسان را از گرسنگی بکشند، و غیر از اینها که در این کتاب در صدد ذکر آن نیستیم.

## بانک

در ابتدا که بانک تأسیس شد، برای نگهداری کارهای ذخیره شده و تبلور یافته به صورت پول بود، تا آن پولها هنگام نیاز به مصرف برسد، و بانک به این انگیزه بناء شد که پول در جائی مطمئن و دور از آتش سوزی، دستبرد و جز آن از حوادثی که آن را به دست نابودی می نهد، بخصوص در پیشامدها.. سپرده شود، سپس بانک زندانی برای (کارهای متبلور به صورت پول) شد، همانند نگهبانی که مبدل به زندانبان گشت، زیرا آنچه شرایطش را بر وام گیرندگان و برخورد صاحبان پولها تحمیل می کند، سرمایه موجود در بانک می باشد.. چه اینکه بانک دارای نظامی شد که آن نظام گاهی اجازه اخراج پول را از بانک می دهد و گاهی اجازه نمی دهد، چنانکه گاهی اجازه صرف پول را در کالای بخصوص یا کار بخصوصی می دهد و گاهی اجازه نمی دهد. و گاهی بانک پولها را جمع آوری و راکد می کند تا ارزانی ساختگی و یا گرانی غیر حقیقی و ساختگی را به وجود آورد. مثلاً اگر در کشور هزار دینار مقابل هزار کیلو طلا باشد، و بانک صد دینار آن را راکد کرد، هر کیلو طلا به نه دهم یک دینار کاهش می یابد، و این موجب ارزانی ساختگی و غیر حقیقی می شود.. و اگر در کشور هزار دینار برابر هزار کیلو طلا بود، و بانک صد دینار به بازار اضافه کرد، ارزش طلا از یک دینار به  $(1/1)$  دینار افزایش می یابد، و این موجب گرانی ساختگی می شود. سرمایه داران از (ارزانی) چنین استفاده می کنند که \_ مثلاً \_ مقادیری طلا می خرند، تا هرگاه که خواستند، قیمت آنرا گران نمایند، چنانکه از (گرانی) هم استفاده می کنند به این نحو که طلا را به مردم می فروشند، و اگر خواستند مملکت را به ورشکستگی بکشند، ارز و یا بهره مندیهای دیگری را که بر ارزانی و گرانی نرخها مترتب می شود از کشور خارج می کنند، و گردانندگان بازارها از نقطه نظر سیاسی و اقتصادی از آن سود می برند. اضافه بر اینها.. بانک وام را بهره کمی دریافت کرده و با بهره بیشتری پرداخت می نماید، و تفاوت میان این دو وام عاید سرمایه دار می شود، مثلاً صد را برابر صد و ده پرداخت ولی مقابل صد و هشت دریافت می نماید، و اگر 10/ سود دریافت و 8/ پرداخت کرد، تفاوت میان این دو بهره به کیسه سرمایه دار می رود، و اینجانب بیاد می آورم که در (شهری) یک سرمایه دار با سرمایه (بیست هزار دینار) بانکی تأسیس

نمود، و در عرض یک سال (170) هزار دینار سود برداشت یعنی اصل سرمایه و سودش به (190) هزار دینار رسید. بانک با پولهای مردم در عقب قرارداد مضاربه، خرید سهام رهنها و غیره.. تجارت می کند، و تمام سود را منهای مقدار ناچیزی که به صاحبان پس انداز می پردازد، به سرمایه اش اضافه می کند. و چون افزایش و کاهش پول، بر حسب قوانین بین المللی به دست بانکهای بزرگ است، چه بسیار می شود که بانک به همین علت از سودهای سرشار برخوردار شود، مثلا: بانک (هزار دینار) با ارزش هر دیناری برابر (سه دلار) وام می گیرد به این شرط که دینارها را به نرخ روز دریافت و وام را مبدل به دلار کرده و باز پس دهد، و حال اگر بانک قیمت دینار را برابر چهار دلار افزایش داد در حقیقت در هر دیناری یک دلار از وام دهنده ربوده است، چون (هزار دینار) با ارزش (سه هزار دلار) از او دریافت کرده ولی (سه هزار دلار) به او پس داده که هنگام پس دادن فقط ارزش (750) دینار دارد. و اگر فرض شود که بانک در هر هزار دینار (پنجاه دینار) سود بدهد، باز در نتیجه مشاهده می شود که بانک مقادیر زیادی از پول را به یغما برده است. (یک) تأسیس شعبات بانک در تمام شهرها و حتی در دهات و قصبات، آنهم نه برای خدمت به مردم چون محبت و خدمت به مردم زمانی است که کار از روی اخلاص بوده، و برای جذب پولهای آنان نباشد، بلکه تأسیس بانکها برای این است که اقتصاد سرمایه داری (به معنی غربی و شرقی) بتواند دستهای بیشرمانه خویش را بوسیله شبکه (بانکها) و (راهها) به تمام نقاط برساند، زیرا این دو اطلاع از زندگی هر انسانی راحتی در گوشه و کنار دهات آسان می کند.. تا آنچه پول در اختیار دارد از او خارج و به نفع سرمایه داری جهانی استثمار شود، چه اینکه لاقط در حدود 40 درصد در آمد کشور را عایدات دهات تشکیل می دهد، پس اگر سرمایه داری راهها را توسعه داد و شعبات بانکها را زیاد کرد به مقدار تقریبی (40٪) سود آن افزایش خواهد یافت، و این نسبت به مقدار تقریبی (60) در صدی که از شهرها در آمد دارد، سود کلانی به حساب می آید و احداث راهها گرچه کاریست پسندیده ولی نباید به زبان مردم دهات باشد. (دو) بانک به دوران پول در دهات اهتمام می ورزد، چه اینکه غالبا در دهات دور دست، معامله با پول انجام نمی گیرد.. بلکه با کالا می باشد، و معامله با کالا بهتر است برای آنها، چون کار برابر کار قرار می گیرد، و دیگر سرمایه نمی تواند مقداری از دسترنج اهل ده را به چنگ آورد، به همین انگیزه بانکها در افتتاح شعبات و اتصال به مردم برای دوران پول اهتمام می ورزند، تا بتوانند پاره ای منافع را جذب کرده دولت هم بتواند مالیات را به راحتی دریافت نماید چه اینکه بدون بودن پول نمی توان از کالاها مالیات دریافت کرد زیرا: (الف) بدون جمع آوری اموال و ثروتهای اهالی دهات به صورت پول در بانک مقدار آن مجهول است. (ب) دریافت مالیات غیر پولی مانند احشام، درختها و زمین برای دولت مشکل است. (ج) با نبودن بانک.. دولت از ثروتهای مردم اطلاعی ندارد و بانک به اعتبار ارتباطش با اقتصاد، بر آنچه کارمند دولت نمی تواند اطلاع یابد، آگاه می شود، گرچه آن کارمند هم به همین منظور استخدام شده باشد. و نیازی به یادآوری نیست که بانک \_ به اعتبار اینکه محل تجمع سرمایه است \_ با دولت ارتباط دارد، خواه در دولت کمونیستی.. که ثروت با آن آمیخته، یا در دولت سرمایه داری.. که بانک و دولت دو عامل برای استثمار، و مکیدن ثروتهای مردم اند، و لذا.. اگر نگوئیم که یکی از آن دو جزو دیگری است، لاقط همیشه میانشان همکاری نزدیک وجود دارد.. و به همین علت در کشورهای اسلامی \_ که هیئتهای حاکمه شان منحرف اند \_ مشاهده می کنیم.. چگونه دولت و بانک همدیگر را در انجام خدماتی متقابل یاری می دهند. وانگهی.. اگر بانک میخواهد برپای خویش ایستاده و بجای اینکه علیه مردم در خدمت سرمایه باشد.. به خود مردم خدمت کند باید از دو چیز بپرهیزد: (اول) از دریافت و پرداخت ربا.. زیر هر پوشش حتی اگر به این عنوان باشد که: سود دریافتی برای تأمین کارمندان و نویسندگان و ایجاد محل کار و غیره می باشد بپرهیزد.. و این عذرها بهانه مزورانه ای بیش نیست، و همان طوری که دولت خرج آموزش، بیمارستان ها و جز آن را تأمین می کند، باید خرج بانکها را نیز تأمین نماید (البته اگر بانک دولتی باشد) و اگر هم (مردمی باشد) مؤسس آن باید مخارجش را به قصد تجارت بپردازد، همان طوری که صاحب مغازه اجاره مغازه خویش را می پردازد. بنا بر این.. بایستی بانک نه در وام گرفتن سود بپردازد، و نه در وام دادن سود دریافت کند. (دوم) بانک باید از استثمار غیر مشروع بپرهیزد، و به استثمار صحیح و مشروع رو کند، استثمار مشروع آنست که در آن دو شرط منظور شود: \_

الف) اینکه فرصتها را از دست دیگران نگیرد، ولو اینکه به صورت ارزان کردن کالائی باشد که موجب زیان رسیدن به دیگران می شود، چنانکه سرمایه داران بسیار آن را انجام می دهند، مثلا فرض می کنیم صد بقال وجود دارد که \_ با توکل بر خدا \_ در مغازه هایشان مشغول کسب هستند، ولی یک سرمایه دار با سرمایه ای کلان کالاها را به قیمت ارزان در بازار عرضه می کند، و به این ترتیب آن صد بقال جزء را ورشکسته می نماید، این کار بخشی از اضرائی است که در شریعت اسلام حرام شده، چون در اسلام نه ضرر جایز است و نه اضرائی به دیگران (لاضرر ولاضرار فی الاسلام)، بالاخره بایستی بانک از تمام روشهایی که برای تسلط بر بازار و ورشکستگی مردم اتخاذ می شود بپرهیزد. ب) شرط دوم استثمار مشروع این است که بانک.. چه هنگام دریافت پول و یا هنگام پرداخت آن قرارداد مضاربه را عادلانه منعقد سازد، البته اگر پول را به عنوان وام نداده باشد، چون در آن صورت.. حتی اگر وام گیرنده با آن وام تجارت کند و سود هم به دست آورد.. بانک هیچ حقی ندارد. پس دادن اهمیت به تأسیس بانکهای بدون ربا مشکل را حل نمی کند، چون مشکل بانک تنها ربا نیست، بلکه تأسیس بانک اسلامی \_ بمعنی صحیح آن \_ مهم می باشد.. گرچه بانک اسلامی هم نمی تواند کاملا به وظایف خویش عمل کند مگر در یک جو اقتصادی کاملا اسلامی.. چنانکه در کتاب (الفقه \_ بخش اقتصاد \_ ) آن را مفصلا ذکر نموده ایم. اما معامله با این بانکهایی که امروزه در کشورها هست جایز نیست.. حتی اگر به صورت پس انداز هم باشد، زیرا این عمل همکاری با سرمایه داری منحرف بوده و در جذب ثروتهای مردم به باطل به شکل ربا و غیر کمک می نماید، و این مانند دادن چاقو به شخص قاتل است.. بله در حال اضطرار و اجبار معامله با این بانکها اشکالی ندارد، زیرا چیزی نیست که خداوند حرام نموده مگر اینکه هنگام اضطرار آن را حلال کرده باشد.

## ارزش کالاها

ارزش کالاها: ارزش کالاها چگونه تعیین می شود؟ و عوامل مؤثر در آن چیست؟ و چگونه نسبت بین برخی قیمتها با برخی دیگر شناخته می شود؟ اگر فرض کنیم که نجاری یک در تخته ای ساخت، و قیمت آن در بازار یک دینار بود، در تولید این یک دینار چهار عامل مشترک هستند: \_ 1 \_ ماده اولیه در.. یعنی تخته، و دلیل آن اختلافی است که در قیمت درهای مختلف (از تخته، آهن یا آلومینیوم و غیره) وجود دارد، حتی اگر کاری که کارگر برای آن درها انجام داده یک اندازه باشد، مثل اینکه ساختن یک در \_ از هر ماده ای که باشد \_ هشت ساعت وقت صرف کند. 2 \_ کاری که بدن یک انسان برای ساختن آن در انجام داده، به دلیل اینکه اگر کار نبود و دری ساخته نمی شد جز به مقدار ماده تخته یا آهن ارزشی در نظر گرفته نمی شد. 3 \_ کاری که فکر انسان برای ساختن آن در انجام داده.. و دلیل آن اختلاف قیمت هایی است که برای درهای متنوع تعیین می شود که چگونه کارهای فکری روی آن پیاده شده، مثلا یک در زیبا بیش از یک در معمولی ارزش دارد، این ارزش اضافی برای ماده تخته نیست چون هر دو یک اندازه تخته بکار برده اند، و همچنین برای کار بدنی انجام شده روی آن نیست، چون فرض بر این است که هر کدام هشت ساعت کار بدنی از وقت کارگر را صرف کرده، بلکه ارزش اضافی برای کار بدنی ای می باشد که روی در زیبا \_ بوسیله فکر \_ انجام شده، و چه بسا کار بدنی انجام شده روی در زیبا از کار انجام شده روی در معمولی کمتر هم باشد. 4 \_ چهارمین عامل مشترک در تولید ثروت اجرت ابزار کار است، مانند اره، چکش و غیره.. هر کدام اجرتی دارد، و این اجرت بالاخره به (کار و فکر و ماده) باز می گردد چون مثلا اره از کار و ماده و فکر بوجود آمده است. بنا بر این.. اساس در تعیین قیمت.. (کار بدنی، کار فکری و ماده) می باشد، بله گاهی فکر و عمل بدنی به طور مباشر است.. مثل فکر و کاری که برای ساختن در بکار رفته، و گاهی هم به طور واسطه ای و غیر مباشر.. مثل فکر و کاری که برای ساختن اره بکار رفته، چون جزئی از قیمت در، مربوط می شود به اجرت اره ای که برای آن هم فکر و کار صرف شده، و اجرتی پیدا کرده، زیرا اره (ماده ای است که هم از نظر فروش و هم از نظر اجاره ارزش دارد، و برای آن بخشی از نیروی فکر و کار مصرف شده) به این علت اجرت اره همچنین با (ماده، فکر و کار) مقابله می کند. پس هر کدام از امور سه گانه (فکر، کار و ماده)

اگر باهم متحد شوند قیمت را افزایش می دهند، و در نتیجه.. تعیین قیمت به ازاء کار بدنی تنها نخواهد بود. و این درست نیست که گفته شود: تنها کار... قیمت تخته را افزایش داده، و از ذکر عامل دیگر خودداری شود، بلکه باید گفت (کار قیمت تخته را افزایش داد) و (تخته هم برای کار عضله های بدن و بازوان قیمت نهاد) و انسان هم که بدون فکر.. عضله های بدن را بکار نمی اندازد، و بکار انداختن عضله ها و نیروی بدنی بدون وجود ماده ای (در امور تولیدی)، که ارزش ندارد یا ارزشش بسیار اندک می باشد. و اینکه گفتیم در (امور تولیدی).. زیرا مثلا حرکت عضله های مری (کارانه) نیز قیمت دارد، ولی صحبت ما پیرامون (کار بدنی تولیدی است). حال اگر نجار دری را به یک دینار فروخت، این سؤال پیش می آید که چه مقدار از این یک دینار برای (تخته) و چه مقدار برای (کار بدنی) و بالاخره چقدر برای (فکر و اندیشه) است؟. پاسخ: (تخته) قیمت بخصوصی در بازار دارد که گاهی از ارزش کار بیشتر و گاهی کمتر و گاهی هم با آن مساوی می شود، و همان طور (کار) و (فکر) هر کدام قیمت مخصوصی دارد، و هنگام تفکیک قیمتها از هم.. نسبت میان آنها ظاهر می شود، مثلا اگر یک کتاب اقتصادی (سه دینار) ارزش داشت، اگر قیمت کاغذ آن (یک دینار) و قیمت چاپ و صحافی آن (نیم دینار) باشد، نتیجه این می شود که ارزش علمی آن یک دینار و نیم می باشد. مثلا اگر تخته (ربع دینار) و کار بدنی ای که روی آن انجام شده (یک سوم دینار) باشد، بقیه آن که (پنج دوازدهم) است ارزش کار فکری انجام شده روی در را تشکیل می دهد و به همین ترتیب.. اگر جنس تخته از جنس خوب باشد، قیمت آن به نیم دینار افزایش می یابد، و نتیجتا قیمت در یک دینار و ربع می شود، و یا اگر کار بدنی انجام شده روی آن بیشتر باشد، قیمت در به اندازه قیمت کار بدنی افزایش می یابد و به همین ترتیب. اما اینکه چه قیمتی در تعیین (ماده)، (کار) و (فکر) مقیاس قرار می گیرد؟ این مسئله راجع به عرف می باشد، و اگر عرف هم در آن اختلاف پیدا کرد قیمت متوسط عرفی را مقیاس قرار می دهند. مثلا اگر برخی (قیمت تخته) را ربع دینار، و بعضی قیمت آن را (نیم دینار) و بعضی دیگر (یک سوم دینار) تعیین کرد، هر سه را جمع بسته و یک سوم مجموع را به عنوان قیمت عادلانه قرار می دهیم که برابر است با چهار و یک سوم سیزدهم (نتیجه در حدود (7) درهم بدست می آید.. چون یک دینار برابر است با (20) درهم، و برحسب فرضیه ما ربع دینار برابر با (5) درهم و نیم دینار (10) درهم و یک سوم دینار برابر با حدود (7) درهم می باشد، اگر مجموع اینها که (22) است بخش بر سه شود (7) و یک سوم درهم به دست خواهد آمد که همان قیمت عادلانه است. (مترجم)) و به همین ترتیب. و اما پاسخ سؤالهائی که اول این فصل مطرح شد: \_ این است که در همه آنها معیار و میزان همان نظر عرف بوده.. که نزد عرف برای تحدید و تعیین قیمت و عوامل مؤثر در آن، و نسبت میان ارزشهای اجزاء چهارگانه \_ فکر، کار، ماده و شرایط آنها \_ موازین ویژه ایست.. زیرا هر چیزی که کمتر در دسترس باشد، نیاز به آن بیشتر و در نتیجه ارزش آن هم افزون تر می شود، پس قیمت تابع نیازمندی است، که آنهم دو شعبه دارد (اول) نیازمندی برای سد حاجتهای ضروری و (دوم) نیازمندی برای پیشرفت در زمینه های رشد و کمال. در اینجا مقصودمان از (نیازمندی) اعم از (نیازمندی و سودجوئی) است. و مقصود از نیازمندی و سودجوئی آن چیزی نیست که انسان در خدمتش درآید، چنانکه هر دو بخش امپریالیسم (سرمایه دار و مارکسیسم) قائل به آنند، بلکه غرض ما آن است که انسان در راه خدا به خدمت آن در آید، و حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود: زهد آن است که چیزی مالک تو نشود، نه اینکه مالک چیزی نشوی. وانگهی.. کار فرد فرد جامعه، میزان قیمت نیست، بلکه میزان.. کار متوسط می باشد، اما نسبت به (فکر) و (ماده) و (شرایط آنها) به خلاف کار بدنی افراد.. هر فکری ارزشی ذاتی خود را دارد، و خود میزان است، و همچنین هر ماده و هر شرطی. 1 \_ مثلا اگر نجاری یک در را به مدت سه ساعت و دیگری در دومی را به مدت چهار ساعت و سومی در سوم را به مدت دو ساعت ساخت، و همه درها مانند هم بودند.. چه از نظر (ماده) و چه از حیث (زیبائی).. که هنرمندی فکری است اینجا عرف وقت متوسطی که ساختن این در صرف کرده به حساب می آورد، و به اعتبار (تعیین قیمت برای هر ساعت) بر میزان همان وقت متوسط قیمت را تعیین می کند، و میزان متوسط در مثال ما (سه ساعت) و برای هر ساعتی مثلا (ربع دینار) قرار می دهد، بنا براین عرف (قیمت ساخت یک در) را سه چهارم دینار نرخ می گذارد، و به این وسیله مقرر می شود که: چنین کالای ساخته شده

ای سه چهارم دینار ارزش دارد، خواه در عرض سه ساعت یا چهار ساعت و یا دو ساعت ساخته شده باشد. 2\_ اما ماده.. عرف ملاحظه می کند که فلان ماده گرانتی از آن ماده دیگر، و ماده دوم ارزانتر است، اما به مقدار کاری که برای قطع آن از جنگل، یا استخراج آن از زمین رویش انجام شده ملاحظه نمی کند، چنانکه قیمت متوسط را هم در نظر نمی گیرد... مثلا اگر تخته ای یک دینار و تخته دیگری دو دینار و قطعه تخته سومی سه دینار ارزش داشت، عرف نمی گوید که ارزش تخته (دو دینار) یعنی متوسط بین ارزشهای سه گانه است. 3\_ فکر هم به این نحو است، عرف میزان متوسطی در قیمت گذاری آن ندارد، مثلا اگر فکری که یک در زیبایی را می سازد معادل (یک دینار) و فکری که در زیبایی را می سازد (دو دینار) و فکری که یک در معمولی را می سازد (نیم دینار) باشد، عرف برای هر فکری قیمت ویژه اش را تعیین می کند، و نمی گوید که برای فکر قیمت متوسطی است که مثلا در مثال ما یک سوم سه دینار و نیم شود. 4\_ و همچنین شرایط.. به این نحو که هر شرطی ارزش ویژه اش را دارد. بنا بر آنچه ذکر کردیم.. اختلاف میان ارزش کار استاد و شاگردش را می یابیم، چون فکر شان باهم اختلاف داشته، به طوری که اثر فکر هر کدام روی شیء ساخته شده ظاهر می شود. نه اینکه فکر استاد نتیجه کار زیادتری بوده، که بیش از آن استحقاق اجرتی نداشته، بلکه اختلاف.. برای این است که فکر ارزش دارد، خواه استاد پیش از آن اجرتی گرفته باشد یا خیر. مثلا.. شاگرد نجاری روزانه دستمزد عادلانه خویش را دریافت می کرد، تا اینکه نجاری زبردست شد، حال اگر دستمزد بیشتری عایدش می شود، چنین نیست که قسمتی از آن بجای دستمزدی است که قبلا دریافت نکرده، زیرا سابقا تنها بدنش کار می کرد، و لذا دستمزد ناچیزی بدست می آورد، ولی اکنون چون هم فکر و هم بدنش بکار مشغول است، دستمزدش افزایش یافته. و فکری که \_ مثلا \_ وارد محیط صنعتی می شود ممکن است پیشرفت آن به علت زیادی کار باشد، چنانکه امکان هم دارد به واسطه باهوشی کارگر باشد.. دو شاگرد که بمدت یکماه نزد نجاری کار کردند، به طوری که هردوی آنها نجار شدند، اما یکی شان با نیروی فکری یک در زیبایی را می سازد، در این صورت شکی نیست که از همکاری که یک در معمولی می سازد دستمزد بیشتری بدست خواهد آورد، و این برای کار بیشتر نیست، بلکه برای ذکاوت و تیزهوشی فطری اوست که سبب پیشرفت و موفقیتش در کار شده، و دستمزد او را به حد بیشتری رسانیده است. پس اضافه دستمزد ممکن است مربوط به ساعت اضافه کار باشد، و ممکن است مربوط به فکر بهتر و تیزهوشی بیشتر بشود.

### بهره افزوده

شخص باهوشی پیوسته کار کرد تا استاد شد، و آنگاه یک کارخانه تأسیس نمود که \_ مثلا \_ در، آن تخته را بجای قطع با آره دستی بوسیله یک دستگاه برقی قطع می کرد. فرض می کنیم سه کارگر استخدام کرد و برای هر کدام یک دینار دستمزد قرار داد، و بعد به مبلغ ده دینار تخته خرید و آن تخته ها را بوسیله کارگران کارخانه نجاری کرد بطوری که کالای ساخته شده ای معادل بیست دینار تولید شد، و فرض می کنیم که این کالا به مقدار یک دینار از ارزش کارخانه، و نیم دینار نرخ برق، و روزانه نیم دینار هم اجاره محل نجاری، خرج برداشت. در نتیجه خرج مصرف شده بعنوان ارزش تخته و اجرت کار و برق و مغازه (12) دینار می شود. حال آیا می باید (8) دینار اضافه را میان خود و کارگران به طور مساوی تقسیم کند، که به هر کدام دو دینار برسد؟ و یا اگر طبق قرارداد.. به کارگران سه دینار پرداخت و خودش پنج دینار برداشت، این کار ستم به کارگران و استثمار دسترنج آنان خواهد بود؟ پاسخ: نه.. کارفرما ظلم نکرده، چون پنج دینار اجرت فکر و اندیشه گذشته او.. و اداره کنونی می باشد (و خود اداره کردن هم نوعی کار فکری است) و فرض هم بر این است که کارگران با اراده کامل سر کار آمده و به اختیار خودشان با کار فرما قرار داد همکاری بسته اند. بنا بر این.. گفته کمونیستها مبنی بر اینکه استاد هم باید به اندازه کارگران دستمزد بگیرد و اضافه پولها به کیسه دولت سرازیر شود، چون مالکیت از آن دولت بوده، و هرکس فقط به اندازه نیازش حق دارد، این گفته هیچ اساس و صحتی ندارد. و به همین ترتیب گفته هواداران نظام اقتصاد توزیعی هم مبنی بر اینکه باید تمام پول میان آنان توزیع و پخش، صحت نداشته و مردود می شود. و

گفته سرمایه داران مبنی بر اینکه سرمایه دار حق دارد به طور کلی هرچه سود اضافه بود بستاند، خواه کارگر را ظلم کند یا نه، این هم اساس و صحتی ندارد. و ظلم به کارگر دو صورت دارد \_ 1: اینکه سرمایه دار فرصت را از کارگر فوت نماید، تا اینکه کارگر ناچار شود نزدش به کار بپردازد، مثل اینکه سرمایه دار با استفاده از نیروی قانون، نگذارد کارگر مانند او سرمایه دار شود چون اگر قانون کوبنده نبود، هر سه کارگر می توانستند مثل استاد، کارخانه دار شده، و نیازی به شاگردی نزد سرمایه دار نداشته باشند و در نتیجه هر کدام روزانه دو دینار سود می بردند (و ما در فقه چنین اختیار کرده ایم که جدائی میان یک فرد آزاد و کارش، به طوری که مقداری ثروت از وی فوت شود، از ضرری است که باید جدا کننده آن را جبران نماید) و لذا در فقه گفتیم: قاعده (من أحيى أرضاً ميتة فهي له) (کسی که زمین مواتی را احیاء کند، مالک آن می شود) زمانی صحیح است که شخص احیاء کننده دیگران را از احیاء کردن منع نکند، مثلاً اگر سه نفر برای احیاء سه هکتار زمین همت گماشتند اما یکی از آنها دو نفر دیگر را یا با قوه قانون یا قوه شخصی منع کرد، و خودش تمام هکتارها را احیاء نمود، زمانی که مانع بر طرف شد، آن دو نفر می توانند به مساحت دو هکتار از آن زمین جدا کنند چون قاعده مزبور در چنین جائی حاکمیت نداشته، و شخص احیاءکننده، غاصب حق آن دو نفر دیگر محسوب می شود، و همان طوری که حق فعالیت دارد شأنیت نیز دارد، چنانکه ظاهر آیه مبارکه (خلق لكم ما فى الارض جميعاً) چنین اقتضا دارد و استدلال به آن در یک فصل سابق گذشت \_ 2 \_ اینکه سرمایه دار کارگر را مجبور به کار نزد خودش کند، در این صورت قراردادش با وی راجع به پرداخت روزانه یک دینار \_ طبق مثال گذشته \_ نوعی ظلم می باشد، و کارگر استحقاق دستمزد واقعی خویش را دارد، که غالباً بر مقدار مقرر از سوی سرمایه دار افزایش دارد. بنا بر این.. گفته کمونیست از اصل باطل می شود. و گفته سرمایه دار، و توزیعی، گاهی باطل و گاهی هم صحیح خواهد بود. و صحیح این است: 1 \_ اضافه برای کارخانه دار باشد (اگر فرصت برای همه یکسان و کارگر با اختیار کامل نزد استاد به کار پرداخته بود). 2 \_ اگر فرصتها یکسان نبود.. یا استاد کارگران و کارخانه دار منصفانه رفتار شود، چون ناچارى (همان طوری که در فوت فرصتها گذشت) و اجبار نمی توانند حق واقعی کارگر را ساقط کنند، که حق واقعی غالباً بیش از مقدار معین از سوی استاد می باشد. و با آنچه بیان نمودیم بطلان گفته کمونیستها آشکار می گردد.. آنان معتقدند که: 1 \_ کارخانه دار حق دارد (مقدار قیمت مواد اولیه) و (مقدار اجرت کارخانه و توابع آن مانند برق، اجاره محل و غیره) را بستاند. 2 \_ بقیه سود را باید میان خود و کارگانش توزیع کند (چون حقی است همگانی)، و اگر مقدار تعیین شده را به کارگران پرداخت و اضافه را برای خود گرفت، در واقع حق آنان را به سرقت برده. 3 \_ و چون سرمایه دار چنین کاری نمی کند، بر کارگران است که سلطه او را درهم شکسته، و دولتی را به نمایندگی از سوی خودشان تعیین نمایند، تا ثروت را از سرمایه داران گرفته، و وسایل تولید را برای آنان تهیه و سود را به طور مساوی میان همه تقسیم کند که در آن حال طبقه سرمایه دار و کارگر وجود نخواهد داشت، بلکه همه کارگر خواهند بود.. و دولت، که دولتی است کارگری از منافع و مصالح آنان پاسداری می نماید. 4 \_ و چون (اگر حکومت دموکراسی باشد) سرمایه داران به حکومت باز گشته و سیستم سرمایه داری را از نو پیاده می کنند، (دیکتاتوری طبقه کارگر \_ پرولیتاریا \_ ) لازم می شود، بنا بر این در رژیم کمونیستی.. دموکراسی به هیچ نحوی وجود ندارد. 5 \_ و اگر کارگر ثروتمند شوند، امکان دارد سرمایه داری جدیدی پایه گذاری کنند، پس باید ریشه های مالکیت فردی قلع و قمع شود (و نه ملکی باشد، نه مالکی) بلکه کارگران کار کنند و از محصول کارشان به مقدار نیاز بهرمنند شوند، و مابقی از آن دولت باشد تا در مصالح و منافع توده مردم مصرف شود. اکنون در صدد بیان نظریه کمونیسم و یا اثبات بطلان و سستی آن نیستیم، بلکه به هردو مطلب اشاره کردیم تا بطلان نظریه اقتصادی آنان را بیان نمائیم بنا براین: \_ (اولاً) کارخانه داری که در مثال ذکر کردیم حق دارد که اضافه سود را دریافت کرده و مالک آن شود. ثانیاً) برفرض اینکه حقی هم نداشته باشد، راه حل این نیست که کمونیستها قرار داده، و به مشکلاتی بدتر از مشکلات سرمایه داری دچار شده اند (چون میان سرمایه داری دولت و دیکتاتوری آن اتحاد برقرار کرده اند) و این مانند فرار از دود به سوی آتش است.. لذا مشاهده می کنیم که کارگران و کشاورزان در شوروی، چین و سایر کشورهای کمونیستی حالت بدتری از

کارگران و کشاورزان کشورهای سرمایه داری دارند، گو اینکه کارگران کشورهای سرمایه داری هم آن چنان که باید به حقوق خود دست نیافته، و سرمایه حتی الامکان بر آنان فشار وارد می سازد و حقوق آنان را پایمال می کند. و چون هرکدام از سرمایه دار و کمونیست دسترنج کارگر و کشاورز را به یغما می برد، و کسی که نزدشان کار می کند، گرچه پزشکی باشد که به مقدار حق خویش می خورد و یا مهندسی باشد که به اندازه حقتش تقاضا می کند، آن هم شریک دزد است، و چه تفاوتی است میان اینکه پزشک به خانه (فلان دزد) برود و مقابل نسخه دوا پولی که می داند مال دزدی است از وی بستاند، و یا اینکه پزشک برای سرمایه دار و کمونیست شود؟ که آن دو نیز اموال مردم را می دزدند، بله.. تنها تفاوت این است که قانون به آن دو سیستم اجازه دزدی داده، ولی سرقت فردی را جایز نمی شمارد، و این تفاوت هم.. که موجب حلالی دستمزد نمی شود. و امام رضا(ع) (هنگامی که مأمون می خواست دست دزدی را قطع کند، و دزد خود مأمون را متهم به دزدی نمود) به همین موضوع اشاره نموده و فرمود: دزد راست می گوید، چون آن دزد از یک فرد دزدیده، ولی مأمون کل جامعه را تحت پوشش قانونی می دزدید.

### عرضه و تقاضا

اگر در بازار هزار قرص نان و هزار انسان گرسنه وجود داشت عرضه به قدر تقاضا می باشد، و در این صورت هرچیز.. قیمت معمولیش را خواهد داشت. ولی اگر عرضه نان کم شد و تقاضا کنندگان زیاد.. مثلا اگر هزار قرص، نان و دوهزار تقاضاکننده بودند، در این صورت تقاضا بیش از عرضه خواهد بود، و قیمتها افزایش می یابد، و اگر بعکس.. تقاضا کم شد و عرضه زیاد، مثل اینکه هزار تقاضا کننده و دو هزار قرص نان باشد، اینجا عرضه بیش از تقاضا شده و قیمتها کاهش خواهد یافت. بنا براین با اختلاف عرضه و تقاضا امور اقتصادی هم در نوسان قرار می گیرد، مثلا (عرضه کم و تقاضا زیاد شد) مردم به محصولات و کالاهای تولید شده رو می کنند، و چون تولید زیاد شد، تقاضا کم می شود، و به علت عرضه زیاد قیمتها کاهش می یابد. ولی اگر (تقاضا کم و عرضه زیاد شد) مردم دست به تولید کمتری می زنند، و چون تولید کم شد، تقاضا زیاد.. و به علت کمی عرضه نرخها افزایش می یابد. گاهی سرمایه داری منحرف، خواه به صورت سرمایه داری مطلق و یا به صورت کمونیسم برای کسب بهره بیشتر دست به کارهایی می زند از قبیل: الف (سرمایه داران تواناییهایشان را برای خرد مواد اولیه به نرخ کمی کمتر از نرخ واقعی متحد می نمایند، و چون صاحبان مواد اولیه غالبا ناچار به فروش سریع می شوند زیرا نه مصرف زندگی نه انبار و نه توانائی بر نگهداری مواد را دارند، مجبور به فروش کمتر از قیمت واقعی می شوند، و بدین سان سرمایه داران از تفاوت میان ارزشی واقعی و ارزش کاهش یافته ای که با اتحاد در خریدن بیش از قیمت قراردادشان بوجود آورد اند سود خواهند برد. ب) سرمایه داران برای فروش کالاهای ساخته شده و غیره به نرخ بیش از نرخ واقعی متحد می شوند، مثلا اگر قیمت هر بیست کیلو گندم یک دینار باشد، مالکین گندم متحد می شوند که هر پانزده کیلو را به یک دینار بفروشند، و چون مردم ناچار به خرید و مصرف گندم اند، مجبور خواهند شد که با قیمت گرانتر آن را تهیه نمایند. ج) سرمایه داران برای استخدام کارگران با دستمزدی کمتر از دستمزد عادلانه متحد می شوند و چون کارگر پناهی برای احقاق حقش نمی یابد، ناچار می شود که بپذیرد چون بدون دستمزد ادامه زندگی برایش مشکل می باشد. د) سرمایه داران کارگران خود را بر بیمه جان خودشان مجبور می کنند، تا سلامتی کارگران همیشه تضمین شود، و گاهی اوقات خود سرمایه دار کارگرانش را با قیمتی بیشتر تأمین می کند، در حالیکه شرکتهای بیمه با قیمتی کمتر آنان را بیمه می کند. (توضیح آنکه \_ مثلا \_ سرمایه دار ماهیانه (100) تومان بعنوان بیمه از دستمزد کارگر می کاهد، و از طرفی با یک شرکت بیمه قرارداد می بندد و طبق آن کارگرش را ماهیانه (80) تومان بیمه می کند، در این صورت.. سرمایه دار ماهیانه (20) تومان از تفاوت این دو معامله بهره خواهد برد. (مترجم)) و تمام این روشها خلاف شرع اسلام است، زیرا قبلا گفتیم: کسی حق ندارد یکسانی فرصتها را بهم زند، چنانکه کسی هم حق ندارد بازارها را مورد بازیها و فریبهای اقتصادی قرار دهد.. و آشکار است که دو روش اول.. بازیچه قرار دادن بازار، و دو روش اخیر.. از میان برداشتن فرصتهای یکسان را به

دنبال دارد، و قاعده (الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم) (مردم بر مال و جان خویش تسلط و اختیار دارند) اگر موجب ضرر به دیگران شد، کلیت نخواهد داشت، چون دلیل قاعده (لاضرر...) بر دلایل اولیه حکومت دارد. و احتمال اینکه این روشها به دیگران زیان نمی رساند، مردود است.. چون موضوع (ضرر) راجع به عرف بوده، و عرف تشخیص می دهد که روشهای مزبور اضرار است. پس بر دولت لازم است که از تمام آنها جلوگیری عمل آورد، و دلیل بر آن هم در فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) گذشت. بله اگر دولت بوسیله رقابت آزاد می توانست محدودیتها را رفع کند، باید به آن جامه عمل بپوشاند، تا سرمایه داران گردن نهاده.. به راه راست باز گردند، و از بازیچه قرار دادن بازار و پدید آوردن جواضطرار و ناچاری بپرهیزند.

## استعمار

استعمار چند نوع است: اول) استعمار نظامی.. به این نحو که یک دولت نیرومند با قوای نظامی بر یک کشور ناتوان چیره شده، و فرمانداری بر آن تعیین کند، و برنامه هائی قرار دهد، و بالاخره.. منافع و منابع آن را به یغما ببرد. دوم) استعمار سیاسی.. به این نحو که دولت قوی کوشش کند تا زمام کشور ضعیف را به دست بگیرد: \_ الف) به صورت انتخابات: مثل اینکه دولت قوی زمامداران کشور ضعیف را مخفیانه فریب داده و آنان را وابسته به خود کند، و چون توده های کشور ضعیف از خود فروشی آگاه نیستند، اعضاء پارلمان، رئیس جمهور و غیره را انتخاب می کنند، حال آنکه افراد منتخب.. در حقیقت مزدوران دولت نیرومند بوده، و برای مصلحت آن کار می کنند (که خود به خود ضرر این خودفروشی به کشور خودشان باز می گردد). ب) با دیکتاتوری: به این نحو دولت قوی و نیرومند یک کودتای نظامی در کشور ضعیف انجام دهد، و یک یا چند مزدورش را بر سرکار آورد، تا آن مزدور خود فروخته کشورش را به سوی آنچه دولت نیرومند می خواهد سوق دهد. سوم) استعمار فرهنگی.. به این طریق که دولت قوی با وسایل مختلف فرهنگ خویش را در میان مردم یک کشور ناتوان گسترش دهد، مانند پخش تبلیغات یا افراد وابسته به نقاط مختلف کشور ضعیف، و یا تربیت افراد کشور ضعیف به منظور پخش فرهنگ در مدارس و مؤسسات خویش، چه اینکه وابستگی فرهنگی کشوری به کشور دیگر، برای کشور (مادر) افتخار می آفریند، گرچه کشور مادر از آن بهره مادی هم نبرد، البته استعمار فرهنگی همیشه با بهره مادی ملازم دارد. چهارم) استعمار اقتصادی.. که دولت قوی به منظور بهره برداری و استفاده بر بازارهای یک کشور ضعیف و منابع آن مسلط شود. مثلاً.. دولت استعمارگر (مواد اولیه) را از کشورهای ضعیف به قیمت ناچیزی می خرد، و سپس کالاهای ساخته شده از همان مواد را به قیمتی گرانتر به کشورهای ضعیف صادر می کند، و به این وسیله دولت نیرومند سه نوع بهره می برد: \_ 1 \_ بهره خرید مواد به قیمت کمتر. 2 - بهره تشکیل بازار مصرفی برای کالاهایش، زیرا ایجاد بازار کارگرنش را مشغول و کارخانه هایش را به کار و می دارد. 3 \_ بهره حاصله از فروش صنایع به قیمتی بیشتر. مثلاً یک کشور قوی چرم را به ارزش یک دینار از کشور ضعیف خریداری می کند (حال آنکه قیمت چرم یک دینار و نیم است) سپس از آن چرم یک کیف می سازد و آن را به کشور ضعیف به ارزش سه دینار می فروشد (در حالیکه قیمت آن کیف بیش از دو دینار و نیم نیست) در این صورت آن کشور قوی اضافه بر اینکه کارگران و کارخانه هایش را به کار انداخته (که این خودش نوعی سود است) نیم دینار هنگام خرید و نیم دینار هم هنگام فروش بدست آورده (و این دزدی و چپاولگری صریح است.. و گاهی) چپاولگری و فریبکاری) به مقادیر بسیار زیادی می شود، به طوری که در برخی گزارشها که هم اکنون در دسترس اینجانب است به (چهل برابر) رسیده است. و دولت استعمارگر گاهی منابع طبیعی دولت ضعیف را سرقت می کند.. مانند معادن، ماهیها، درختهای جنگلی و غیره.. و گاهی هم محصولات که کارگران و کشاورزان بر آن زحمت کشیده اند، مانند خرید پنبه یا روغن آن به قیمتی ناچیز.. و گاهی جواهرات و اشیاء باستانی.. و بالاخره گاهی هم دانشمندان و مغزهای متفکر را به سرقت می برد یا با زور (چنانکه آمریکا، روسیه و غیره دانشمندان آلمان را پس از جنگ جهانی دوم ربودند) و یا بوسیله فریبکاری و اغراء (چنانکه آمریکا و برخی کشورهای صنعتی \_ در حال حاضر \_ مغزهای جهان سوم را به انواع مختلف فریب

و اغراء به سرقت می برند). و این مسلم است که مغزها نوعی ثروت بوده، که با ربودن آنها استعمار دو کار انجام می دهد: \_ (یک) پائین آوردن سطح کشورهای ضعیف و (دو) بالا بردن سطح کشور خود. فرض می کنیم که (هر دانشمندی روزانه معادل (25) دینار کار می کند) در این حال.. اگر سرقت بزرگ باشد (چنانچه در گزارشی خواندم که زمانی کشورهای صنعتی چهل هزار دانشمند از کشورهای جهان سوم به سرقت برده اند) لاجرم خسارتهای آن نسبت به کشورهای ضعیف، و بهره هایش برای کشورهای قوی بسیار خواهد بود، و در مثال ما خسارت کشورهای ضعیف ظرف پنج سال معادل یک میلیارد و هشتصد میلیون دینار خواهد بود، و همین مقدار به سود کشورهای قوی منظور می شود. این تنها یک برآورد از نظر مادی است، و الا دانشمندی می تواند شاگرد تربیت کند، و سطح کشور را از نظر فرهنگی، صنعتی، برنامه ریزی، اخلاقی و غیره بالا ببرد. و اگر امثال این برآوردها را ملاحظه کنیم، معلوم می شود که چگونه آمریکا به کره ماه رسید، در حالیکه جمعیتش از یک چهارم مسلمانان (که بنا بر برخی آمارها.. بیش از یک میلیارد انسان اند) کمتر است، ولی مسلمانان به طور کلی در بدترین شرایط عقب افتادگی به سر می برند. وانگهی جلوگیری از فرار مغزهای متفکر از کشورهای اسلامی و سایر کشورهای جهان سوم با سخنرانیها، موعظه ها تشویق و تهدید نمی باشد، بلکه علاج این مشکل مهیا نمودن زمینه های مناسب برای آنان است.. مانند (پول بحد کافی)، (احترام مناسب) و (ایجاد کار مناسب) و در نتیجه باید جوی بوجود آید مانند جو موجود در کشورهای که مغزهای متفکر را به سوی خود جلب می کنند، و این گرچه مشکل است ولی امکان دارد، به ویژه اگر در چهار چوبه اسلام باشد، زیرا در آن اجتماع قوی تر، اعتماد متقابل و احترام کامل اضافه بر ایمان که مشوق داخلی انسان است وجود دارد. و از بدترین فشارها بر مغزهای متفکر \_ که موجب فرار آنها می شود \_ : سوسیالیسم، ملی کردن، آنچه موسوم است به اصلاحات کشاورزی و دیکتاتوری می باشد زیرا: 1 \_ معنی سوسیالیسم از جهتی فقر و تنگدستی توده مردم، و از جهت دیگر عدم هماهنگی تخصصها با دولت می باشد، چون سوسیالیسم تسلط دولت بر منابع ثروت عمومی را واجب می کند، و در نتیجه ثروت به دست مدیران با کفایت نخواهد رسید، باین ترتیب ثروت فاسد، و به دست عموم مردم نمی رسد، و همین عموم مردم با استخدام شدن در شرکتها، امور رهنی، بازرگانیها و غیره برای مغزهای متفکر منبع ثروت و درآمد می باشند.. و از سوی دیگر دولت با پرداخت حقوق به کارمندان و مقید ساختن آنان به کارهای تشریفاتی و اداری، نه دستمزد کافی به آنان می دهد، و نه احترام مناسب با آزادیشان را تأمین می کند، و این از مهمترین اسباب فرار مغزهای متفکر است. 2 \_ و ملی کردن این است که: اگر علم پزشکی، مهندسی، حقوق و غیره ملی شد، پزشک، مهندس، حقوقدان و غیره کارمندی بیش نخواهند بود.. و سابقا گذشت که یک شخص متفکر و اندیشمند آماده نیست کارمندی محدود شود، علاوه بر آن ملی کردنی که شامل شرکتها و غیره می شود، از تجمع ثروت نزد توده مردم، که همانها منبع درآمد مغزهای متفکرند، جلوگیری می نماید. 3 \_ و اصلاح کشاورزی \_ قانون اصلاحات ارضی \_ در حقیقت جز فساد و تباهی کشاورزی را به دنبال ندارد، حتی در کشور (روسیه) مادر اصلاحات کشاورزی چنین است، و کشاورزی روسیه منجر به نابودی شده، به طوری که امروزه پس از گذشت بیش از 60 سال از انقلاب بلشویکی.. این کشور (که به اصطلاح یک کشور زراعتی است) نیاز به استیراد گندم از آمریکا دارد، و اگر آمریکا از صدور گندم به شوروی ممانعت کند، مردم این کشور گرسنه و نیازمند به یک قرص نان می شوند.. و اگر کشاورزی فاسد شود، اموال عمومی مردم هم فاسد خواهد شد، و بدین وسیله قاعده مالی و منبع درآمد ثروت مغزهای متفکر منهدم و نابود شده و موجب فرار آنان می شود. 4 \_ هر متفکری آرائی دارد.. و می خواهد که در اظهار نظر آزاد باشد، حال آنکه رژیم دیکتاتوری با آزادی آراء مخالف و با آن مبارزه می کند.. در نتیجه جوی از اختناق و ترس به وجود می آید، و در یک چنین جوی متفکر حتی یک ساعت هم نمی ماند. اضافه بر اینها. عوامل چهارگانه فوق موجب فراری دادن و خروج سرمایه می شود، چون \_ در مثالها آمده \_ (سرمایه ترسو است) و با خروج آن قاعده مالی متفکرین منهدم می شود، البته مقصودمان از سرمایه.. سرمایه حرام نیست (چنانکه ممکن است به اذهانتان تبادر کند)، بلکه حتی سرمایه حلال (همانطور که اسلام مقرر داشته) نیز ممکن است خارج شود. و یکی از علل گرایش مغزهای متفکر جهان سوم به سوی غرب این بود که غرب آنان را

(فریفته خویش) می ساخت و (با نیازمندی جهان سوم به مزدوران غربی با ملی کردن، سوسیالیسم، اصلاحات ارضی و دیکتاتوری) جهان سوم را به نابودی می کشانید و غربیها از این روش دو بهره برده اند: (اول) عقب افتادگی جهان سوم. (دوم) جهش و پیشرفت کشورهای خودشان، که همین روش تا کنون ادامه دارد. چه بسا سؤال شود: چرا مغزهای متفکر از اتحاد جماهیر شوروی فرار نمی کنند؟ پاسخ: اتحاد شوروی با یک پوشش آهنین مرزهایش را احاطه کرده، و اگر مرزها را حتی به مدت یک ماه باز کند، خواهیم دید بیش از یک چهارم جمعیت آن فرار می کنند.. چنانکه پنج میلیون نفر از مردم آلمان شرقی با وجود پوشش آهنین و با وجودی که نگهبانان مرزی به سوی هرکس که در حال فرار مشاهده شود آتش می گشودند از کشور خود فرار کردند. و باز امکان دارد این سؤال مطرح شود: آیا تمام آنهایی که سوسیالیسم، ملی کردن، اصلاحات ارضی و دیکتاتوری را در کشورهای جهان سوم پیاده می کنند، همه مزدورند؟ پاسخ: هرکس با کودتای نظامی سرکار آمد: بدون شک مزدور است، و دلیل برایین مدعا این است که پس از گذشت چند روزی نقاب را از چهره خویش کنار می زند و مطبوعات، رادیو تلویزیونها و کتابهای مربوط به کودتاهای کشورها هم دلالت بر همین مطلب دارد، و اگر کودتای پیش بینی نشده ای از سوی استعمار شرقی یا استعمار غربی هم فرض شود، خیلی نادر و کمیاب است، و به زودی مجبور می شود که به دامان شرق یا غرب افتد و به آنها پناه ببرد، و علت آن هم آشکار است، چون مردم کشورها با کودتاچیان همکاری نمی کنند \_ هرچند که با تبلیغات، خدعه، فریب و وحشت اندازی مسلح باشند، و هنگامی که کودتاچیان خودشان را جدای از مردم احساس کردند، ناچار به دوستی با غرب یا شرق به طوری سری یا علنی می شوند، و این اولین کیفری است که کودتاچیان از ملل خود دریافت می کنند و دومین کیفر تنفر مردم است از آنان.. که این تنفر شدیدتر می شود تا روزی که آنان را با زور به سقوط بکشانند. و اما کسی که بدون کودتای نظامی سرکار آید و بخواهد عوامل چهارگانه (سوسیالیسم، ملی کردن اصلاحات ارضی و دیکتاتوری) را به مورد اجراء گذارد، یا جاهل مزدور است و یا تربیت شرقی شده، و مغزش را از اندیشه آزاد و نتیجه گیری درست و سالم شستشو داده اند. و بهترین دلیل بر آن.. ملاحظه احوال کسانی است که عوامل چهارگانه را در جهان سوم پیاده کرده اند (که ما در این کتاب در صدد ذکر نام آنان و مدارک صریح مزدوری و وابستگی فکری و فرهنگیشان به شرق نیستیم). یک مسئله دیگر باقی می ماند: \_ اینکه از طلوعه های استعمار.. استعمار تبلیغی است، که دو صورت دارد: \_ الف) تبلیغ دینی و مذهبی، چنانکه آن را در روش غرب مشاهده می کنیم، مثلاً یک مرکز دینی در یکی از کشورهای غربی هیئتی مذهبی با پول، فرهنگ و اخلاق به کشورهای جهان سوم اعزام می دارد، افراد آن هیئت با تأسیس بیمارستان، مدرسه، کلیسا، صندوقهای کمک به فقرا و مستمندان خدمات پزشکی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی انجام می دهند، ولی در حقیقت همانها طلوعه های استعمار می باشد. و این نوع خدمتهای مقدمه ورود استعمارگر است.. تا گامش را در کشورها فراتر نهند، و در دستگاههای مختلف مزدورانش را پراکنده کند، و لاقط بدین وسیله آن کشورها را بازار مصرفی کالاهایش، و محل تأمین مواد اولیه مورد نیازش قرار دهد، و ما در استعمار اقتصادی به آن اشاره کردیم، و کتاب (التبشیر والاستعمار) و کتابهای دیگر هم بر آن شهادت می دهند، اضافه بر آنچه خود ما در حال حاضر آن را لمس و مشاهده می نمائیم. ب) تبلیغ سیاسی، که هم شرق و هم غرب نسبت به جهان سوم معتاد بر آن شده اند. مثلاً شرق (حزب کمونیست) به عنوان (پیشبرد کشورها و رهائیشان از استعمار غربی و غیره) در کشورهایی که اجازه تشکیل احزاب می دهند به طور علنی و در کشورهایی که اجازه نمی دهند به طور سری و مخفیانه اقدام به تأسیس یک حزب و به ویژه حزب کمونیست می نماید، و کسانی که وابسته به آن حزب می شوند همان (طلوعه های تبلیغی استعمار شرقی) می باشند، و سفارت هم با پول، نقشه، توجیه و دفاع \_ بطور علنی یا سری \_ به آنان کمک می کند، و همین امر موجب دوستی با شرق و یا هسته مرکزی انقلاب می شود، و هردو صورت به مصلحت استعمار شرقی تمام می شود نه به مصلحت کشورها.. و به همین ترتیب غرب: احزابی سیاسی \_ به همان روش شرق \_ بوجود می آورد، که منتهی به دوستی با غرب یا کودتای نظامی می شود که در نتیجه یک مزدور غربی سرکار می آید. و باید بدانیم که رهائی از انواع استعمار که استعمار اقتصادی یکی از آنهاست.. با قطع ریشه های استعمار از

کشورها امکان ندارد، آنها تنها با یک سری اصلاحات سطحی، مثل ساختن یک مدرسه یا بیمارستان، یا صدور یک مجله و یا تکثیر منابر و مجالس وعظ و ارشاد و غیره امکان پذیر نیست، البته تمام اینها درست و واجب است ولی باید همه در مسیر و راه ریشه کن ساختن استعمار \_ به تمامی انواعش \_ قرار گیرد، چون مثال این اصلاحات مثال اسلحه است که اگر در برابر دشمنان و متجاوزان قرار گیرد.. مفید، اما اگر به سوی بیگناهان و ضعفا نشانه رود، همان اسلحه زیان بخش و عنصری نامطلوب به شمار می آید. پس لازم است که تمام نیروهای مردم برای ریشه کن ساختن استعمار بسیج شود، حتی \_ مثلاً \_ نانوا باید طوری تربیت شود و به او آگاهی داده شود که اگر استعمار نبود، نان ارزانتر، و فروش روزانه اش بیشتر.. و در نتیجه سود بیشتری بدست می آورد. و قلع و قمع ریشه های استعمار جز با دو روش امکان ندارد: \_ اول) رساندن کشور به حد خودکفائی تا نه به استیراد و نه به صدور کالا به دولت‌های استعمارگر نیازی پیدا شود. (گرچه گفتا سخنی هر معنی در آن جمع کرد: \_ دوست دارم که نه من میمون ببینم و نه او مرا ببیند) (قالت الہرہ قولاً جمعت کل المعانی\*\*\*\*\*أشتہی ان لا اری القرد ولا القرد یرانی مثالیت به زبان عربی و در مورد کسانی گفته می شود که به دشمنشان نیاز ندارند) (مترجم)) اگرچه بی نیازی کامل از دولت‌های دیگر امکان پذیر نیست، ولی دوستی با کشورهای جهان سوم، و انحصار نیازمندی به دولت‌های بزرگ در امور ویژه ای امکان دارد، در این صورت دولت صاحب اختیار می شود که با هر دولتی که خواست معامله خرید و فروش انجام دهد چون انحصار کامل طلایع استعمار است، و این آزادی اختیار جز با تشکیل یک دولت ملی منتخب از سوی مردم طی انتخاباتی آزاد امکان پذیر نیست، زیرا نیازمندی زمینه حاصل خیزی برای پرورش نهال استعمار بوده، چنانکه رژیم دیکتاتوری بهترین روش استعماری می باشد. دوم) آگاهی روزافزون مردم از نظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و غیره، آن هم ممکن نیست مگر با گردآوری جوانان در سازمان‌هایی صحیح، پیش از آنکه وابسته به احزاب شرقی یا غربی شده، و از نظر فکری و عملی از سوی آنان ارشاد شوند، و سازماندهی را می توان به این نحو شروع کرد: تشکیل یک هسته مرکزی مرکب از پنج نفر، که یکی از آنها با انتخاب خودشان رئیس، دومی مسئول امور مالی، سومی مسئول امور تبلیغاتی و چهارمی مسئول امور تنظیمی باشد که او چهار نفر را تربیت داده و هرکدام از آن تربیت یافتگان، چهار نفر دیگر.. و به همین ترتیب پیش روند تا اینکه تمام جوانان را زیر پوشش قرار دهند، و بالاخره نفر پنجم \_ از افراد هسته مرکزی \_ هم مسئول امور اطلاعاتی می شود (تا برای شناسائی نقشه های استعمارگران، و چگونگی نفوذ آنان در کارگران، کشاورزان، ارتش، آموزشگاهها سیاستمداران و غیره، از احوال مردم آگاهی یابد). البته اکنون صحبت ما پیرامون سازماندهی و امور تنظیمی نیست تا در بیان آن تفصیل دهیم (چه آنکه این امور کتابهای ویژه ای دارد، و هرکه خواست می تواند به آنها مراجعه کند) بلکه صحبت در باره این است که اگر مردم خواستند از منابع ثروت و استقلال خویش در تمام شئون زندگی بهره مند شوند، ضمن قطع تمام انواع استعمار از کشورشان باید استعمار اقتصادی را ریشه کن بسازند. وانگهی دولت‌های استعمارگر به منظور ایجاد بازارهای مصرفی برای کالاهایشان در کشورهای ضعیف، با یکدیگر به رقابت و مبارزه می پردازند، و لذا رقابت آمریکا و شوروی و دولت‌های دیگر را در کشورهای خاورمیانه و آفریقا مشاهده می کنیم، و اگر آمریکا نیازمندیهای اسرائیل و شوروی نیازمندیهای مصر \_ در زمان ناصر \_ و یا کشورهای دیگر را از نظر تسلیحاتی تأمین می کردند، این برای دوستی آن دو دولت استعمارگر با اسرائیل یا مصر نبود، بلکه به منظور ایجاد بازار مصرفی، و قراردادن دولت استعمار شده بعنوان ژاندارم منطقه برای تأمین مصالح آنها بود، والا نه آمریکا اسرائیل را دوست دارد و نه اتحاد جماهیر شوروی مصر را. بنا بر این آشکار است هر روزی که روابط آمریکا و اسرائیل قطع شود، همان روز، روز سقوط اسرائیل خواهد بود، زیرا بقای یک جزیره کوچک اسرائیلی میان دریائی که از هزار میلیون مسلمان موج می زند، و همه در حال خشم و هیجان بسر می برند.. امکان ندارد و بدیهی است که آمریکا تا ابد قوی و نیرمند و دوست همیشگی اسرائیل باقی نخواهد ماند و صاحب نظران پیش بینی می کنند که اسرائیل حد اکثر بیش از بیست سال دیگر باقی نخواهد ماند. بنا بر این معلوم می شود که رقابت دولت‌های بزرگ در انجام خدماتی بوسیله.. فرستادن متخصصین، احداث راهها و همکاری اقتصادی علمی و تکنولوژی برای دولت‌های کوچک، برای رضای خدا نبوده بلکه

برای باز کردن دریچه استعمار و احداث بازارهای مصرفی می باشد، و لذا اصرار بر امضای پروتوکلهای دوستی مشترک و غیره دارند. و به همین انگیزه مشاهده می کنیم که پیمان محکمی میان دولت‌های بزرگ و حکومت‌های مرتجع کشورهای ضعیف مبنی بر درهم شکستن حرکات و جنبش‌های آزادی بخش وجود دارد، چون جنبش‌های آزادی بخش نقش استعماری دولت‌های بزرگ مانند (آمریکا و شوروی) را درک می کنند، و حکومت‌های دولت‌های ضعیف هنگامی که موقعیت شان را در خطر می بینند، برای درهم شکستن این جنبش‌ها با دولت‌های بزرگ هم پیمان می شوند، بنا بر این اگر اتحاد یک دولت در حال رشد را با حکومت ارتجاعی آمریکا، با اتحاد حکومت ارتجاعی را با شوروی مشاهده کردیم، تعجبی ندارد، و در حقیقت هم روسیه استعمارگر است و هم آمریکا، و هر دو دولت ناتوان و متحدشان نیز مزدور آنهاست، گرچه یکی با نام توخالی (پیشرفته) و دیگری با نام (مرتجع) موسوم و موصوف شود.

### شمه ای از زبانهای استعمار

بیان بخشی از زبانهای استعمار از نظر تان گذشت.. مانند: احتکار بازارهای کشورها.. احتکاری که انواع زیانها را به دنبال دارد، به این نحو که استعمارگر مواد اولیه را به قیمت ارزان خریداری کرده، و بعد آن را به صورت کالاهای ساخته شده با قیمت گرانتری می فروشد یا اینکه بازارها را تنها برای خودش احتکار می کند، و یا ذخیره های انسانی کشورها، مغزهای متفکر و علمی، کتابهای کمیاب و قدیمی جواهرات و غیره را میرباید، اضافه بر تمام اینها: \_ یک از آثار استعمار تشکیل اقلیتهای مذهبی، احزاب مزدور تحریک اقلیتهای موجود در کشورها و تأسیس حکومت‌های مزدور (مانند.. اسرائیل) می باشد، و لذا ملاحظه می کنیم که روسیه شوروی بهائیت را در ایران، و بریتانیا جنبش وهابیه و قادیانیها را بوجود آوردند و به همین ترتیب.. تمام جنبش‌های از این قبیل را مرتبط با استعمارگران می یابیم، مثلا (کسروی) در ایران یک عضو مخفی از حرکتی در لندن بود.. و اما تحریک اقلیتهای موجود در کشورها به واسطه استعمارگران خواه اقلیتهای مذهبی یا نژادی، آشکار است و نیازی به بیان ندارد. پس لازم است بر ملل آگاه که هم با اصول فساد و هم با فروع آن مبارزه کنند، زیرا اصول مانند سرطان، و فروع مانند دملهای بدن می باشد، و هر دو واجب العلاج هستند، گرچه علاج سرطان مهمتر است، و اگر امر بین یکی از این دو دایر شد، علاج مهمتر لازم است، و لذا دین اسلام دو برنامه مقرر داشته (دفاع و جهاد در راه خدا) و (برنامه امر به معروف و نهی از منکر) و می بینیم که (جنبش‌های آزادی بخش) در همان حالی که با استعمار مبارزه می کنند اگر انسان مفسدی را \_ ولو آلوده به فساد اخلاقی \_ یا دزدی را یافتند، فوراً دادگاه تشکیل داده، و ریشه مفسد و دزد را قطع می کنند چون هر دستی که از جانور (هشت پا) قطع شود، قوایش تضعیف و از گسترش آن جلوگیری به عمل می آید. (دو) همچنین از آثار استعمار: ایجاد تفرقه است.. و آنچه در عامل یکم از: تشکیل اقلیتهای، تأسیس حکومتها و تحریک گروهها گذشت.. جز ایجاد تفرقه هدفی به دنبال ندارد.. چون با بودن تفرقه مردم از مقاومت خسته و استعمار از پس پرده ظاهر شده تا زمام را بدست گیرد و اقتصاد را بریاید، و این روش استعمار از قدیمها بود، خداوند متعال می فرماید: (همانا فرعون در زمین طغیان کرد و اهل آن را گروه گروه ساخت) (ان فرعون علی فی الارض و جعل اهله شیعا) و در آیه دیگری می فرماید (بهم منازعه نکنید.. زیرا شکست خورده و هوای شما از بین می رود) ((ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم))، مقصود از شکست در میادین جنگ، و از بین رفتن هوا همان شهرت خوب می باشد، و شهرت مانند هواست، چون هوا برای دور و نزدیک.. در این نسل معاصر یا در نسلهای آینده یعنی (در بعد مکانی و بعد زمانی) بوی عطر را حمل می کند. (سه) از آثار استعمار از هم پاشیدن اخلاق، دین و معنویات است، چون امت با دین و اخلاق.. مقاومت، صبر و استقامت دارد، و این صفات مغایر با استعمار است، و استعمار انگلیسی، آمریکائی، روسی و غیره ناظر بودند که چگونه در واقعه تنباکو به دست میرزای شیرازی، واقعه آزادی عراق به رهبری شیخ محمد تقی شیرازی، واقعه قیام کاشانی، قیام سید مجاهد و بالاخره در آزادی افغانستان، علمای مذهبی مقاومت کردند تا آنکه استعمارگران را از سرزمینهای اسلامی زوده و اجازه استعمار نظامی، اقتصادی و هیچ نوعی از انواع استعمار را به آنان ندادند. و از همین نقطه نظر.. استعمارگران بانواع گوناگون

با علمای دینی مبارزه می کنند، و همه جا گروهی بنام (روشنفکران) بوجود می آورند تا با آنان به مبارزه برخاسته و انواع تهمت‌ها که آسان‌ترین این است که (مرتجع اند و شرایط زندگی را درک نمی کنند) متهم شان سازند. از این رو می بینیم حکومت‌های مزدور، بر تأسیس مشروب فروش‌ها، خانه های فحشاء، پخش کتاب‌های فاسد و کفرآمیز، پخش فیلم‌های سکسی، تأسیس سینماها، کاباره ها، دانسینگ‌ها و استخرهای مختلط، توسعه شبکه قمار و بالاخره فروش هروئین اصرار می ورزند و شاه مخلوع ایران دستور چاپ کتاب‌های کمونیست‌ها را می داد، چنانکه خواهرش بزرگترین تاجر واردکننده فیلم‌های سکسی و غیره بود. چهار) دیگر از آثار استعمار.. سرگرمی جوانان به ساختن استادیوم‌ها و تشویق آنان به عضویت در تیم‌های ورزشی است، و در حالی که یک دانشمند متفکر در این کشور بفر لقمه نانی است استادیوم‌ها با مبالغ چند میلیونی ساخته می شود، و در حالیکه در وسائل ارتباط جمعی اسمی از دانشمند نمی آید، مشاهده می کنیم که رادیو و تلویزیون با آغوش باز و باشتیاق و سر و صدای بی وصفی که در سخت‌ترین احوال جنگ هم مانند آن پدید نمی آید، فیلم بازیها را از طریق ماهواره به هر خانه ای منتقل می کند، و بالاخره در صورتیکه یک آگهی ارزشمند در مطبوعات جا ندارد مگر پس از صرف هزینه زیاد، مطبوعات هر روز یک صفحه کامل یا بیشتر را اختصاص به اخبار و پیروزیهای فریبکارانه (در فلان استادیوم و در باره فلان تیم) می دهند. خلاصه ملت سرگرم تفرقه ها، فساد و سرگرمیهاست، و استعمارگر هم مشغول ربودن و چپاول بزرگترین مقدار ممکن از دارائی، ثروت و مغزهای متفکر می باشد، تا به دانش، دانشمندان افزایش داده و آنان را روی سطح کره ماه و بالاتر از ماه پیاده کند، در صنعت، کشاورزی و همه چیز پیشرفت نماید، سفینه های فضائی، دریائی و زمینی را بسازد و قدرت خویش را در مشرق و مغرب زمین گسترش دهد. و ما در یک صورت می توانیم از هردو استعمار شرقی و غربی رهایی یابیم، آنهم اگر پایبند به دین شده و آن را حاکم بر زندگی خویش قرار دهیم، که در پرتو آن می توانیم استعمار فکری، نظامی اقتصادی و غیره را از کشورها بزدا کنیم، و در پناه دین می توانیم وابستگان و مزدوران استعمار را (که همان عوامل ارتجاع داخلی گرایشهای سرمایه داری، کمونیسم و دیکتاتوری، کمونیسم، سرمایه داری (و زائیده های آن اعم از: بعثی، ناسیونالیسم، اگزیستانسیالیسم و غیره)، و از سوسیالیسم، سیستم اقتصاد توزیعی و بالاخره ارتجاع بیزار و متنفر بوده و اسلام با هیچکدام از این مکاتب سازش ندارد. بلکه اسلام (در حکومت شورائی و در حرکت و جنبش پیشرو) بوده، و اقتصاد آن از سیستم ویژه ای که اشاره به آن گذشت سرچشمه می گیرد و برای نژادها، محدودیت کشورها و این قبیل مسائل هیچ رسمیتی قائل نیست، بلکه منطق اسلام بر این دو آیه پایه گذاری شده: (و ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون) (و این است امت شما، یک امت واحد و منهدم خدای شما پس عبادت من کنید) (ان اکر مکم عند الله أتقاکم) (همانا بهترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست). و کسی که مدعی است اساس مشکل.. اقتصاد بوده و اگر اقتصاد آزاد گشت، تمام مشکلات حل خواهد شد، این نیست جز آنکه متأثر به افکار مارکس شده، و مانند کسی است که ادعا می کند اساس مشکل را (امور جنسی) و یا اشیاء دیگر تشکیل می دهد، که خوشبختانه از نظر علمی انحراف همه آنها ثابت چنانکه بطالانشان عملاً در زندگی به مرحله اثبات رسیده است. بنا بر این: اگر استعمار به همه رنگهایش، که استعمار اقتصادی هم جزئی از آن است زدوده شود، و اسلام زمام حکومت را به دست گیرد، مفاسد خود به خود سقوط کرده رفاه عمومیت پیدا می کند، و امت شروع به سیر تکاملی و پیشرفت سریع خواهد نمود. زمانی که ایمان به فراموشی سپرده شد، و استعمار با دیکتاتوری و برنامه های منحرفش جای آن را گرفت، زندگی رو به انحراف گذاشته، و مشاهده می کند که در کنار گروه اندکی از سرمایه داران منحرف بیشتر مردم در فقر و تنگدستی به سر می برند، کمونیسم همچو جغدی بر ویرانه مغزهای جوانان لانه کرده، و میلیونها مردم را ملاحظه می کنید که از جهت فحشاء و منکرات، تجارت مشروبات الکلی، قمار و غیره همه سرگرم تخریب می باشند. در حالی که اگر برنامه های اسلام در کشورها پیاده می شد، هیچ اثری از تخریب نبود.

**زمین و منابع طبیعی**

هرکس حق دارد که از زمین، دریاها ماهیها، پرندگان، چرندگان جنگلها، معادن، آفتاب، باران، باد و هوا، آبها و هرچه خدا آفریده استفاده کرده و بهره مند شود، گرچه این بهره مندی بزرگترین مقدار از ثروت و ذخیره سازی را به دنبال داشته باشد. لیکن این بهرمندی با شرایطی اشکال ندارد: \_ شرط اول) موجب ضرر و زیان دیگران نشود، خواه این ضرر به نسل معاصر یا نسلهای آینده باشد، پس اگر مثلاً دریا منبع تولید ماهی مملکت بود، هیچ انسانی نمی تواند بیش از حق خود از آن استفاده کند.. چنانکه اگر معدنی برای تمام بشر ذخیره شده یک نسل حق ندارد که آن را تمام کند، و نسلهای آینده را در تنگنای معیشت و شرایط سخت زندگی قرار بدهد. شرط دوم) اینکه استفاده اش از منابع مزبور موجب گذشتن فرصتهای یکسان نشود، چون مالکیت زمانی شکل می گیرد که حدود بودن فرصت مناسب برای دیگران باشد، اما اینکه انسانی \_ مثلا \_ تمام گندم مملکت را خریداری، تا هر طور خواست با نانوایان معامله کند، این حق را ندارد و خرید او در صورتی مشروع است که عادلانه رفتار کند، و گندم را به همان نرخ قبل از خرید کلی، گندمها را بفروشد، پس اگر خواست که فرصتها را از میان بردارد، حاکم شرع حق دارد معامله اش را باطل و یا به عدالت در فروش مجبورش نماید، و اگر اجبار در عدالت امکان داشت بهتر از بطلان معامله بوده و مقدم بر آن می باشد. شرط سوم) ثروت را در حرام مانند تجارتهای حرام و اعمال خلاف شرع \_ که در فقه اسلام بیان شده \_ صرف نکنند. شرط چهارم) حقوق خدا را بپردازد. و اگر سرمایه داری به فرصتهای یکنواخت برای همه، و به دیگران صدمه ای نزد، و عمل حرام و خلاف شرعی مرتکب نشد، و بالاخره.. حقوق خدا را هم پرداخت، هرچه بدست آورد حلال و ملک اوست، و این گفته که.. با در نظر گرفتن شرایط فوق حق مضاربه، اجیر گرفتن، اجاره دادن، مالکیت کارخانه های سنگین، ثروتهای زیاد، زمینهای وسیع و غیره را ندارد. اضافه بر اینکه هیچ دلیلی شرعی ندارد، با آزادیهایی که فطرت انسان بدان آمیخته شده مغایر، و موجب رکود فعالیت انسانی در پیشرفت کمی و نوعی در زمینه های صنعت، کشاورزی و غیر خواهد شد. و اگر شخصی در زمانی ظلم کرد، و بعد حکومت اسلام برقرار شد، اسلام فقط به موارد ظلم رسیدگی، و حق را به حقدار می دهد نه اینکه به ملی شدن عمومیت دهد، یا با هرج و مرج بدون هیچ تفاوتی میان ظالم و غیر ظالم.. کارگران را در کارخانه ها و کشاورزان را در زمینها شریک گرداند. و همان طور که رد ظلم واجب است، ظلم و ستم به اندازه شکاف یک هسته خرما هم حرام می باشد. اما سخن پیرامون زمینها، و اینکه کدامشان ملک دولت (یعنی تمام مسلمین) و کدامشان را می توان با احیاء مالک شد، مفصل است که در کتاب (الفقه بخش اقتصاد) آن را بیان نموده ایم.

## خاتمه

برخی نویسندگان اسلامی، به متابعت از عده ای غربی چنین استنباط کرده اند که مسلمانان به علت بودن دو عامل در اسلام که با پیشرفت اقتصادی مخالف است، در زمینه های اقتصاد عقب افتاده و مورد تاخت و تاز بلوک کافر غرب، و بلوک ملحد شرق قرار گرفته و کشورهای غیر اسلامی آنان را استعمار کرده اند، و آن دو عامل عبارتند از (زهد) و (قناعت)، پس تا زمانی که مسلمانان بر این اعتقاد است که (قناعت گنجی است پایان ناپذیر) به آنچه خداوند او را قسمت کرده قانع است، و برای کسب ثروت بیشتر طمع و کوشش نمی کند و تا زمانی که مسلمان عقیده به (زهد) و اینکه (دنیا زودگذر است) دارد بر خود لازم می داند که به سوی کارهای نیک گام بردارد و بگوید: (با آنچه خداوند به تو عطا فرموده عالم آخرت را آباد کن)(وابتغ فیما اتاک الله الدار الاخره (قرآن کریم))، بنا براین یک فرد مسلمان اصالتاً به دنیا اهمیت نمی دهد، پس چگونه به اقتصاد آن اهمیت دهد، و طبیعتاً چنین است: کسی که به اقتصاد اهمیت می دهد از کسی که بدان اهمیت نمی دهد پیش افتاده و مقدم می شود. لیکن این استنباط به دو دلیل صحیح نیست (اول) زهد و قناعت علت عقب افتادگی نیست. (دوم) معنی زهد و قناعت آن نیست که موجب عقب افتادگی بشود. اما دلیل اول: علت عقب افتادگی مسلمانان ترک یک اصل از اصول اسلامی می باشد، و آن این است که دین مقدس اسلام برای پیغمبر اکرم خلفائی قرار داده که همه با اسم مشخص و منصوب شده اند، و این خلفای حقیقی از حکومت کنار گذاشته شدند، و همان طوری که

اگر ناخدای کشتی کنار زده شود، کشتی واژگون می شود، کشتی مسلمانان هنگام کنار زدن ناخدایش واژگون شد... وانگهی پس از آن اسلام ملاک حکومت را (شوری) قرار داده، و شوری افراد بهتر و باکفایت را روی کار می آورد، ولی این قانون هم ملاک قرار نگرفته، بلکه حکومت دیکتاتوری و از زمان بنی امیه تا بنی عباس و عثمانیان و قاجاریان و غیره خانوادگی و موروثی شده، و خیلی آشکار است که حکومت دیکتاتوری و خانوادگی با پیشرفت و ظهور کفایت و لیاقت مغایر است. و بدین وسیله حکام و فرمانروایان جامد شده، و با سلاح و آتش از پیشرفت مسلمین ممانعت کردند، و چنین امتی نه تنها در اقتصاد که در تمام جنبه های زندگی عقب می افتد، پس علت عقب افتادگی مسلمانان در اقتصاد (زهد) و (قناعت) نیست بلکه مسلمانان زمام امرشان را کنترل نکرده و از دستشان خارج شده است. و اما دلیل دوم: این است که (زهد) و (قناعت) از اسباب پیشرفت دنیاست، نه عقب افتادگی آن، چنانکه حضرت علی(ع) زهد را تفسیر می کند که (چیزی مالک تو نشود، نه اینکه تو مالک چیزی نشوی) و معنی قناعت هم از این قرار است که به مال و ثروت دیگران چشم داشت، نداشته و تجاوز نکنی، خداوند متعال می فرماید: (و ننگشای دیدگان خود را بدانچه کامیابی داده ایم با آن مردان و زنانی را از ایشان شکوفه زندگانی دنیا را) (ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهره الحیوه الدنیا). پس زهد این است که زمان ثروت بدست تو باشد، نه اینکه سرنوشت و زمام تو بدست ثروت، در این صورت ثروت در خدمت در می آید، نه اینکه تو در خدمت آن در آیی، و آشکار است که اگر انسان در خدمت ثروت شده، آن را از هر راهی بدست می آورد (راه حلال، حرام، تخریت و ویرانگری، تهمت و افترا. اضرار به دیگران، ربا، برافروختن آتش جنگ و غیره) چنانکه امروزه شرق و غرب استعمارگر همین کار را می کند، و معلوم است که اگر انسان در این راه گام نهاد دنیا خراب می شود (چنانکه فعلا هم خراب شده): خلاف اینکه اگر انسان (زاهد) باشد و چیزی او را مالک نشود، چون انسان زاهد ثروت را در راه اصلاح و آبادانی صرف می کند، و در نتیجه دنیا بیش از پیش آباد می شود، پس زهد از اسباب آبادانی و عمارت دنیا است، و خلاف آن موجب ویرانی دنیا می باشد. و (قناعت) این است که انسان به دارائی دیگران چشم ندوزد، پس نه غصب جایز است و نه دزدی، خواه دزدی مستقیم یا غیر مستقیم، مانند گرفتن فرصت از دیگران تا ناچار به کار با مزد کمتر شوند، چون این سرقت مالک و کارفرما از دارائی و ثروت دیگران به شمار می آید، و نه ربا صحیح است، نه احتکار، نه غش در معامله، نه خیانت و نه فریبکاری... بلکه هر کس باید اعتماد بر خداوند سبحان و نیروی خویش داشته باشد، و آشکار است که قناعت یکی از عللی است که همه باید کار کنند و همه در سایه امنیت بسر برند و اگر همه کار کردند و همه از تعدی و تجاوز دیگران ایمن بودند دنیا آباد و تجارت کشاورزی، صنعت و غیره پررونق و شکوفا خواهد شد، و دیگر نه استعماری خواهد بود و نه استثماری. چون استعمار عبارت است از طمع دولت قوی در دولت ضعیف و چپاول منابع آن، و استثماری عبارت است از طمع کسی که دارائی بیشتری دارد در دارائی دیگری.. و معلوم است که این امور از علل ویرانی دنیا بوده، و خلاف آن (قناعت) از علل تعمیر و آبادی دنیاست. یک مسئله باقی ماند.. با اینکه راه نجات اقتصادی مسلمانان، همان راه نجات آنان در همه امور می باشد، چون نجات امت تنها در یک بعد از ابعاد زندگیش امکان ندارد، زیرا تمام ابعاد زندگی به هم پیوسته هستند، مثلا ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را نمی توان از یکدیگر جدا کرد. وانگهی باید امت اراده ای فرهنگی داشته باشد تا سرچشمه ای برای برنامه ریزی سالم مطابق فرهنگ اسلامی قرار گیرد، چون بدون اراده همگانی و بدون برنامه ریزی صحیح و برخاسته از فرهنگ و عقاید مردم، نهضت رهائی بخش امکان ندارد، بدلیل اینکه (دکتر شاخت) برای نجات اقتصادی آلمان برنامه ریخت و بطور بی نظیری موفق شد، حال آنکه همان (شاخت) برای کشور (اندونزی) برنامه ریزی کرد و شکست فاحشی خورد، و علتش هم این است که برنامه ریزی تنها اگر برخاسته از نفسیات و شرایط فرهنگی و اجتماعی مردم نباشد ارزش ندارد، گرچه خود برنامه ریزی درست و برای کشوری باشد مانند اندونزی که از لحاظ نیروی انسانی غنی بوده و دارای (بیش از صد میلیون) نفر است و از حاصل خیزترین سرزمینها می باشد. و علت شکست (عبدالناصر، شاه مخلوع، عبدالکریم قاسم، عبدالسلام عارف، بکر، صدام و غیره) در پیاده کردن نظام (سوسیالیسم)، (کمونیسم)، (اصلاحات ارضی) و غیر از آن از عوامل اقتصادی همین است که خواستند در کشورهائی که

مردم آنها از نظر عقیده و نظام جز به اسلام ایمان ندارند، آنها را پیاده کنند، و خیلی آشکار است که اقتصاد اسلامی ای که در نهاد مسلمانان نهفته و قرآن و سنت بر آن دلالت دارد، با تمام این سیستمهای اقتصادی مغایرت دارد.

## واما مسأله کشاورزی در اسلام

از جمع چند دلیل مانند (الارض لله و لمن عمرها) زمین از آن خدا و از آن کسی است که آن را تعمیر و احیاء کند. و (لزوم یکسانی فرصتها برای همه) و (عدم اجحاف) و (من ساوی یوماه فهو مغبون) یعنی کسی که دو روزش یکسان باشد مغبون و زیان دیده است، و از مراعات کفایتها به دلیل آیه شریفه (وان لیس للانسان الا ماسعی) یعنی جز آنچه انسان برای خودش کوشش کرده چیزی به او تعلق نمی گیرد، و غیر از اینها.. از جمع تمام این ادله لازم است که به هر انسانی که خواستار کشاورزی است به مقدار درخواست و توانائیش داده شود، مثلا اگر هزار هکتار زمین و هزار انسان وجود داشته باشند، و یک انسان تنها نیم هکتار در حالی که دیگری یک هکتار و نیم می خواهد و به همین ترتیب به طوری که درخواست مجموع آن هزار نفر بیش از هزار هکتار نشود.. باید زمین طبق درخواست همگان تقسیم شود، ولی اگر درخواست هایش از مقدار زمین موجود بود، به هر انسانی به نسبت داده می شود، همان طوری که نسبت به شخص ورشکسته مقروض با نسبت به طلبکاران داده می شود، و اینجا دیگر به طور مساوی زمین را تقسیم نمی کنند، چه اینکه برای شخصی یک هکتار کم است و اگر کمتر از مقدار قدرتش به او داده شود این نوعی نابودی قدرت و توانائیش می باشد، و به عکس شخصی دیگر هم هست که یک هکتار برایش زیاد است، پس اگر به او یک هکتار داده شود.. این هم نوعی نابودی و به تباه کشیدن زمین خواهد بود. و این که گفتیم در صورت عدم کفایت زمین برای تقاضاها تقسیم به نسبت باید شود، چون عرفا همین مفهوم را از اینکه زمین ملک همگان است می توان دریافت، به طور مثال اگر ده قرص نان به ده نفر داده شود و یکی از آنان به دو قرص و دیگری به یک قرص نیاز داشته باشد.. در این صورت نباید درخواست کننده یک قرص سیر و درخواست کننده دو قرص به اندازه نصف گرسنه بگذاریم. بلکه بایستی به همگان آن هم هرکس به اندازه کفایت و یا نصف کفایتش. در حال آزمندی بدهیم.. پس باید به صاحب یک قرص نان نیم قرص و به صاحب دو قرص یک قرص و بدین ترتیب تقسیم کنیم، چه اینکه مقتضای قاعده عدالت و انصاف نیز همین است، و طبق قاعده هم پول را به طلبکاران تقسیم می کنند. در هر صورت.. اگر زمین تقسیم عادلانه شد.. کسی که مدیریت دارد می تواند کشاورزان را استخدام کند البته در فضائی آزاد و بدون اکراه و نه در جوی که در آن یکسانی فرصتها نباشد با مراعات عدم اجحاف از سوی مالک و کشاورز در تقسیم در آمد، و به شرط اینکه هرکس حق عادلانه اش را به دست آورد. و لازم است که دولت چگونگی استخدام تکنولوژی جدید را در زمینهای زراعتی به دست بگیرد، زیرا اسلام دینی است پیشرو همان گونه که در حدیث آمد: (کسی که دو روزش مساوی شود مغبون و زیان دیده است.. و اسلام همیشه پیش می رود چیزی بر آن پیش ندارد و غیره. بنا بر این اسلام مبنای توزیع و تقسیم اراضی را کفایت و توانائی قرار داده نه یکسانی و برابری، چنانکه معلوم شد که اشکال ندارد انسانی به شرط عدم اجحاف کشاورزان را نیز استخدام نماید و این با روش مزارع دسته جمعی و همگانی فرق دارد، چه اینکه انسان بر غیر خواسته اش مجبور نمی شود، پس از دلیل لااکراه ولا اجحاف و غیره روش اسلام در چگونگی برنامه ریزی و تقسیم زمین جهت کشاورزی آشکار می گردد. از خداوند متعال مسئلت داریم که همه را در راه رضایش موفق نموده، و کلمه مسلمین را مبنی بر تقوی و پرهیزکاری یکی گرداند، و تمام بشر را هدایت کند تا همگی تحت پرچم ایمان گردهم آمده، و در زندگی راه خدائی را پیش بگیرند، تا در دنیا و آخرت سعادت مند شوند. و هوالموفق المستعان. قم مقدس محمد بن المهدی الحسینی الشیرازی.